



مرکز پژوهش و نشر فرهنگ
سیاسی دوران پهلوی
با همکاری
کتابخانه پهلوی

مرکز پژوهش و نشر فرهنگ
سیاسی دوران پهلوی

با همکاری

کتابخانه پهلوی

محمدرضا پهلوی
بزرگ
بزرگ

نسخه بهتری از این کتاب در کتابخانه انجمن گلشن

<http://www.golshan.com/ketabkhaneh/ketabkhaneh.html>

موجود است

محمدرضا پهلوی

بزرگ بیوتیک

مرکز پژوهش و نشر فرهنگ سیاسی دوران پهلوی

با همکاری

کتابخانه پهلوی

فهرست

صفحه	
۱	سرآغاز
۱۷	۱ - نگاهی به جهان امروز
۴۴	مسائل اساسی دنیای امروز
۵۹	بحران تمدن
۶۳	راه آینده
۶۹	۲ - ایران در عصر انقلاب
۸۴	ایران امروز
۱۰۴	اصلاحات ارضی و کشاورزی
۱۱۲	منابع طبیعی
۱۲۲	امور کار و کارگری
۱۳۴	تعمیم دموکراسی
۱۳۶	آموزش
۱۵۰	بهداشت
۱۶۰	آبادانی و مسکن
۱۷۰	امور قضایی
۱۷۶	انقلاب اداری
۱۸۳	مبارزه با فساد
۱۹۲	یعه همگانی
۱۹۹	حزب رستاخیز ملت ایران
۲۰۸	نفت
۲۳۳	سیاست مستقل ملی
۲۴۷	۳ - در راه تمدن بزرگ
۲۹۱	نظام سیاسی
۳۰۰	نظام اقتصادی
۳۰۴	نظام اجتماعی
۳۳۱	نظام آموزشی و فرهنگی
۳۳۹	پیام من به ملت ایران

سرفراز

شانزده سال پیش نخستین کتاب من به نام «مأموریت برای وطن» و یازده سال پیش کتاب دوم من به نام «انقلاب سفید» انتشار یافت. کتاب اول بیشتر مربوط به گذشته، و کتاب دوم مربوط به حال بود. امروز لازم می‌دانم سومین کتاب خود را به که بیشتر مربوط به آینده می‌شود به در دسترس ملت ایران بگذارم. آنچه مرا به این کار وادار می‌کند، توجه بدین واقعیت است که هر فرد ایرانی برای بقای رسانی که در برابر کشور خود و فرزندان خود و در عین حال در برابر جامعه بشری به عهده دارد، می‌باید آشنایی همه‌جانبه‌ای با اصول و ضوابطی که جامعه امروز و فردای ایران و جهان بر پایه آنها پی‌ریزی شده است، داشته باشد. وقتی که یک اجتماع مرکب از مردمی کاملاً آگاه به حقوق و در عین حال به وظایف و مسئولیت‌های خویش باشند، آنچه هر کار بزرگی در چنین اجتماع طبعاً مستلزم شرکت آزادانه و آگاهانه همه این مردم خواهد بود.

برای تحقق این شرکت آگاهانه، ضروری است که افکار عمومی با همه وقعیات حد که در حیات جامعه، با آرمانهای ملی، با برنامه‌های کار مملکت و جنبه‌های مختلف سیاسی و اجتماعی آنها، با امکانات و محدودیت‌ها، و با عوامل قدرت و ضعف خود

کاملاً آشنا باشند. ممکن است این واقعیت همیشه مطلوب نباشد، ولی ناگفته ماندن آنها مسلماً نامطلوبتر است. بدین جهت گفتگوی منظم و مستمر من و ملت، امری نه تنها مستطقی بلکه ضروری است.

البته این گفتگو از راه وسایل ارتباط جمعی کشور به‌طور تقریباً مرتب برقرار است، و اضافه بر آن هر سال متن کامل گفته‌های سالانه من به‌طور جداگانه منتشر می‌شود. با این همه ضروری می‌دانم که اضافه بر مطالبی که به‌طور سرانگنده در فرصت‌های مختلف و به مناسبت‌های مختلف گفته می‌شود، مجموعه‌ای از بررسی‌ها و تحلیل‌های لازم را در مورد مسائل بنیادی امروز و فردای کشور به‌صورت کتبی مستقل در دسترس عموم قرار دهم.

کتاب حاضر هنگامی انتشار می‌یابد که پانزده سال از آغاز بزرگترین تحول اجتماعی و تاریخ ایران گذشته و بر اثر این تحول که «انقلاب شاه و ملت» نام گرفته است، شرایط سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی جامعه ما بکلی دگرگون شده است. در این مدت جامعه ایرانی به‌صورتی بنیادی تغییر شکل پیدا کرده و بافت مادی و معنوی این جامعه با شرایطی کاملاً تازه تطبیق یافته است. در نتیجه طبعاً در دیدگاه‌ها، روش‌ها و برنامه‌ها نیز دگرگونی اساسی پیدا آمده است.

به‌موارات این تحول، وضع جهانی که ما در آن بسر می‌بریم

نیز تغییری شگرف یافته است. کشورهای متعدد تازه‌ای در این فاصله وارد خانواده جهانی ملل شده‌اند. و از این راه معادلات سیاسی و اقتصادی جهان پانزده سال پیش تا حد زیادی برهم خورده است. امروز دنیا خود را آشکارا در نخستین مراحل عصر تازه‌ای می‌یابد که انزماً ضوابط و روشهای نوینی را نیز همراه دارد.

کشور ما در این مدت به صورت یکی از قدرتهای مؤثر صحنه سیاست بین‌المللی درآمده است که دیگر هیچ‌کس نمی‌تواند نقش آن را نادیده بگیرد. این موقعیت جهانی، طبعاً مسئولیتهایی جهانی نیز برای ما به همراه آورده است.

از نظر داخلی، ما اکنون دست در کار یکی از بزرگترین آزمایشهای اجتماعی و اقتصادی دنیای امروز هستیم، آزمایشی که می‌باید جامعه ما را در مدتی کوتاه به صورت یکی از پیشرفته‌ترین و مرفه‌ترین جوامع جهان درآورد.

در چنین شرایطی، آیا عظمت هدف و دشواری تلاش، می‌باید یا می‌تواند ما را از ادامه این راه باز دارد، یا دست‌کم به‌کاهشی در سطح هدف و بالتبع در کمیت و یا کیفیت این تلاش وادار کند؟ من چنین احتمالی را باور نمی‌کنم، و فکر نمی‌کنم که هیچ ایرانی نیز غیر از این بیندیشد، زیرا ایرانی‌بودن به مفهوم واقعی آن، مستلزم پذیرش آزادانه رسالتی است که تاریخ کهن این ملت و ارزشهای جاودانی مدنی و اخلاقی آن برعهده فرد فرد مردم ایران نهاده است. با اتکاء بدین میراث سنگین ارزشهای کهن،

چگونه برای ما پذیرفتنی می‌تواند بود که در نیمه‌راه مقصود بمانیم و همواره دیگرانی را فراروی خود داشته باشیم؟ چگونه می‌توانیم در تلاشی مقدس برای تأمین سرفرازی و نیکبختی نسلهای آینده ایرانی، از پای بایستیم و شاهد پیشروی رهروان دیگری باشیم که چه از نظر اصالت تاریخی و چه از لحاظ ارزشهای فردی و فکری، هیچ امنیازی بر ما ندارند؟

بنابراین ما این راه دشوار ولی پرافتخار را تا به آخر خواهیم پیمود، و به هیچ عاملی اجازه جلوگیری از پیشرفت این تلاش زندگی‌ساز را نخواهیم داد. ولی هشیار باشیم که انجام این تعهد واقعاً چه مفهومی دارد، و پیروزی در این راه برای ما با چه وظایف و مسئولیتهایی همراه است، و چه آمادگیها و کوتاهیهای را ایجاب می‌کند؟ آسان‌گرفتن کاری که آسان نیست، محکوم‌کردن آن به شکست است، و اگر واقعاً در دستیابی به یک هدف بزرگ مصمم باشیم، می‌باید در درجه اول آمادگی روحی لازم را در حدی متناسب با عظمت هدف و نیرومندی تصمیم خود داشته باشیم.

پیش از هرچیز، ببینیم که ما در این مسابقه جهانی توسعه و ترقی در چه شرایطی هستیم، و بعد نتیجه‌گیری کنیم که در این شرایط برای نیل به هدف به چه تنوع و چه مقدار بسیج مادی و معنوی نیاز داریم؟

همه می‌دانیم که ایران عصر نوین، تنها اندکی بیش از نیم قرن پیش پا به وجود گذاشت. در آن هنگام جامعه ایرانی در

وضع قرار داشت که از دیدگاه تاریخ می باید بدان انحطاط تقریباً کامل نام داد. از نظر سیاسی، کشور ما در آستانه از دست دادن رسمی آن استقلالی بود که عملاً نیز از مدتها پیش جز اسمی از آن باقی نبود. حکومت مرکزی و نیروی دفاعی و خزانه مملکتی، فقط از نظر تشریفاتی و در روی کاغذ وجود داشت. از لحاظ اقتصادی این کشور یکی از ضعیفترین و کم درآمدترین ممالک جهان بود، و از نظر اجتماعی، رواج فقر، جهل، بیسوادی، بیماری، گرسنگی، خرافات، ارتشاء، خیانت و بیگانه پرستی، جامعه ایرانی را تا حد عقب افتاده ترین جوامع دنیا بائین برده بود.

درست در همان موقع دولتهای صنعتی و ثروتمند جهان امروز در مراحل بسیار پیشرفته ای از ترقی بودند. نخستین انقلاب صنعتی عصر حاضر و رونق اقتصادی ناشی از آن که در انگلستان آغاز شده بود به تمام جهان غرب گسترش یافته بود. صنعت، بازرگانی، آموزش، بهداشت و سایر مظاهر یک تمدن مرفعی، در کشورهای غربی در بالاترین سطحی بود که جامعه بشری تا آن تاریخ پیاد داشت. شکوفایی بیسابقه اقتصادی، همراه با آموزش و فرهنگی پیشرفته، جوامع این کشورها را در مقامی قرار داده بود که اصولاً با مقام ایران قابل مقایسه نبود. وجود سیستم استعماری نیز، که در آن هنگام در اوج قدرت خود بود، به موازات افزایش فقر و عقب ماندگی ملل مستعمره رونق اقتصادی کشورهای صاحب مستعمره را زیادتیر می کرد.

در بیست ساله اول این دوران پنجاه و پنج ساله، مساعی کشور ما در درجه اول می بایست الزاماً صرف خنثی کردن آثار منفی گذشته و استقرار یک وضع عادی امنیتی و اقتصادی و اجتماعی شود. به طوری که عملاً وقت کافی برای سازندگی وجود نداشت، و شاید امکانات و شرایط نیز این اجازه را جز در مقیاس محدودی نمی داد. تازه با شبیخون جنگ دوم جهانی، نتایج همین کوششها هم تا حد زیادی به هدر رفت، و بار دیگر هرج و مرج، ناسامی، ارتجاع، نفوذ بیگانگان، نابسامانی اقتصادی و رکود هرگونه فعالیت مثبت جامعه ما را به سیر قهقرایی واداشت، در حالی که در همین مدت بیست ساله جوامع پیشرفته جهان غرب باز هم پیشرفته تر و از نظر اقتصادی و اجتماعی نیرومندتر شدند.

دوران پس از جنگ، دوران رونق اقتصادی بیسابقه ای در کشورهای صنعتی بود که حتی برای خود آنها نیز باورکردنی نبود، و در فصل بعد توضیح خواهم داد که چه عواملی این جهش عظیم را باعث گردید. به هر حال این جهشی بود که باز هم فاصله ما را با جهان پیشرفته زیادتیر و امکانات ما را در این مابقیه سرنوشت کمتر کرد.

دوران واقعی تلاش کشور ما در راه سازندگی و پیشرفت، به طور کلی از ۲۸ مرداد ۲۵۱۲ و به طور قاطع از ششم بهمن ۲۵۲۱ آغاز شد. بدین ترتیب اکنون فقط پانزده سال است که ملت ایران مصممانه در مسابقه جهانی ترقی و تکامل شرکت جسته است، در حالی که این مسابقه را ملل پیشرفته عصر ما در

حدود دو قرن پیش و گاه حتی قبل از آن آغاز کرده بودند. طبیعی است که بدین ترتیب فاصله‌ای که ما را از این کشورها جدا می‌کند بسیار زیاد است. تازه نباید از توجه بدین واقعیت غافل باشیم که در همان ضمن که ما برای پرکردن این فاصله می‌کوشیم، حریفان ما نیز شتابان به پیش می‌روند و در این راه به اقتضای پیشرفتگی کنونی خود از شرایط و امکاناتی بسیار بیشتر و مساعدتر برخوردارند. بنابراین پرکردن این فاصله دوم نیز الزامی مزید بر الزام قبلی است.

از توجه به مجموع این واقعیات، چه نتیجه‌گیری می‌توان کرد؟ نخست اینکه آگاهی بر سنگینی و دشواری کار، می‌باید به همان نسبت بر قدرت تصمیم و اراده ما، بر همت و جسارت ما، بر سرسختی و پافشاری ما بیفزاید، زیرا چنانکه گفتم جنبه دیگر مسئله، یعنی پایین آوردن هدف و رضایت به کسب نتیجه‌ای محدودتر ولو سهل‌الوصول‌تر، اساساً برای ما قابل طرح نیست. دوم اینکه پیروزی در این مسابقه سرنوشت، نیازمند بسیج همه نیروهای مادی و معنوی، همه ارزشها، همه استعدادها و همه امکانات ملی است. به‌طوری که هیچ نیروی سازنده و مثبت به هیچ صورت و در هیچ مورد از این بسیج بیرون نماند، آنهم بدین صورت که نه تنها سهم خویش را در مقیاسی عادی به عهده گیرد، بلکه ایفای این سهم را در گسترده‌ترین و قاطع‌ترین صورت آن متقبل شود.

شرایط بسیار مساعد سیاسی و اقتصادی و اجتماعی، که

بشترانه پیروزی این تلاش سرنوشت‌ساز است، در پرتو تحولات پانزده ساله گذشته و یازتاب آنها در سیاست و اقتصاد کشور برای ملت ما کاملاً آماده شده است. هدف ما روشن، و برنامه‌های ما برای نیل به هدف نیز روشن است. فرماندهی قاطع و مصمم که شرط اصلی پیروزی در این پیکار بزرگ است، و زیربنای استواری از فرهنگ ملی و ارزشهای پایدار معنوی، نبوغ و استعداد ذاتی، امید و اعتماد روزافزون، و پیوند استوار ملت با مرکز فرماندهی خویش، همه اینها به صورت عناصر الزامی این پیروزی در اختیار ماست.

ولی بالاتر از همه این عوامل، و مافوق همه امکانات و منابع مادی و معنوی، عامل دیگری نیز برای تضمین پیروزی ما (به شرط آنکه واقعاً خود را شایسته چنین پیروزی نشان دهیم)، وجود دارد، و آن عنایات خاص و لایزال الهی است که در هر هنگام که ملت ما استحقاق خود را برای برخورداری از آنها بروز داده، معجزه‌آسا شامل حال این ملت شده است. تاریخ هزاران ساله کشور ما با زیروروها و پست و بلندیهای شگرف آن، گویای این حقیقت است که تنها در پرتو کرامات پروردگار این ملت توانسته است بارها و بارها از ضربتهای نابودکننده‌ای که نظایر آنها بسیار کشورهای دیگر را از صفحه گیتی برانداخت، سالم و نیرومند سربرآورد و همچنان به ایفای رسالت جاودانی و انسانی خویش ادامه دهد.

تردید ندارم که اگر این بار نیز ما در راه نیل به هدف مقدسی

که بیگمان خواسته خداوندی جز آن نیست، یعنی ساختن آینده‌ای پرشکوه برای فرزندان این سرزمین و تأمین نیکبختی و سربلندی آنان، و پی‌ریزی جامعه فردای ایرانی به صورت جامعه‌ای برخوردار از ارزشهای معنوی و فضایل اخلاقی، همه نیروها و امکانات خویش را بسیج کنیم و به کار گیریم، تأییدات کامله الهی در این راه ضامن پیروزی ما خواهد بود.

برای من، به عنوان ناخدای کشتی سرنوشت کشورم در اقیانوس متلاطم جهان امروز، اتکاء به عنایات الهی اساس و بنیاد همه تصمیم‌ها و تلاش‌ها است، و می‌دانم که تا وقتی که راه من راهی باشد که خواسته اوست پیشرفت در این راه حتمی خواهد بود. احساس قلبی من این است که مشیت کامله خداوندی مرا — که اگر چنین نبود قدرتی جز قدرت عادی یک فرد انسانی نداشتم — به عنوان رهبر این ملت در دوران سرنوشت‌ساز امروز جهان، مأمور ایفای این رسالت فرموده است، و تا وقتی که او بخواهد نه تنها هیچ نیروی سیاسی یا عامل اقتصادی بلکه حتی هیچ عامل غیرقابل پیش‌بینی فردی و خصوصی نیز نخواهد توانست مانع انجام این رسالت شود.

این اعتقاد، ولو با هیچ دیالکتیک و استدلال مادی و علمی سازگار نباشد، جزئی از وجود روحی من است. رویدادهای گوناگون و شگرف زندگی من، برایم تردیدی نگذاشته است که یک نیروی مافوق بشری سرنوشت مرا، و ملت مرا، در راهی که خود مقدر و معین فرموده است هدایت می‌کند، و همه آنچه انجام

می‌دهم از آن نیروی الهام می‌گیرد که تاکنون ضامن موفقیت این رهبری و جهت‌دهنده آن بوده است.

همچنانکه چندی پیش در مصاحبه‌ای اظهار داشتم، تشخیص من این است که مقدر است مملکت خود را با دید و تصمیمی استوار به جانب هدفی اصیل و بزرگ رهبری کنم، و تا آنجا که ممکن باشد اجازه ندهم مانعی بر سر راه این پیشرفت قرار گیرد. این نقشی است که ایفای آن به عهده من نهاده شده است، و من تا حدی که در توان خویش دارم، می‌کوشم تا این رسالتی را که اراده‌ای مافوق اراده بشری به من محول فرموده است، با صداقت و ایمان و هشیاری انجام دهم. موقعیت ویژه من که زاده قدرت نظام شاهنشاهی ایران توأم با پیوند خاص با ملت خودم است، به من اجازه آن را داده است که در ایفای این رسالت نیاز به عوامفریبی‌ها و بندبازیهای سیاسی یا محاسبات کوچک و سازشهای کوتاه‌بینانه‌ای که دشمن کارهای بزرگ است نداشته باشم، و برای اطمینان خاطر من فقط این احساس کافی باشد که در انجام رسالت خودم — تا وقتی که مصممانه بدین راه می‌روم — همواره تحت حمایت کریمانه او هستم. قضاوت‌آنجایی که به هر ایمان و آرمانی بدیده تردید می‌نگرند، با آنهایی که حتی وجود پروردگار را منکر هستند، چه برسد به اینکه اعمال مشیتش را در سرنوشت انسانها و ملتها باور کنند، برای من مطلقاً اهمیتی ندارد.

آنچه را که گفتم، چنین خلاصه می‌کنم که اکنون کشور ما در

راه پیشرفت همه‌جانبه خود، از آرمان نیرومند، هدف روشن، فرماندهی مصمم، شایستگی فکری، زیربنای استوار اخلاقی و فرهنگی، شرایط رضایت‌بخش اقتصادی و اجتماعی، آینده‌نگری و گام‌برداری در پیشاپیش حوادث، بهره‌مند است، و می‌تواند به برخورداری از عنایات و تأییدات الهی نیز امیدوار باشد. آنچه در این شرایط برای پیروزی کوششها ضرورت دارد، بسیج کامل و همه‌جانبه نیروهای مادی و معنوی ملت ایران در راه نیل به هدف است. تکرار می‌کنم که اگر بخواهیم به هدف نهایی خود در مدت‌زمان کوتاهی که مورد نظر ماست دست یابیم، تجهیز تمام نیروها و امکانات، و به‌کار انداختن تمام استعدادها و ارزشهای ملی، ضروری است.

بدیهی است در این تلاش ما یا دشواریهای فراوانی روبرو هستیم که نباید از سنگینی آنها غافل باشیم. کمبودهایی که زاده دوران ضعف و انحطاط گذشته است، ما را از جهات مختلف صنعتی و اقتصادی و اجتماعی، و نیز از نظر کادر متخصص علمی و فنی در تنگنا گذاشته است. بیسودی بخش مهمی از مردم هنوز مانع بزرگی در راه اثر بخشی کامل کار آنهاست. در بسیاری از زمینه‌ها هنوز ما از تجارب کافی برخوردار نیستیم و تقریباً در همه این موارد می‌باید تا دیرزمانی از تکنولوژی جهان صنعتی کمک بگیریم، که متأسفانه صدور آن غالباً با صدور بدیده‌های نامطلوب این جهان به‌خصوص تسورم همراه است. ضرورت تقویت منظم نیروی دفاعی (که در دنیای آشفته امروز

برای حفظ حاکمیت و قدرت ملی ما امری اجتناب‌ناپذیر است)، قسمت مهمی از منابع مالی ما را جذب می‌کند. نظام اقتصادی غیر عادلانه و غیر منطقی جهان امروز نیز پیوسته ما را در انجام برنامه‌های سازندگی خود دچار اشکال می‌سازد.

برای اینکه پیشروی منظم ما با موفقیت توأم باشد، باید از یک طرف بر همه این مشکلات آگاهی کامل داشته باشیم، و از جانب دیگر به روشنی بدانیم که از خلال این دشواریها به‌چه راهی می‌رویم و چه وظایفی را در پی‌موردن پیروزمندانه این راه به‌عهده داریم. این هردو امر مستلزم آگاهی هرچه بیشتر و هرچه بهتر افکار عمومی است، و برای کمک به چنین آگاهی ملی است که کتاب حاضر نگارش یافته است.

در این کتاب مطالبی را که ضروری دانسته‌ام، چه درباره وضع جهانی که در آن زندگی می‌کنیم، و چه درباره جامعه خودمان و راهی که این جامعه به‌سوی «تمدن بزرگ» در پیش دارد، به‌صورتی ساده و کاملاً قابل‌درک بیان کرده‌ام. قسمت اول کتاب، تحلیلی کلی از وضع کنونی و دورنمای آینده دنیای ماست، زیرا مسلم است که مسائل کشور ما، به‌عنوان جزئی از خانواده جهانی ملل، به‌نحوی جدایی‌ناپذیر به‌وضع بین‌المللی وابسته است. دنیای ما امروز به‌صورتی در آمده است که دیگر در آن سرنوشت هیچ جامعه‌ای، بزرگ یا کوچک، در هر شرایط جغرافیایی و نژادی و اقتصادی و اجتماعی که باشد، مطلقاً از سرنوشت بقیه جوامع جدا نیست.

دلیل دیگر این توجه خاص به مسائل و مشکلات جهانی این است که برای رسیدن ما به هدف بزرگ خودمان، یعنی به دوران «تمدن بزرگ» ایران، می باید اصولاً دنیایی و بشریتی وجود داشته باشد تا ما به عنوان یکی از اعضای آن وجود داشته باشیم. ولی متأسفانه وضع دنیای ما با بحرانها و مسائل مختلف و غائباً اصولی، آن طوری است که خطر چنین نابودی بالقوهای برای آن وجود دارد، و برای مواجهه با این خطر لازم است ملت ما و همه ملل جهان عمیقاً متوجه این مشکلات و مسائلی که حیات جامعه بشری و تمدن آنها به نیستی تهدید می کند باشند.

قسمتهای دوم و سوم کتاب، مربوط به ایران امروز و ایران فرداست. در این هردو قسمت نیز گوشتش شده است تا مطالب از جنبه های سنگین فلسفی و تحقیقی بدور باشد و طوری نوشته شود که هر فرد ایرانی، از هر طبقه و در هر شرایط و بسا هر سطح آموزشی، آنها را به آسانی درک کند.

من تألیف این کتاب را، مثل کتابهای پیشین خودم، یک وظیفه ملی تلقی می کنم و حتی با توجه به اینکه این کاری است که در خدمت خلق صورت می گیرد، آنها را به فتوای سعدی نوعی «عبادت» می شمارم. زیرا وضع خاص شاهنشاهی ایران ایجاب می کند که به گفته معروف کریستن سن: «یک شاه واقعی در این کشور نه تنها رئیس کشور، بلکه در عین حال یک مرشد و یک معلم برای ملت خویش باشد». من نیای این رسالت ارشاد و تعلیم را، به اقتضای آشنایی که در وسیعترین سطح با مسائل ملی

و بین المللی کشورم دارم، و به علت آنکه خود طراح و بنیانگذار آن انقلاب اجتماعی هستم که همه تحولات ایران امروز بازتاب آن است، با کمال میل می پذیرم، زیرا در جامعه کنونی ایران مقام معلم مقامی است که حقاً مایه افتخار است.

بکتابت میرزا محمد رفیع

دنیای کنونی ما در عین آنکه وارت گذشته‌ای کهن است جهان کاملاً تازه‌ای است، زیرا ارتباط سیاسی و اجتماعی و اقتصادی روزی آن شرایطی است که پیش از این هرگز نبوده است. برای نخستین بار جهان ما از صورت مجموعه پراکنده‌ای از قاره‌ها و نژادها و ملت‌ها بدرآمده و صورت یک واحد بزرگ را به یک خانواده مشترک بشری که مسائل و مشکلات همه اعضا آن با یکدیگر ارتباط دارد پیدا کرده است. در این دنیای تازه معیارهای کهن اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی که به تمدن‌ها و سازمان‌های ملی و حکومتی مختلف تعلق دارند به سرعت با یکدیگر آش می‌شوند تا بتوانند به‌همه درآمیزند و گام‌های در هم‌بگر ادغام شوند.

جهان ما، که برای اولین بار در تاریخ خود واقعاً صورت «جهانی» یافته است، اکنون حالت آزمایشگاهی را دارد که در آن اندیشه‌ها و نوجویی‌ها پیوسته در جوشش است تا سرانجام از مجموع این آزمایش‌ها ترکیب نوظاهسته‌ای که جامعه جهانی فرد است پدید آید. با آنکه به پیش‌بینی صاحب‌نظران بدبین، پیش از عرضه چنین دستاورد بدیعی این آزمایشگاه خود و همه اجزاء خویش را به دست نابودی سپارد.

این هر دو احتمال یا سرنوشت کشور و ملت ما مانند سرنوشت هر کشور و ملت دیگری ارتباط حیاتی دارد، بنابراین طبیعی است که ما در همه تحولات جهانی و جنبه‌های مثبت و منفی آنها ذینفع باشیم و در این تحولات در حد مسئولیت و سهم خود نقش خویش را ایفاء کنیم.

جهان امروز ما، که این اندکی پیشتر از یکصد و سی و شش سال و اندکی کمتر از یکصد و سی و شش سال، از ترکیب ۱۴۹ کشور مستقل (اعضاء سازمان ملل متحد) و چند سرزمین دیگر که مردم آنها نیز دیر یا زود به جمع ملل مستقل خواهند پیوست، تشکیل شده است. این کشورها همچنانکه از نظر شرایط اجتماعی و اقتصادی با یکدیگر فرق دارند، از نظر وسعت و جمعیت و منابع و امکانات نیز بسیار ناهمگونند. فی‌التمثل می‌توان متذکر شد که مساحت پهناورترین کشور جهان (اتحاد شوروی) پنجاه میلیون برابر و جمعیت آن دویست و شصت هزار برابر کوچکترین کشور دنیا (وانیکان) است که فقط ۴۴ هکتار مساحت و یک هزار نفر جمعیت دارد.

این کشورهای تقریباً یکصد و پنجاه‌گانه هر کدام وارث تاریخ و تمدن و موارث اجتماعی و مذهبی و فرهنگی و اقتصادی خاص خود هستند. برخی از آنها تاریخ و تمدنی چند هزار ساله دارند، بعضی دارای سابقه‌ای فقط چند صدساله‌اند، و گروهی نیز بکلی تازه یا به‌صحنه تاریخ گذاشته‌اند. در هر کدام از جوامع این کشورها، به‌دست نسل‌های پیشمار و تحت تأثیر شرایط تاریخی و

جغرافیایی و اقلیمی و اقتصادی و فکری و شرایط متعدد دیگری که بر آن جامعه حکمفرما بوده است، روحیه و طرز فکر و طرز زندگی خاصی پرورش یافته است که غالباً با وضع مشابه آن در جوامع دور و نزدیک دیگر فرق دارد، همان‌طور که در بسیار موارد زبان و خط و مذهب آنان با یکدیگر متفاوت است.

این جوامع در تمام طول تاریخ، غالباً یا فقط با خودشان، یا در سطحی وسیعتر با همسایگان بیواسطه خویش سروکار داشته‌اند، و دنیای خارج از منطقه جغرافیایی آنها برایشان تقریباً ناشناخته بوده و یا با آنها ارتباطی نداشته است. تنها استثنای تاریخی این قاعده، واحد جغرافیایی سرزمینهای خاورمیانه و آفریقای شمالی و اروپا است که به‌عنوان یک منطقه محدود از دنیا در سیر تحول تاریخی و مدنی خود با یکدیگر ارتباط مستمر داشته‌اند.

... ولی اکنون، با دگرگونی زرف و بنیادی عصر حاضر، همه این جوامع با سنتها و معیارهای فکری هزاره‌ها و سده‌های گذشته خود، با ضوابط خاص اجتماعی و حکومتی خود، با شرایط و امکانات اقتصادی ویژه خود، به‌صورتی ناگهانی و تقریباً غافلگیرانه، در کنار یکدیگر و مقارن با یکدیگر با به‌صحنه واحد «جهانی» گذاشته و خویشتن را اعضای غالباً ناشناخته یک خانواده بزرگ و واحد بشری یافته‌اند. در عین حال بدین حقیقت آگاه شده‌اند که دیگر مقررات این خانواده اجازه سازگست به‌انزوای گذشته را بدانها نمی‌دهد، بلکه از هر کدام از آنان انتظار

قبول و ایفای مسئولیت خاص خویش را در برابر سایر اعضای خانواده دارد، و در مقابل بدانان اجازه می‌دهد که همین انتظار را از دیگر اعضای خانواده نسبت به‌خودشان داشته باشند.

بدین ترتیب، امروز زندگانی روزمره و عادی هر فرد از افراد جهان در هر منطقه جغرافیایی و با هر شرایط اجتماعی و اقتصادی، با زندگی روزمره سایر افراد جامعه جهانی وابستگی یافته است. هیچ تغییر و اتفاقی در سطح ملی در هیچ‌جا روی نمی‌دهد که کم و بیش در زندگی ملل و جوامع دیگر مؤثر واقع نگردد. معادله اجتماعی جهان امروز، معادله‌ای بسیار پیچیده است که در آن عناصر متعدد و متنوعی برای اولین بار شرکت جسته‌اند و طبعاً در تمام موارد باید به‌حساب گذاشته شوند. آفریقای سیاه که تا پایان جنگ جهانی دوم اصولاً در معادلات جهانی جایی نداشت، اکنون یک سوم از تمام آراء سازمان ملل متحد را در اختیار دارد. کشوری مانند ژاپن که نزدیک دوهزار و پانصد سال در را به‌روی خویش بسته بود، امروز به‌صورت یک «غول اقتصادی» در همه جای دنیا حاضر است. مملکتی به‌نام ایالات متحده آمریکا که تا دو قرن پیش اساساً وجود نداشت اکنون کشوری ابرقدرت است، و آمریکای لاتین که تمدنهایی درخشان ولی منزوی را در طول قرون دراز پرورش داد و بعد منقرض کرد، اکنون ایفای نقشی فعال را در صحنه جهانی به‌عهده دارد. «جهانی شدن» دنیای ما با شرکت الزامی و اجتناب ناپذیر همه کشورها و ملتها و جوامع آن در همه مسائل اساسی و

بین‌المللی، وجه مشخص دنیایی است که امروز مادر آن زندگی می‌کنیم، و فردا فرزندان ما در آن زندگی خواهند کرد. مسائل و مشکلات بسیار زیاد و پیچیده دنیای ما مشکلات و مسائلی است که همین جنبه دنیایی برای آن بوجود آورده است، زیرا براساس این ضابطه اکنون هر کشوری مسائل اقتصادی و اجتماعی خود را وارد کفه معادلات و روابط دنیایی کرده است.

امروز ما شاهد بزرگترین پیشرفت‌ها و موفقیت‌های بشری در زمینه‌های دانش و صنعت هستیم که حاصل آنها استقرار تمدن دنی بسیار درخشانی است. در پرتو این تمدن، جامعه بشری منابع مختلف طبیعت را در حد گسترده‌ای که هرگز نظیر نداشته در خدمت خود به‌کار گرفته است. خیلی از ذخایر معدنی که از آغاز پیدایش زمین به‌وجود آمده‌اند و قابل تجدید نیستند، و مجموعه ذخایر انرژی به‌خصوص نفت که محصول صدها میلیون سال هستند در جریان زندگی تنها چند نسل به‌طور موقتی بهره‌برداری قرار گرفته‌اند که اکنون در معرض نابودی کامل قرار دارند. انسان عصر حاضر، منابعی را که در طول اعصار پدید آمده است (از آغاز پیدایش زمین برای منابع فلزی، ۳ میلیارد سال برای ذغال سنگ، ۶۰۰ میلیون سال برای نفت) در مدتی بسیار کوتاه می‌بلعد. آهنگ مصرف مواد نفتی در حال حاضر پانصد هزار برابر سریعتر از مدتی است که برای پیدایش آنها لازم بوده است. طبق برآورد آخرین «کنفرانس جهانی انرژی» که چند ماه پیش در استانبول برگزار شد، با آهنگ کنونی مصرف،

ذخایر نفتی موجود جهان فقط برای ۳۷ سال و در صورت افزایش این مصرف، برای مدتی از این هم کمتر کفایت می‌کند.

در تمدن کنونی ما سطح تولید تنها در نیم قرن اخیر از تمام تولید تاریخ گذشته تجاوز کرده، چنانکه فی‌المثل نیمی از همه مقدار ذغالی که از قرن دوازدهم مسیحی تا به‌امروز استخراج شده تنها مربوط به چهل ساله اخیر بوده است؛ بدین جهت مسلم است که دوران اقتصاد متکی به منابع فسیلی دوران کوتاهی بیش نخواهد بود، در حالی که نیاز ما به انرژی در آینده به‌مراتب بیش از گذشته و حال خواهد بود.

در پرتو این تمدن علمی و صنعتی، دگرگونی زرفی در ساختمان جامعه جهانی نیز حاصل شده است. غلبه بشر — بالا‌اقل بخشی از جامعه بشری — بر قسمت اعظم بیماریها، همراه با تغذیه بهتر و شرایط اجتماعی عالیتر، باعث شده است که جمعیت جهان در عصر ما تنها در طول یک نسل دو برابر شود، در صورتی که در دوران قبل از قرن هفدهم همین امر نزدیک به ۲۰۰۰ سال وقت گرفته بود. تمدن صنعتی، فاصله‌ها را از میان برداشته، شرایط زندگی را به‌صورتی که هرگز در تاریخ بشر نظیر نداشته است تعدیل کرده، و کیفیت رفاهی را صدها برابر بالاتر برده است. امروز امکانات و شرایط فنی و در عین حال فراوانی منابع زمینی و زیرزمینی مورد دسترسی بشر طوری است که اگر قابل تقسیم به‌همه افراد جهان باشد، هر فرد بشری می‌تواند از یک زندگی سالم و مرفه که برای هیچ‌یک از نسل‌های گذشته نا

بدین حد امکان آن نبوده است، برخوردار شود.

بدین ترتیب دنیای ما همه چیز را برای آنکه این کره مأمّن شایسته‌ای جهت چهار میلیارد نفر ساکنان آن باشد (که تا آخر قرن حاضر هفت میلیارد نفر خواهند شد)، در اختیار دارد. ولی مشکل در اینجاست که رشد فکری و اجتماعی بشر هم‌آهنگ با رشد دانش و صنعت او پیش نرفته است، و در عصر فضا نیز غائباً حاکم سرنوشت ملل زمین، غرایز و امیال مہار نشده‌ای است که از دوران‌های تاریک گذشته برای آنها باقی مانده است. در دنیایی که بر اثر استیلای اسن غرایز همچنان اسیر بیهودگی‌ها و تبعیض‌ها باشد خواه ناخواه چه پیش خواهد آمد؟ پیش‌بینی این امر دشوار نیست که سرنوشت چنین جهانی از آنچه در گذشته در شرایط مشابه، منتها در داخله جوامع و کشورهای مختلف روی داد بهتر نخواهد بود. تازه‌ترین نمونه‌های تاریخی این واقعیت دو انقلاب بزرگ تاریخ جدید، انقلاب کبیر فرانسه و انقلاب اکبر روسیه است که مسلماً نمونه‌های آموزنده‌ای است. زیرا دنیای کنونی ما در مقیاس جهانی درست حالت آن جوامع را در دوران قبل از این انقلابها در مقیاس ملی آنها پیدا کرده است. اگر آن تعدیلی که منطقاً در شرایط بسیار آرامتر و انسانی‌تر امکان‌پذیر است براساس واقع‌بینی و همکاری بین‌المللی روی ندهد، چه تضمینی وجود دارد که چنین آزمایشی، این بار در سطحی جهانی تکرار نشود؟ و اگر تکرار شود، چه تضمینی وجود دارد که نتیجه این آزمایش نابودی تمام جهان بشری نباشد؟ زیرا

همه می‌دانیم که به موازات پیشرفت بی‌سابقه سازندگی، وسایل انهدام تمدن ما نیز چه از نظر مادی و چه از لحاظ معنوی، ابعاد بی‌سابقه‌ای یافته است. امروز بشر می‌تواند با استفاده از همان اکتشافات علمی و فنی که او را از رفاه بی‌نظیر کنونی برخوردار ساخته است تمام آثار این رفاه و این تمدن را، همراه با جامعه‌ای که آن را به وجود آورده است، به دست نابودی سپارد. به قول آندره مالرو:

«ما انسانهای عصر جدید می‌توانیم افشخار کنیم که اولین تمدنی را که قدرت و وسیله انهدام کامل خودش و کره خودش را دارد بوجود آورده‌ایم، و اگر همه تمدن‌های گذشته بر اثر ضعف مردند، ما از زیادی قدرت خواهیم مرد».

متأسفانه شرایط موجود جامعه جهانی طوری است که اگر در آنها تعدیل لازم نشود، جهان ما به جانب یک انفجار پیش می‌رود. این هشدار را نه تنها بارها خود من داده‌ام، بلکه در جهان غرب نیز به کرات مورد تأیید پژوهندگان و کارشناسان و از آن بالاتر مورد تأیید بلند پایگان طراز اول کشورها قرار گرفته است. آقای ژسگاردسن رئیس جمهوری نروژ چندی پیش در یک مصاحبه مطبوعاتی اظهار داشت:

«دنیای ما در عین رفاه دنیای بدبختی است، برای اینکه نمی‌داند به کجا می‌رود، و برای اینکه احساس می‌کند که اگر می‌توانست این معما را بداند، در می‌یافت که با وضع فعلی به جانب فاجعه‌ای پیش می‌رود».

آقای کورت والدهایم دبیر کل سازمان ملل متحد نیز در کتابی که چند ماه پیش انتشار داد، نوشت:

«بدیهی است نظم نوینی که جهان بدان نیاز دارد یکروزه برقرار نمیشود، ولی اگر کماکان پیشرفتی در این راه حاصل نشود، راهی جز یک رویارویی فاجعه‌انگیز نخواهد ماند».

جهان امروز ما، وضع آن شاگرد جادوگر را یافته است که به قول «گوته» فقط راز به کار گرفتن آبها را برای نظافت خانه از استاد خود آموخته بود، ولی از راز مهار کردن آنها بی خبر مانده بود، و در نتیجه آزمایش وی بی دخالت آخرین دقیقه جادوگر، ممکن بود هم خود او و هم خانه را غرق کند. جامعه جهانی نیز به نیروی اعجاز‌آمیز دانش و فن نوانسته است قسمت اعظم منابع و نیروهای طبیعت را در خدمت خویش به کار گیرد، اما در خطر آن قرار دارد که با سیکسری وی این نیروها برای نابود کردن او و جهان او به کار گرفته شوند. جادوگری که باید در آخرین لحظه چنین وضعی را سرو سامان دهد عقل و منطق بشری است، ولی آیا این بار نیز این جادوگر به موقع پا به میدان خواهد گذاشت؟

این تذکر، ادعای نامهای علیه کشورهای پیشرفته صنعتی و ثروتمند نیست. لایحه دفاعیه‌ای برای مردمی که دنیای غرب آنها را «جهان سوم» لقب داده است نیز نیست، زیرا من اصولاً به سه دلیل با طرح چنین ادعای نامهای موافق نیستم:

دلیل اول این است که کشور ما خود در آستانه ورود به دنیای صنعتی و پیشرفته است و منتها تا ده سال دیگر ما عهده‌دار

همان مسئولیتهایی خواهیم بود که برای کشورهای صنعتی کنونی قابل هستی، و با همان مسائلی مواجه خواهیم بود (و حتی از هم اکنون مواجه هستیم) که آنها با آن مواجهند.

دلیل دوم این است که هیچ کشوری در هر درجه از رشد و توسعه، حفا و منطقاً نمی‌تواند مسئولیت همه مشکلات خویش را به گردن دیگران بگذرد و در نتیجه همیشه خودش را «طلبکار» بداند. شاید این گفته معروف مبالغه‌آمیز نباشد که «هرملنی شایسته همان سرنوشتی است که دارد». هیچ کشور و ملتی نمی‌تواند از دیگران خواستار انجام تعهدات و مسئولیتهایی در مورد خویش بآید که خودش آنها را تمام و کمال و در حدی بسیار زیاده‌تر درباره خویش ایفاء نکرده باشد. کشور ما این حقیقت را کاملاً آزموده است، زیرا ما تا وقتی که خود حاضر به قبول وضع ناگوار گذشته بودیم، هیچ یاری و همدردی از جایی دریافت نداشتیم، اما هنگامی که خودمان ورق را برگرداندیم، جهان خارج نیز در مورد ما تا حد یک گردش ۱۸۰ درجه دیدگاه و روش خویش را تغییر داد و ورق را برگرداند.

سومین دلیل این است که من اساساً رویارویی جهان پیشرفته و جهان در حال رشد را راه حل واقع‌بینانه‌ای برای رفع هیچیک از مشکلات دنیای خودمان نمی‌دانم، و شیوه کشور ما نیز در مراجع بین‌المللی و در سیاست جهانی هرگز هواخواهی از چنین رویارویی نبوده است. آرزوی من این است که همه ما برای نجات دنیای خودمان و برای ساختن دنیایی بهتر دست به دست هم

دهیم، نه برای ویران کردن آن، زیرا ویرانگری نه هنر پرافتخاری است و نه نیاز به همکاری عمومی دارد. من به حکم منطق اعتقاد دارم که حل واقعی هر مشکل جهانی را باید در تبادل نظر و درک صحیح واقعیات براساس روح تفاهم و همکاری، به منظور نیل به نتیجه‌ای واقعاً مثبت و قابل دوام جستجو کرد.

در سالیان اخیر، مشکلات و مسائل حیاتی مردم جهان مورد ارزیابی بسیار قرار گرفته است تا براساس آن راه‌های مناسب و در عین حال الزامی برای آنچه با سرنوشت و موجودیت غالب ملل بستگی دارد، به دست آید. در این راه اندیشمندان و پژوهشگران و کارشناسان اقتصادی و اجتماعی جهان غرب، و نیز مقامات مسئول این جهان در سطوح مختلف همکاری بسیار ارزنده‌ای کرده‌اند، به طوری که قسمت اعظم پژوهشها و بررسیهای مستدلی که در این باره انجام گرفته کار آنها بوده است. نقش برجسته و سازنده سازمان ملل متحد در این باره نیز - تا آنجا که در حدود امکانات سازمانی با موقعیت مهم معنوی و ملی بدون داشتن قدرت اجرایی است - نقشی اصیل و شایان احترام بوده است.

همه این بررسیها و تحلیلها و تجزیه‌ها، و این همکاری پژوهندگان و کارشناسان جهان صنعتی و جهان در حال توسعه، به یک نتیجه مشخص رسیده است، و آن لزوم تغییر نظام اقتصادی

غیر عادلانه کنونی جهان و استقرار نظام تازه‌ای در جای آن است که نیازهای جامعه جهانی را در ترکیب جدید آن به صورت عادلانه‌تری تامین کند. این نیازها امروز در همه شئون مادی و معنوی زندگی غالب جوامع محسوس است، زیرا همه این جوامع در زمینه‌های اقتصادی، صنعتی، کشاورزی، علمی و فنی، بهداشت، آموزش، و بسیاری از زمینه‌های دیگر، احتیاج فوری و حیاتی به پیشرفت دارند.

تحول تاریخ در چند قرن اخیر، باعث شده است که اکنون جوامع معینی از بهترین شرایط لازم در همه این زمینه‌ها برخوردار باشند. بدیهی است قسمتی از این امتیاز مدیون شایستگی و نبوغ خود آنهاست، ولی همه می‌دانیم که قسمت دیگری از آن یادگار عصر سپری شده استعماری است. تاریخ قرون جدید که تقریباً در تمام مدارس تدریس می‌شود - و غالباً به دست محققان غربی نوشته شده است - به همه ما آموخته است که چگونه اقتصاد قسمتی از کشورهای صنعتی مدتی دراز برپایه استعمار جوامع دیگر و استثمار نیروی انسانی و منابع طبیعی آنها پایه‌ریزی شده بود.

در ایجاد این امپراتوری‌ها طبعاً آنچه هدف بود تأمین منافع اقتصادی ملل صاحب مستعمره بود. به قول برنارد شاور:

«هر موقع که کمپانی‌های اروپایی به تصرف منابع طبیعی سرزمین تازه‌ای احساس علاقه می‌کردند، دولتهای آنها تشخیص می‌دادند که باید برای استقرار مسیحیت در آن سرزمین دست



به کار شوند».

برای زوال این طرز فکر، دو جنگ جهانی لازم بود که متأسفانه اولی ۱۰ میلیون نفر و دومی ۴۰ میلیون نفر قربانی داد. در سال ۱۹۴۸، هنگام پایان امپراتوری هلند، ملکه ویلهلمینا اظهار داشت:

«واقعیت این است که اکنون استعمار مرده است. آنچه امروز ملت‌های دنیا بدان نیازمندند، شیوه نوینی در زیستن بایکدیگر و در کنار یکدیگر است».

این نظر منطقی را مسئولان درجه اول سازمان‌های بین‌المللی و کشورهای جهان صنعتی نیز بارها تأیید کرده‌اند. آقای «ونس» وزیر امور خارجه آمریکا، در آخرین کنفرانس معروف به «شمال و جنوب» در پاریس به نام کشور خود اظهار داشت: «برای جهان یک سیستم اقتصادی تازه لازم است که براساس انصاف و پشرفت و مخصوصاً عدالت متکی باشد». و آقای «والدهایم» دبیر کل سازمان ملل متحد اخیراً تذکر داد که:

«سالم سازی روابط اقتصادی کلیه کشورها و ملت‌های جهان، و طرح‌ریزی آینده انسان براساسی نو و از دیدگاه مصالح جهانی و همکاری جهانی، وظیفه اصلی ما برای نجات بشریت است». دبیرکل سازمان ملل متحد در کتابی که اخیراً انتشار داده، این موضوع را به شکل جامع‌تر و روشن‌تری بدین صورت تشریح کرده است:

«اکثریت کشورهای جهان در اجرای توصیه‌های سازمان ملل



متحد درباره تعدیل نظام اقتصادی کنونی دنیا شتاب دارند. اما ممالک ثروتمند در این مورد خیلی کمتر احساس فوریت می‌کنند. با اینکه خودشان قبول دارند که سیستم اقتصادی موجود جهانی دیگر جوابگوی نیازهای اساسی عصر ما نیست، و بالاتر از آن قبول دارند که در زمینه‌های مختلفی چون مسائل پولی و نورمی این سیستم به زیان خود آنها نیز هست. من بارها برای مسئولان این ممالک توضیح داده‌ام که هدف کشورهای روبه‌توسعه نابودی اقتصادی ممالک صنعتی نیست، بلکه پی‌ریزی بنیادهای تازه‌ای است که برپایه آنها منافع دراز مدت هر دو طرف به نحو بهتری بتواند تأمین شود. البته برای حل مسئله‌ای بدین حساسیت بردباری و زمان لازم است، ولی ضرورت قطعی دارد که در این امر تسریع شود. در این باره پافشاری می‌کنم که با نادیده گرفتن یک مسئله نمی‌توان به حل آن امیدوار بود، زیرا نعل و طفره همواره مرادف با تدبیر و مصلحت اندیشی نیست. به هر حال مسلم است که جز با همکاری جهانی در زمینه اقتصادی انتظار ثبات روابط کشورها در زمینه سیاسی توهمی بیش نیست».

مفهوم ادامه نظام اقتصادی موجود جهان، ادامه تقسیم مردم روی زمین به دو دسته بسیار نابرابر است. این دورنمای نامطلوبی است که سه سال پیش «رنماهو» مدیر وقت سازمان یونسکو، اندکی قبل از مرگ خود به صورت هشدار به جهان امروز، فراروی ما گذاشت:

«ترقی علمی و صنعتی، با کشیدن خطی به دور کره زمین از



یک کشور صنعتی به کشور صنعتی دیگر، مناطق پهناوری از جهان ما را به دست خاموشی و فراموشی سپرده است. در عصری که دانش بشری راه ستارگان را به روی ما می گشاید، چگونه می توان پذیرفت که اکثریت مردم جهان اسیر ظلمت های اجدادی باشند؟ آیا ما واقعاً خواستار دو بشریت، بشریت کهکشانی و بشریت غارها هستیم؟

دبیر کل فعلی سازمان ملل متحد، همین واقعیت را به صورت دیگری چنین تشریح کرده است:

«تعدیل نظام کنونی جهانی، هم ضرورت و هم واقعیتی است که حل آن دارای اهمیتی حیاتی برای آینده بشر است، زیرا حل تمام مسائل دیگر بسته به حل مسئله ای است که در مقیاس جهانی، زندگی روزانه صدها میلیون مردم در دنیای فقیر و غنی بدان وابسته است. توجه بدین واقعیت اکنون جامعه جهانی را بر سر دوراهی سرنوشت قرار داده است:

«حل مسئله بسته به پاسخ این پرسش است که آیا این جامعه بالاخره در راه عقل و تفاهم قدم بر خواهد داشت، یا بالعکس در برابر ترس از تغییر و تحول عقب خواهد نشست؟»

این نابرابری مسلم را طبعاً نباید به حساب ناتوانی ذاتی ملل غیر «غربی» در زمینه تمدن و خلاقیت گذاشت، زیرا این نبوغ و خلاقیت در عموم ملتها وجود دارد، منتها در نزد ملتهای مختلف در دورانیهای خاصی از تاریخ جهان به اوج تجلی خود رسیده است.



در کتابی بنام «توسعه از راه دانش و تکنیک» که اخیراً زیر نظر سازمان ملل متحد انتشار یافت، نکته ظریفی از قول محققى به نام «پرفسور بلاکت» ذکر شده است که شاید نقل آن در اینجا جالب باشد. وی می گوید:

«اگر یک کیهان نورد مریخی بین سال های ۳۰۰۰ تا ۵۰۰ پیش از میلاد مسیح به کره زمین فرود آمده بود، چنین نتیجه می گرفت که مردم خاور میانه و نزدیک پیشرفته ترین مردم این جهان هستند، و اگر چنین مسافری بین سالهای ۵۰۰ پیش از میلاد و ۱۵۰۰ میلادی به کره ما می آمد، این نظر را در مورد مردم چین و هند می داد، زیرا آنچه عصر ظلمت اروپا به شمار می آید عصر طلایی چین و عصر شکوفایی دانش و اندیشه هند است. این نشان می دهد که فکر عدم توانایی یک گروه از ملل جهان در مقابل یک گروه دیگر چه اندازه سخیف و مردود است.»

شاید در این مورد نقل قسمتی از نامه ناپلئون بناپارت به فتحعلیشاه قاجار نیز جالب باشد که در آن امپراتور فرانسه می گوید:

«زمانی که کورش بزرگ در ایران روش استواری را برای حکومت و نظام بنیاد نهاد که بعدها دیگر دولتهای بزرگ جهان از آن سرمشق گرفتند، اجداد ما هنوز در جنگلها و بیابانها زندگی اولیه ای داشتند.»

واقعیت این است که برتری کنونی جهان صنعتی، با آنکه حقاً مورد احترام و ستایش است، نماینده یک امتیاز طبیعی و

مسلّم که حق «سروری» برای آن ایجاب کند نیست، بلکه فقط نماینده آن است که در دوران بخصوص کنونی از تاریخ جهان، این گروه ایفا کننده نقشی است که پیش از آن، ملل دیگری نیز در دوران خاص شکوفایی خود آنرا ایفا کرده‌اند.

اگر جهان ما با کوناه‌بینی و نلی براساس یک تکنولوژی مترقی بخواهد روزی از سلاحهای مخرب دستجمعی استفاده کند، از دنیایی که از زیر خاکستر آن برخیزد کدام تمدن سربر خواهد زد؟ شاید این رسالت را یکی از معالک ظاهراً عقب‌افتاده فعلی ایفا کند.

از نظر تحلیل تاریخی، ممکن است تذکر این نکته لازم باشد که تمدن کنونی جهان صنعتی پیش از همه تمدنهای گذشته برعامل قدرت مادی تکیه دارد، و اساساً استفاده از همین قدرت مادی بود که توسعه و نفوذ جهانی اروپا را در عصر استعماری باعث شد. آنچه کشنیهای جنگی و سربازان و گاه هم راهزنان دریایی اروپایی را برملتها و سرزمینهای پهناوری در سراسر جهان مسلط کرد، قدرت توپهای آنها بود که ملتهای دیگر و بجه جوابگویی بدانها را نداشتند. در این باره صاحب‌نظر فرانسوی «روزه‌گارودی» که شهامت او در محکوم کردن تعبیرات یکجانبه و مغرضانه تاریخ نویسان جهان غرب در مورد ایران و یونان و به‌طور کلی سیر تحول روابط تاریخی تمدنهای شرق و غرب شایان ستایش است، در کتاب خودش به‌نام «گفتگوی تمدنها» می‌نویسد:

«تاریخ واقعی تمدن غیر از تاریخ استیلاطلبی غرب استعماری است، زیرا این استیلا پیش از آنکه زاده برتری فرهنگی و مدنی باشد، حاصل استفاده نظامی و تجاوزکارانه از قدرت تخریبی سلاحهای زمینی و دریایی است».

ضرورت تعدیل نظام نامتعادل و غیر عادلانه کنونی، از همان فردای جنگ دوم و حتی پیش از آنکه موج استعمارزدایی دهه ۶۰ سازمان ملل را در برگیرد، احساس شده بود. در مقدمه منشور ملل متحد گفته شده است:

«ما ملتهای عضو سازمان ملل متحد تصمیم خود را به‌تسهیل ترقی اجتماعی و برقراری بهترین شرایط زندگی در محیط صلح و تفاهم جهانی و ایجاد سازمان‌های بین‌المللی برای کمک به‌ترقی اقتصادی و اجتماعی همه ملتهای جهان، اعلام می‌داریم».

اعلامیه جهانی حقوق بشر که اندکی بعد توسط سازمان ملل متحد تنظیم شد، و همه کشورهای عضو سازمان بر آن صحنه نهادند، مفهوم این «ترقی اجتماعی و اقتصادی همه ملتها» را مشخص کرده است. ماده ۲۲ اعلامیه حاکی است که:

«هرانسانی به‌عنوان عضو جامعه بشری دارای حق برخورداری از تأمین اجتماعی است. لازمه این تأمین، بهره‌گیری او از کلیه حقوق اجتماعی و حقوق فرهنگی است که ملازم با

سرافت انسانی اوست. این نظر می‌باید از راه کوشش ملی و همکاری بین‌المللی تأمین شود».

ماده ۲۵ اعلامیه تصریح می‌کند که:

«هر انسانی حق مسلم برای برخورداری از یک سطح زندگی کافی به‌منظور تأمین تندرستی و رفاه خود و خانواده‌اش، به‌خصوص در زمینه غذا، پوشاک، مسکن، بهداشت، و خدمات لازم اجتماعی را دارد».

ماده ۲۶ اعلامیه حاکی است که:

«هر انسانی حق برخورداری از آموزش دارد. آموزش باید لافیل در موارد اولیه و اساسی رایگان باشد، و آموزش فنی و حرفه‌ای تعمیه باید».

ماده ۲۸ اعلامیه صراحت دارد که:

«هر انسانی حق دارد بخواهد که در زمینه اجتماعی و در زمینه بین‌المللی، نظم برقرار باشد که حقوق و آزادیهای مصرحه در این اعلامیه در آن به‌صورت کامل رعایت گردد».

بدین ترتیب منشور ملل متحد و اعلامیه جهانی حقوق بشر، به‌طور روشن و بی‌شع ابهامی، برای هر فرد بشری این حق مسلم را پذیرفته است که از غذا، پوشاک، مسکن، بهداشت، آموزش، تأمین اجتماعی و حقوق اقتصادی، در حد قابل قبولی برخوردار باشد، و تأمین این حقوق در عین حال که از وظایف خاص هر کشور شمرده شده، یک وظیفه بین‌المللی نیز اعلام شده است که انجام آن مستلزم همکاری جهانی است. اعلامیه در این مورد

صراحت دارد که: «باید در زمینه بین‌المللی نظم برقرار گردد که ضامن تأمین این حقوق باشد».

این اعلامیه توسط کشورهای بنیانگذار سازمان ملل متحد، و بعد از آن توسط عموم کشورهای دیگری که به‌عضویت این سازمان در آمدند امضاء شد، و بدین ترتیب اجرای مفاد آن به‌صورت تعهدی ملی و قانونی برای همه آنها درآمد. کشور ما به‌عنوان یکی از بنیانگذاران این سازمان، از امضاء کنندگان اعلامیه‌ای بود که مواد آن پیشاپیش مورد تأیید ما قرار گرفته بود، زیرا خود من، در سالهای آخر جنگ دوم و مدتی پیش از ایجاد سازمان ملل متحد و تدوین اعلامیه جهانی حقوق بشر، همین اصول را، درست به‌همین صورت، یعنی ضرورت تأمین پنج اصل غذا، پوشاک، مسکن، بهداشت و آموزش برای هر فرد ایرانی، اعلام داشته بودم.

یک‌ربع قرن پس از تأسیس سازمان ملل متحد، در اعلامیه‌ای که به‌مناسبت بیست و پنجمین سالگرد ایجاد این سازمان توسط مجمع عمومی به‌اتفاق آراء صادر شد، این تعهد جهانی به‌صورت جامعتر و مشروحتری مورد تأکید قرار گرفت. مواد ۹ و ۱۰ این اعلامیه حاکی بود که:

«... صلح و امنیت و عدالت بین‌المللی مستلزم توسعه اقتصادی و اجتماعی همه ملت‌های جهان است، و لازمه چنین امری استقرار یک سیستم همکاری بین‌المللی بهتر و مؤثرتر برای پایان دادن به‌نابرابرهای موجود و تأمین رفاه و آسایش



برای عموم مردم دنیاست کوششهای بین‌المللی برای همکاریهای اقتصادی و فنی می‌باید در سطحی انجام گیرد که متناسب با درجه اهمیت خود این مسائل باشد. مساعی کشورهای سازمان ملل متحد برای تأمین ترقی اقتصادی و اجتماعی همه ممالک در حال توسعه باید بیش از پیش تقویت و گسترش یابد. زیرا اقدامات جزئی با نمایی با غیر قاطع کافی برای نیل بدین هدف نیست. از زمره این اقدامات این است که کشورهای توسعه یافته و کشورهای در حال توسعه، ترقیات علمی و فنی خود را در دسترس یکدیگر قرار دهند تا از این راه توسعه اقتصادی تمام جامعه بشری تسریع شود.

در ژانویه سال ۱۹۵۲ سازمان ملل متحد اعلام کرد که: «کشورهایی که به اندازه کافی توسعه نیافته‌اند، حق دارند از ثروتهای طبیعی خود با حاکمیت کامل بهره‌گیرند. این حق در قطعنامه دسامبر ۱۹۶۲ آن سازمان به صورت قاطعتری اعلام شد. داگ هامر شولد دبیر کل اسبق سازمان ملل متحد، اندکی قبل از مرگ غم‌انگیز خود اظهار داشت:

«وظیفه همه ما اعضای این سازمان جهانی این است که استقرار نظام بین‌المللی عادلانه‌تر و مطمئن‌تری را تحقق بخشیم». در سال ۱۹۶۵ «برنامه ملل متحد برای توسعه» طرح‌ریزی شد، که هدف آن تسهیل برنامه‌ریزی جهانی برای کوششهای مربوط به توسعه و تحول اقتصادی ملت‌های روبه‌رشد جهان از راه بهترین نحوه بهره‌گیری از منابع مادی و انسانی آنها بود. در سال



۱۹۷۱، دهه ۱۹۷۰ - ۱۹۷۹ از طرف سازمان ملل دهه «استراتژی

توسعه بین‌المللی» اعلام شد. در اوایل سال ۱۹۷۴، ششمین اجلاس فوق‌العاده مجمع عمومی سازمان ملل اعلام داشت:

«ضرورت فوری دارد که در مورد برقراری یک نظام اقتصادی نوین بین‌المللی براساس انصاف و مساوات و منافع مشترک و همبستگی و همکاری کلیه کشورها، بدون توجه به سیستم‌های اقتصادی و اجتماعی آنها، کوشش شود».

در مارس ۱۹۷۴ سازمان ملل به موجب قطعنامه ۳۲۰۱ خود «برقراری یک نظام اقتصادی نوین جهانی را براساس کاستن از نابرابریها و از میان بردن پیعدائیهای کنونی، از راه کاهش شکاف موجود بین کشورهای پیشرفته و کشورهای روبه‌توسعه، و تسریع در توسعه اقتصادی و اجتماعی این کشورها» یک ضرورت فوری و جهانی اعلام کرد.

در سپتامبر ۱۹۷۵، توافقنامه‌ای شامل امور مربوط به بازرگانی بین‌المللی، اصلاح وضع پولی جهان، استقرار و تقویت سازمان‌های زیربنایی علمی و فنی کشورهای در حال توسعه، صنعتی شدن این کشورها، پیشرفت در امور کشاورزی و تغذیه آنها، توسط سازمان ملل تنظیم شد.

به منظور تبادل نظر و اتخاذ تصمیم درباره اجرای این توصیه‌ها، دو کنفرانس «همکاری اقتصادی بین‌المللی» که اصطلاحاً «کنفرانس شمال و جنوب» نام گرفت، به‌انگاز رئیس

جمهوری فرانسه در پاریس تشکیل شد که مجموعه کارهای کنفرانس نخستین، هجده ماه به طول انجامید. ولی این مساعی به هدفهای خود نرسید و کنفرانس دوم نیز که در اوایل سال مسیحی ۱۹۷۷ تشکیل گردید به نتیجه رضایت بخش تری دست نیافت. در پایان این کنفرانس اعلام شد که:

«... غالب پیشنهادهای مربوط به تسخیر بنیادی سیستم اقتصادی بین المللی و پیشنهادهای مربوط به انجام اقدامات فوری در مورد مسائل فوری، مورد هیچ موافقی قرار نگرفته و بدین ترتیب نتایج کار کنفرانس همکاری اقتصادی بین المللی در حد هدفهایی که برای یک برنامه عمل جامع و عادلانه در راه برقراری نظام اقتصادی نوین بین المللی در نظر گرفته شده بود، نبوده است».

اخیراً گزارش تحقیقی جالبی از طرف سازمان ملل متحد به نام «سال ۱۹۹۹» منتشر شد که توسط «واسیلی لئونیف» برنده جایزه علمی نوبل تهیه شده است. در این گزارش براساس بررسیهای دقیق مشخص شده است که در حال حاضر نسبت متوسط درآمدهای ملی گروه کشورهای صنعتی و ثروتمند به درآمدهای متوسط ملی بقیه کشورها ۱۲ به ۱ است، و با روند فعلی، به فرض آنها که برنامه های توسعه سازمان ملل متحد برای سالهای ۱۹۷۰ تا ۱۹۷۹ به منظور تضمین حداقل رشد برای کشورهای روبه توسعه طی دهه های بعدی قرن حاضر در بهترین صورت آن ادامه یابد، و آنگاه رشد کشورهای پیشرفته نیز در

این سالها معادل دو دهه اخیر باشد و از آن تجاوز نکند، این نسبت ۱۲ به ۱ در سال ۲۰۰۰ همچنان به جای خود باقی خواهد بود.

در دیدی کوتاه مدت، شاید توسعه نیافتگی کنونی بیش از دوسوم جهان، به سود کمتر از یک ثلث دیگر باشد. با اینهمه از دیدگاه مصانع دراز مدت ممالک صنعتی، اتخاذ سیاستی درست خلاف این سیاست ضرورت دارد، زیرا نه فقط امنیت جامعه بشری (که آنان خود قسمتی از آن هستند)، بلکه ثبات و رونق وضع اقتصادی خود آنها نیز، وابسته به تفاهم و همکاری دنیای غنی و فقیر یا جهان پیشرفته و جهان در حال توسعه است. هر قدر اقتصاد کشورهای اخیر توسعه یابد، طبعاً مبادلات اقتصادی آنها نیز سالمتر و قابل اطمینانتر خواهد شد و خطرات انفجاری ناشی از ادامه این وضع کاهش خواهد یافت. در این راه کشورهای روبه توسعه طبعاً باید به وظایف و مسئولیتهایی که به عهده آنهاست کاملاً آشنا باشند، و تصور نمی کنم هیچیک از این کشورها توقع آن را داشته باشند که دیگران بدون دلیل کاری برای آنها انجام دهند، و بی این توقع را دارند که از طرف دنیای پیشرفته به صورتی عملی و واقعی، و نه فقط به صورت تئوری یا در مفیاسی غیر کافی، در پیشرفت این مساعی بدانها کمک شود. کمکهای فنی و مالی کشورهای ثروتمند بیش از هر وقت دیگر برای جهان سوم ضروری است، ولی این کار باید برای افزایش اثر بخشی کوششهای خود آنها صورت گیرد، و نه برای جانشین

شدن این کوششها. از این دیدگاه است که جامعه جهانی باید شیوه‌ها و وسایل و هدفهای خود را بازسازی کند.

همچنانکه دبیر کل سازمان ملل متحد در کنفرانس سال ۱۹۷۶ ملل متحد در نایروبی اظهار داشت: «کاملاً منطقی و طبیعی است که از بین رفتن استعمار سیاسی، از بین رفتن استعمار اقتصادی را نیز به همراه بیاورد». زیرا فقط به این قیمت است که ممکن است یک همکاری نمربخشی بر پایه تساوی ملل غنی و فقیر برقرار شود و مسلماً آینده جهان در گرو چنین همکاری است.

دولتهای عمده صنعتی می‌باید واقعیات جهان امروز را برای مردم خود تشریح کنند و خطری را که از ادامه نامحدود شکاف موجود بین کشورهای غنی و فقیر متوجه جوامع بشری است بدانها تفهیم نمایند.

به‌منظور رعایت کامل انصاف و حقیقت، تذکر این نکته ضروری است که جهان پیشرفته اقدامات مثبت و ارزنده‌ای را نیز در این زمینه در کارنامه خود دارد که نمونه عالی آنها نقش بزرگ ایالات متحده آمریکا در تعدیل ناپساامانها و نیازهای حیاتی مناطق مختلف جهان به‌خصوص در سالهای پس از جنگ جهانی دوم است. اجرای طرح معروف «مارشال» در اروپا و «اصل چهار» ترومن در مورد کمک به کشورهای در حال توسعه و شرکت وسیع آمریکا در برنامه «UNRWA» برای کمک به پناهندگان فلسطینی و اقدامات فراوان بین‌المللی دیگر این کشور از راه

تخصیص کمکهای غذایی و دارویی و خیریه به کشورهای و مناطق مختلف و متعدد جهان مظاهری از این اقدامات است. برای توجه به وسعت این کمکها کافی است تذکر داده شود که در فاصله یک‌ربع قرن پس از پایان جنگ جهانی تا سال ۱۹۷۰ مقدار این کمکها به‌صورت بلاعوض به ۱۳۰ میلیارد دلار بالغ شد و چنین امری در تاریخ جهان بی‌سابقه است.

با اجرای طرح «مارشال» که از نظر کمیت و کیفیت آن در همکاریهای جهانی بی‌نظیر است، آمریکا طوری به اروپا کمک کرد که کشورهای جنگ‌زده و ویران شده این قاره توانستند در پرتو آن به‌سرعت به‌پیشرفتی بسیار بالاتر از پیش از جنگ جهانی دوم برسند و علت این موفقیت، گذشته از ارقام فوق‌العاده زیاد کمکها، این بود که این کشورها صاحب تکنولوژی بودند.

اجرای «اصل چهار» به‌نوبه خود تأثیر سازنده و مؤثری در وضع اقتصادی و اجتماعی کشورهای عقب‌مانده داشت. ولی از کمک بدین ممالک نتیجه چندان زیادی گرفته نشد، زیرا این کمک بیشتر جنبه‌دستگیری داشت و با انتقال تکنولوژی همراه نبود. تذکر طرح «کلمبو» که برای کمکهای مشابه توسط انگلستان عملی شد، و کمکهای دیگری که از طرف کشورهای مختلف جهان صنعتی انجام گرفت به‌نوبه خود ضروری است. شاید یادآوری این نکته نیز بیمورد نباشد که کشور خود ما اکنون در زمره کشورهای است که در حدود امکانات خود کمکهای وسیعی به کشورهای دیگر به‌خصوص ممالک جهان سوم می‌کند.

مسائل اساسی جهان امروز

در ورای مسائل و بحرانهای سیاسی مختلف جهان ما، مشکلات و مسائلی اساسی و دنیایی وجود دارد که مربوط به سرنوشت همه جامعه بشری است. و طبعاً مواجهه با آنها نیز همکاری و کوششی را در سطح جهانی ایجاب می‌کند. این مسائل، که امور مربوط به جمعیت، تغذیه، بهداشت، مسکن، آموزش، و محیط زیست را شامل می‌شود، همان طور که پایه‌های انقلاب اجتماعی ایران است، از اصول بنیادی سازمان ملل متحد نیز به شمار می‌رود. و لزوم تعدیل ناپساامانیهای کنونی در این زمینه‌ها از هدفهای اصلی کوششهایی است که در راه تعدیل نظام اقتصادی موجود جهان انجام می‌گیرد.

تقریباً در همه این موارد کشور ما ایفای نقش انسانی و سازنده‌ای را در زمینه دنیایی به عهده دارد. و در برخی موارد از قبیل پیکار جهانی با بیسوادی و تعمیم آموزش حتی نوعی نقش رهبری را ایفاء می‌کند، همچنانکه نقش ما در پیشنهاد تأسیس یک صندوق جهانی برای کمک به توسعه ملتها، یک نقش فعال برای مواجهه با بسیاری از مشکلات جهانی است.

در توضیحات کوتاهی که در باره این موارد خواهم داد، نقل ارقام و آمارهای مختلف در حد ضروری لازم به نظر می‌رسد. زیرا زبان ارقام گویاترین زبان در مورد بیان واقعینهاست.

اولین و مهمترین مسئله‌ای که می‌باید بدان اشاره شود، مسئله جمعیت است. زیرا این امر نقش حیاتی درجه اولی را در سرنوشت همه جامعه بشری نعم از غنی یا فقیر به عهده دارد، و مشکل «انفجار جمعیت» که برای نخستین بار به صورت مسئله حادی در برابر جامعه انسانی قرار گرفته است، مشکلی است که تمدن و آینده ما بدان وابسته است.

طبق محاسباتی که شده، جمعیت دنیا که در دوران ماقبل تاریخ ۵ تا ۱۰ میلیون نفر بیشتر نبوده، در دوران باستانی کلاسیک ۲۰۰ تا ۳۰۰ میلیون نفر، در قرن هفدهم مسیحی ۵۰۰ میلیون نفر و در اواسط قرن گذشته یک میلیارد نفر بوده است. این رقم در کمتر از صدسال پیش به ۱٫۵۰۰ میلیون نفر، در پنجاه سال پیش به ۲ میلیارد نفر، در سال ۱۹۶۰ به ۳ میلیارد نفر و در سال ۱۹۷۶ به ۴ میلیارد نفر رسیده است. و طبق برآوردهای مختلف، در آخر قرن حاضر به حدود ۷ میلیارد نفر خواهد رسید.

بدین ترتیب جمعیت جهان ابتدا در یک مدت دوهزار ساله دوبرابر شده، سپس در مدت دو قرن، بعد در کمتر از یک قرن، و بعد تنها در طول عمر یک نسل. این نکته‌شابان تذکر است که فقط در نیمه دوم قرن حاضر، افزایش جمعیت جهان بیش از هزار ساله گذشته بوده است.

بر اساس پیش‌بینی‌های کارشناسان، در سال ۲۰۰۰ فاره آسیا ۴٫۳ میلیارد نفر، اروپا (به اضافه اتحاد شوروی) یک میلیارد

نفر، آمریکا در حدود یک میلیارد نفر (۶۵۰ میلیون نفر در آمریکای لاتین و ۳۳۰ میلیون نفر در آمریکای شمالی)، افریقا ۶۶۰ میلیون نفر و اقیانوسیه ۴۰ میلیون نفر جمعیت خواهند داشت. دو کشور از کشورهای جهان، چین و هند، هر کدام در آن هنگام دارای حداقل یک میلیارد نفر جمعیت خواهند بود.

آنچه در این محاسبات حایز اهمیت خاص است، تغییر نسبت فعلی جمعیت دنیای صنعتی و جهان سوم در پایان قرن حاضر است، زیرا برآوردها نشان می‌دهد که کشورهای در حال توسعه که اکنون بیش از دو سوم جمعیت جهان را دارند در سال ۲۰۰۰ دارای بیش از سه چهارم این جمعیت و کشورهای پیشرفته کنونی که در سال ۱۹۲۰، ۳۶٪ جمعیت جهان را داشتند، در آن هنگام فقط صاحب کمی بیشتر از ۲۰٪ جمعیت آن خواهند بود.

بر رویهم تعداد مطلق جمعیت کشورهای در حال توسعه در پایان قرن بیستم حدود ۵ میلیارد نفر و تعداد مطلق جمعیت کشورهای صنعتی امروز کمتر از ۲ میلیارد نفر خواهد بود، و بدین ترتیب فاصله موجود این دو گروه باز هم بیشتر خواهد شد.

تازه این برآوردها نیز قطعی نیست، زیرا بر اساس سرشماری‌های غیرکامل صورت گرفته است. از بیست سال پیش، بیش از ۹۰٪ مردم جهان یک یا چندبار سرشماری شده‌اند ولی این سرشماریها فقط آنهایی را شامل شده است که اوراق شناسایی مشخص در دست داشته‌اند، یعنی دنیای پیشرفته را دقیقاً شامل شده، در صورتی که در مورد جهان سوم ناقص بوده است.

تازه‌ترین بررسیهایی که انجام گرفته است، نشان می‌دهد که در حال حاضر روزانه بیش از ۲۰۰۰۰۰ نفر یعنی هر دقیقه ۱۵۰ نفر به جمعیت جهان اضافه می‌شود، و این آهنگ در اواخر قرن به ساعتی ۱۱۰۰۰ نفر خواهد رسید. به طور کلی هر ساله جمعیت دنیا به نسبت ۲٪ بالا می‌رود؛ شاید این نسبت در وهله اول زیاد بنظر نیاید، ولی محقق آمریکایی «Isaac Azimov» حساب کرده است که با چنین رشدی، در مدتی حدود ۱۵۰۰ سال وزن آدمهای دنیا معادل وزن خود کره زمین خواهد شد!

بدیهی است این رشد استثنایی مسائل دشوار و پیچیده‌ای را برای جامعه جهانی پیش می‌آورد که حل آنها نیز جز در مقیاس جهانی ممکن نیست. منطقاً نتیجه این «انفجار جمعیت»، گذشته از آثار اجتماعی و انسانی آن، فشار روزافزون مصرف کنندگان بر منابع طبیعی و بطور کلی به اقتصاد تولیدی مخصوصاً اقتصاد کشاورزی است، زیرا هر فردی از این اقرااد حقاً انتظار دارد که غذا و پوشاک و مسکن او همراه دیگر نیازمندیهای اساسی وی که زائیده تمدن و رفاه عصر حاضر است تأمین شود. این عامل به خصوص برای جهان سوم که اقتصاد کشاورزی آن از هم‌اکنون از نظر تطبیق خود با تکنیکها و شرایط جدید دچار اشکالات طاقت‌فرساست، فاجعه‌انگیز است.

مسئله جهانی مهم و حیاتی دیگر مسئله تغذیه است، که



مستقیماً با زندگی میلیاردها مردم روی زمین ارتباط دارد. طبق بررسیهای سازمان خواربار جهانی «FAO» نیاز متوسط یک فرد انسان در روز ۲۵۰۰ کالری و ۴۰ گرم پروتئین است (این رقم در قاره‌ها و آب و هواهای مختلف اندکی بیشتر یا کمتر می‌شود). به موجب همین بررسیها، میزان کالری سرانه موجود در سطح جهانی در صورتی که به صورت عادلانه‌ای میان همه افراد بشر تقسیم شود، در همین حدود، و میزان پروتئین سرانه بیش از یک برابر و نیم آن (در حدود ۶۵ گرم) است. با این همه، لااقل نیمی از مردم جهان دچار کمی تغذیه هستند و بیش از ۲۵۰ میلیون نفر اصولاً در گرسنگی به سر می‌برند. برآوردهای نگران‌کننده این سازمان حاکی است که در صورت ادامه این وضع از حالا تا سال ۲۰۰۰ پانصد میلیون نفر از مردم جهان محکوم به مرگ از گرسنگی خواهند بود. این برآوردها به خصوص در مورد کودکان جهان سوم وحشت‌انگیز است. زیرا نشان می‌دهد که اگر وضع به صورت کنونی ادامه یابد، در ربع قرن آینده از ۸۰۰ میلیون کودک، حدود دو سوم دچار بیماری یا ناتوانی ناشی از تغذیه غیر کافی یا بدی تغذیه و کمبود کالری و پروتئین خواهند شد. نسبت مرگ و میر بچه‌های کوچک در کشورهای فقیر ۳ تا ۱۰ برابر کشورهای پیشرفته و در مورد کودکان بزرگتر بسیار بیشتر خواهد بود، و کودکان بالای پنج سال ۴۰٪ مرگ و میر جهانی کودکان را خواهند داشت. مرگ و میر بچه‌های یک تا چهار ساله در این جوامع، هم‌اکنون بین ۱۰ تا



۵۰ برابر رقم مشابه در آمریکا و اروپا است. همین آمار نشان می‌دهد که در حال حاضر بیش از ۱۰۰ میلیون کودک جهان سوم در سنین کمتر از پنج سال از بدی تغذیه رنج می‌برند و بیش از ۱۵ میلیون آنها از این بابت تلف می‌شوند. در این گروه سنی، مرگ و میر یک چهارم رقم کلی جهانی است. بیش از ۳۰۰ میلیون کودک علایم رشد ناکافی و عقب‌افتادگی را نشان می‌دهند. بر اثر کمبود ویتامین A هر سال صدها هزار طفل کور می‌شوند، و بررسیهای دهه ۱۹۶۰ تا ۱۹۷۰ نشان داده که این امر باعث ۵۰ تا ۶۰ درصد کوری اطفال در سنین قبل از تحصیل بوده است. در آفریقا، کم‌خونی ناشی از کمبود آهن ۳۰ تا ۶۰ درصد اطفال قبل از پانزده سال را شامل می‌شود. در آسیای جنوبی این رقم بیش از ۵۰ درصد است، و بر رویهم ۸۰۰ میلیون نفر یعنی یک پنجم مردم جهان از کمبود آهن در تغذیه رنج می‌برند. بطور کلی ۲۸٪ از مردم جهان روزانه بیش از ۲۷۰۰ کالری در اختیار دارند، ۱۲٪ بین ۲۷۰۰ و ۲۲۰۰ کالری مصرف می‌کنند، و مصرف بقیه یعنی ۶۰٪ مردم دنیا از ۲۲۰۰ کالری کمتر است. مقدار مصرف کالری در برخی از نواحی آسیا و آفریقا به زحمت از آنچه در اردوگاههای مرگ آلمان نازی به زندانیان داده می‌شد تجاوز می‌کند. گرسنگی عصر ما با همه عواقب و نتایج آن نه امکان از میان رفتن و نه حتی امکان کمتر شدن خواهد داشت، مگر آنکه برای

این کار بسجی واقعی آنهم در سطح جهانی صورت گیرد. مسئله این نیست که کره ما چقدر انسان را می‌تواند غذا بدهد، بلکه مسئله این است که چگونه باید بهر حال ۷ میلیارد نفر مردم جهان در سال ۲۰۰۰ تغذیه شوند؟

از دیدگاه مسائل بهداشتی، که آن نیز مانند مسائل غذایی مستقیماً با زندگی مردم جهان بستگی دارد، مشکلات موجود دنیای ما کمتر از موارد اساسی دیگر نیست، زیرا در وضع کنونی قسمتی از مردم جهان از قسمت اعظم امکانات بهداشتی که تا به امروز دانش بشری در اختیار ما گذاشته است محرومند. به عنوان نمونه کافی است تذکر داده شود که طبق آمار سازمان بهداشت جهانی، در حال حاضر نسبت مرگ و میر برای هر یک هزار نفر در کشورهای اسکاندیناوی و کانادا و ژاپن حدود ۷٪ در آمریکا و اروپای غربی ۱۰٪ و لی در بسیاری از کشورهای آفریقا و آسیا تا میزان ۳۰٪ است.

پیشرفتهای بهداشتی در جهان، متوسط عمر افراد را تقریباً در همه دنیا بالا برده و رقم متوسط جهانی آنها تنها در بیست ساله اخیر از ۳۳ سال به ۴۳ سال رسانیده است. با این همه در این مورد نیز تفاوت بسیار فاحشی میان ملل پیشرفته و کشورهای در حال توسعه وجود دارد، به طوری که جد متوسط عمر که اکنون در کشورهای اسکاندیناوی ۷۷ سال و در آمریکا و

اروپای غربی ۷۰ تا ۷۵ سال است. در آفریقا و قسمت مهمی از آسیا و آمریکای لاتین از ۴۰ سال تجاوز نمی‌کنند، و حتی در مورد چند کشور بین ۳۵ تا ۳۲ سال است.

صدها میلیون نفر از مردم این کشورها هنوز تقریباً به هیچ وجه دسترسی به خدمات پزشکی ندارند و در مواردی هم که این امکان وجود دارد حد آن بسیار ناچیز است. ارقام سازمان بهداشت جهانی حاکی است که در بسیاری از کشورهای آفریقایی برای هر ۵۰۰-۵۰ نفر ۱۰ پزشک و حتی کمتر وجود دارد.

در کتابی که چندی پیش به نام «میعاد در ۱۹۸۰» با همکاری سازمان ملل متحد انتشار یافت، به نقل از ارقام سازمان بهداشت جهانی گزارش شده است که در حال حاضر تعداد مبتلایان به بیماری تراخم در جهان حدود ۵۰۰ میلیون نفر است که تقریباً همه آنها تعلق به دنیای سوم دارند، و هر ساله عده زیادی از آنان از این بیماری کور می‌شوند. از ۲۰ میلیون مسلول، هشتاد درصد و از ۱۰ میلیون جذامی نود درصد در دنیای سوم بر می‌برند. سازمان بهداشت جهانی شماره کسانی را که دچار بیماریهای ناشی از آب نصقبه نشده و آلوده هستند ۵۰۰ میلیون نفر برآورد کرده است که طبعاً همه آنها به کشورهای توسعه نیافته تعلق دارند.

مسئله مسکن که یکی دیگر از حقوق اساسی بشری است، به نوبه خود از مهمترین مسائل جهان ماست. در یک بررسی

بانک جهانی در سال ۱۹۷۵، مشخص شده است که در شش شهری که به عنوان نمونه مورد بررسی قرار گرفته اند یک تا دو ثلث از مردم امکان پرداخت پول ارزانترین مسکن ممکن را نداشته اند. این نسبت به ترتیب برای هنگ کنگ ۳۵٪، برای بوگونا ۴۷٪، برای مکزیکو ۵۵٪، برای مدرس و احمدآباد و نایروبی ۶۵٪ بوده است.

همین بررسی حاکی است که ۸۵٪ خانواده ها در مناطق پهناوری از آسیای جنوبی و جنوب شرقی، آفریقا، آمریکای لاتین و حتی اروپای جنوبی (در مقیاسی کمتر) استطاعت خرید یک واحد مسکونی را برای خود ندارند. طبق آماری که با تأیید دولت هند منتشر شده، در آن کشور نسبت خانواده هایی که جمعاً در یک اطاق بسر می برند در روستاها ۳۴ درصد و در شهرها ۴۴ درصد است. در چهار شهر از پرجمعیت ترین شهرهای این کشور این رقم ۶۷ درصد و در کلکته ۷۰ درصد است.

حساب شده است که با روند فعلی و ادامه وضع اقتصادی نابسامان کنونی جهان سوم به زودی ۸۰ درصد مردم شهرنشین و بی بضاعت این کشورها که جمعاً بیش از نیمی از جمعیت شهرنشین دنیا را تشکیل می دهند ناگزیر خواهند بود در زاغه ها زندگی کنند، یعنی در پناهگاه هایی که فاقد حداقل روشنی و حرارت و بهداشت و به طریق اولی حداقل ورزش و تفریح و سواد است.

* * *

وضع ناگوار و غم انگیز بیسوادی در جهان امروز ما، و محرومیت وحشتناکی که توده های عظیمی از مردم دنیا از این بابت با آن دست بگریبانند، یکی دیگر از نابسامانی های اساسی جامعه بشری است. به قول یکی از استادان دانشگاه پاریس: «سرمایه آموزشی سرمایه ای است که بدترین نحوه توزیع را در جهان کنونی دارد».

پانزده سال پیش، مدیر کل وقت یونسکو با امیدی که جریان موفقیت آمیز کنگره جهانی پیکار با بیسوادی در تهران در دل او و دیگر شرکت کنندگان این کنگره برانگیخته بود، اعلام داشت که: «اگر وسایل کار فراهم شود، بلای بیسوادی در طول عمر یک نسل از جهان ریشه کن خواهد شد».

متأسفانه آقای «رنه ماهو» در پایان عمر خود این امید را از دست داد، و مدیر کل فعلی یونسکو نیز در سالروز جهانی پیکار با بیسوادی در چندماه پیش، آینده را در این زمینه «تاریکتر از آنچه تصور می شود»، توصیف کرد.

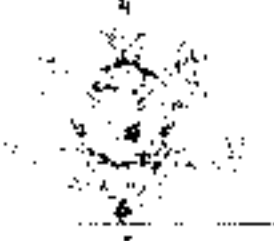
ارقام یونسکو در این مورد خفنی گویا است. این ارقام به روشنی نشان می دهد که پس از ده سال، تعداد بیسوادان جهان به جای آنکه کاسته شود افزایش یافته است.

بر اساس برآوردهای یونسکو، انتظار می رود رقم بزرگسالان دنیا یعنی افراد پانزده سانه به بالا از ۲۲۸۷ میلیون نفر در سال ۱۹۷۲ به ۲۸۴۳ میلیون نفر در سال ۱۹۸۰ بالغ شود. با اینکه طبق پیش بینی ها، در این مدت نسبت بیسوادی بزرگسالان که در



سال ۱۹۷۰ معادل ۳۴٫۲ درصد بوده در سال ۱۹۸۰ به ۲۹ درصد کاهش خواهد یافت. مع هذا افزایش سریع جمعیت باعث خواهد شد که قدر مطلق شماره بزرگسالان بیسواد جهان در همین مدت از ۷۸۳ میلیون نفر به ۸۲۰ میلیون نفر بالا رود. طبق برآوردهایی که شده، از سال ۱۹۶۰ تا پایان قرن حاضر تعداد نوجوانان ۵ تا ۱۴ ساله در آفریقا و کشورهای عرب ۲ برابر، در آمریکای لاتین ۲٫۶ برابر و در آسیا و اقیانوسیه ۳ برابر خواهد شد، ولی نسبت رشد تعداد دانش‌آموزان جهان که در دهه ۶۰ چهار درصد بود در پنج‌ساله اول دهه ۷۰ از ۳ درصد پایین‌تر آمده است. به‌طور کلی ۳۸٪ کودکان و نوجوانان ۶ تا ۱۱ ساله در کشورهای جهان سوم هنوز به‌مدرسه نمی‌روند. در کشورهای متعددی امروزه بیش از ۸۰ درصد زنان و بیش از ۶۰ درصد مردان بیسوادند. زنان تقریباً دو نسل ۸۰۰ میلیون بیسواد جهان را تشکیل می‌دهند.

در سی‌وششمین کنفرانس بین‌المللی آموزش که در شهریور ماه سال جاری در ژنو تشکیل شد، اعلام شد که نه تنها در حال حاضر از هر سه نفر بزرگسال جهان یک نفر از نعمت خواندن و نوشتن محروم است، بلکه در جوامع متعددی تعداد مهمی از بیسوادان را اختصاصاً در قشرهای جوان آنها می‌توان یافت. به‌طوری‌که در صورت ادامه این وضع رقم کودکان ۶ تا ۱۱ ساله‌ای که بکلی از سواد و آموزش بی‌بهره می‌مانند در سال ۱۹۸۵ در کشورهای جهان سوم به‌حدود ۱۳۴ میلیون نفر (۹۰٪)



میلیون در آسیا، ۳۵ میلیون در آفریقا، ۹ میلیون در آمریکای لاتین) خواهد رسید.

برای خود من، موضوع مبارزه جهانی با بیسوادی با یک خاطره تلخ و غم‌انگیز شخصی همراه است. یازده سال پیش، به‌هنگام برگزاری کنگره جهانی بیکار با بیسوادی در تهران، در نطق افتتاحیه خود با استمداد از نیک‌اندیشی و واقع‌بینی همه کشورها و ملت‌ها آنهم برای هدفی در بالاترین سطح مصنوعی و اخلاقی جهانی، پیشنهاد کردم که هر کشوری معادل هزینه نظامی یک روز خود را برای پیشبرد این تلاش بشر دوستانه در اختیار سازمان یونسکو بگذارد. حساب ساده و منطقی من این بود که اگر چنین اقدامی از طرف همه کشورها صورت گیرد، در معادلات نظامی آنها تغییری حاصل نخواهد شد، ولی مسلماً در معادله جهل و دانش در جهان دگرگونی شگرفی حاصل خواهد شد.

در آن موقع این پیشنهاد مورد ستایش و تأیید کنگره قرار گرفت. ولی در عمل هیچ پاسخ مثبتی به‌دان داده نشد. یک محاسبه ساده کافی است تا نشان دهد که اگر چنین اقدامی صورت می‌گرفت، سرمایه کافی برای از میان بردن بیسوادی بکار می‌افتاد و نتایج چنین سرمایه‌گذاری تمام نسل‌های آینده را در بر می‌گرفت.

وضع بیسوادی در جهان طبعاً ارتباط مستقیم با شرایط اقتصادی و اجتماعی نامساعد کشورهای جهان سوم دارد. این

کشورها عموماً کوشش فراوانی در راه مبارزه با این آفت اجتماعی خود به کار می‌برند که گاه بسیار سنگینتر از آن حدی است که سطح درآمد کلی آنها اجازه می‌دهد و با این وصف، نیازمندیهای فراوان همه‌جا بر نتایج این کوششها غلبه دارد. طبق حسابهای یونسکو، افزایش هزینه‌های آموزشی جهان سوم تقریباً سه برابر سریعتر از رشد درآمد ملی آنها در دهه ۱۹۵۰ بوده و از ۱۹۶۰ به بعد نرخ رشد این هزینه‌ها بیش از دو برابر نرخ رشد درآمد ملی بالا رفته است. یکی از مشکلات اصولی جهان سوم در این راه کمبود کادر آموزنده است. در این مورد حساب شده است که برای حداقل پاسخگویی بدین نیاز، آفریقا به ۲۴۷۰۰۰ و آمریکای لاتین به ۴۴۵۰۰۰ و آسیا به ۷۰۵۰۰۰ آموزگار اضافی احتیاج دارند.

* * *

مسائل ناشی از محیط‌زیست، یکی دیگر از مهمترین مسائلی است که امروزه جهان بشری با آن مواجه است. خراب کردن و آلودن محیط‌زیست که در گذشته به علت محدودیت عوامل و شرایط آن اصولاً مسئله قابل طرحی نبود، امروزه با توسعه بی‌سابقه صنعت و مصرف روزافزون انرژی و بهره‌برداری افراطی از منابع طبیعی به صورت مسئله‌ای در آمده است که مستقیماً با سرنوشت محیطی که در آن زندگی می‌کنیم، یعنی با سرنوشت بشریت ارتباط دارد، بنابراین هرگونه راه حل

آن نیز الزاماً باید جنبه جهانی داشته باشد.

شاید انهدام تعادل نباتی جهان یکی از مهمترین عوامل عدم تعادل محیط‌زیست باشد. کنفرانس سازمان ملل متحد درباره صحراها که در شهریورماه امسال در نایروبی تشکیل شد، و در آن گزارش کار دو ساله پانصد کارشناس و محقق بین‌المللی درباره جنبه‌های مختلف وضع جنگلها و مراتع و صحراهای جهان مورد بررسی قرار گرفت، تأکید کرد که در سراسر جهان بخصوص در طول منطقه معروف به «کمربند فقر» که در دنیای سوم قرار دارد، انهدام منظم و مستمر پوشش گیاهی به حد نگران‌کننده‌ای رسیده است. در مناطق استوایی و پیرامون آنها که همواره به فراوانی پوشش سبز شهرت داشتند جنگلها به سرعت تبدیل به صحرا می‌شوند، به طوری که از آغاز قرن حاضر در برخی نقاط ۳۰ درصد این پوشش نباتی و گاه بیشتر از آن، از میان رفته است. به گفته یکی از کارشناسان این کنفرانس: «سرطان تازهای به صورت صحرا یک سوم از تمام زمینهای جهان را بیمار کرده است. در نیمه اول قرن بیستم ۶۵۰۰۰۰ کیلومتر مربع از اراضی جنگلی و مراتع جنوب صحرائی آفریقا توسط این سرطان بلعیده شده‌اند. وقتی که زمین بدین ترتیب قشر حامی خود را از دست بدهد، باد و باران نیز وظیفه خویش را در عقیم کردن آن انجام می‌دهند و آنگاه نوبت استقرار همیشگی بیابان می‌رسد». متأسفانه این واقعیت که نسبت افزایش جمعیت جهانی بیش از نسبت رشد درختان تازه است باعث کاهشی منظم سطح

جنگلهای جهان می‌شود. تصاویری که ماهواره‌ها از جزیره جاوه در اندونزی گرفته‌اند به‌خوبی نشان می‌دهد که در این جزیره که در تمام تاریخ خود از پر جنگل‌ترین نواحی روی زمین بود، اکنون پوشش جنگلی فقط ۱۲ درصد از مساحت را شامل می‌شود.

از نظر آلودگی دریاها و رودخانه‌های جهان نیز وضع بهتر از این نیست. کنفرانس بین‌المللی دریای مدیترانه که اخیراً در شهر نیس فرانسه تشکیل شد، وضع این دریا را که ۱۶ کشور اروپایی و آسیایی و آفریقایی پیرامون آن قرار دارند از نظر آلودگی «کاملاً بحرانی» توصیف کرد. پرنس رینیر موناکو، چندی پیش در یک سخنرانی رادیو تلویزیونی اظهار داشت:

«۹۰٪ آبهای آلوده به‌انواع فضولات صنعتی و مواد مضر شیمیایی از کشورهای ساحلی مدیترانه بدون هیچ تصفیه قبلی به‌این دریا می‌ریزند. اگر مدیترانه تاکنون توانسته است این آلودگیها را هضم کند، اکنون دیگر از این حیث به‌نقطه اشباع رسیده است. و اگر بگذاریم وضع به‌همین صورت ادامه یابد آنوقت خیال می‌کنم مدیترانه ما محکوم به‌مرگ باشد».

در آمریکا رودخانه دیترویت که دریاچه «اریه» را مشروب می‌کند، هرروز بیش از ۲۵ میلیون متر مکعب مواد آلوده بدین دریاچه می‌ریزد. همین وضع را دریاچه بایکال در شوروی دارد. اخیراً اعلام شد که ۷۵ نوع ماهی که در آبهای رود ولگا زندگی می‌کنند، بر اثر آلودگی آب این رودخانه که ناشی از فضولات

مراکز متعدد صنعت و شیمیایی واقع در دو سوی این رود است در خطر انقراض کامل هستند. فاجعه بزرگتر این است که رودهای ولگا و اورال، در رود بسیار بزرگ شوروی که مجموعاً ۵۶۲۵ کیلومتر طول دارند، به‌دریای بسته خزر می‌ریزند که به‌توبه خود به‌خاطر فراوانی مواد آلوده در آستانه مرگ قرار گرفته است. کارشناسان، دریاهای مدیترانه و خزر و بالتیک را مناطقی اعلام داشته‌اند که اگر سریعاً اقدامی برای نجات آنها صورت نگیرد بر اثر آلودگی محکوم به‌از دست‌دادن آثار حیات خواهند بود.

بحران تمدن

ضرورت تغییر نظام اقتصادی موجود جهان واقعیتی است که از دیدگاه «ثوری» توسط همه سازمانهای صلاحیتدار بین‌المللی و بسیاری از مقامات جهان صنعتی مورد تأیید قرار گرفته است. تعداد کتابها، بررسیها، پژوهشها، مقاله‌ها و متون کنفرانسها که در این باره چه از طرف سازمان ملل متحد و مؤسسات وابسته بدان، چه از جانب مراکز پژوهشی ملی و بین‌المللی و کارشناسان امور اجتماعی و اقتصادی و استادان دانشگاهها، و چه توسط وسایل ارتباط جمعی جهان غرب در سالهای اخیر به‌چاپ رسیده است آنقدر زیاد است که مجموعه آنها یکی از مهمترین رشیوهای عصر حاضر را تشکیل می‌دهد.

اگر به‌نتیجه‌گیریهای اکثریت قریب به‌اتفاق این بررسیها توجه

کنیم. باید به حل سریع مسئله‌ای که در باره پاسخ آن بدین اندازه اتفاق نظر وجود دارد، اطمینان داشته باشیم. با این همه می‌بینیم که این توافق زبانی تاکنون در میدان عمل جز نتیجه‌ای بسیار محدود نداشته است، و با روند فعلی کارها امید زیادی به خارج شدن وضع از این بن‌بست در آینده نیز نمی‌توان داشت.

علت اساسی این اشکال را باید در وضع اجتماعی و اقتصادی ناسالمی جست که امروزه بسیاری از جوامع پیشرفته اسیر آنند. و اگر این جوامع نمی‌توانند در تعدیل این نابسامانی با فاطمت لازم اقدام کنند، به خاطر این است که روحیه حاکم بر آنها غالباً فقط روحیه حفظ تنعم و رفاه افراطی موجود، و عدم آمادگی افراد برای گذشت از منافع خصوصی شخصی در برابر مصالح اجتماعی است.

نویسنده سرشناس فرانسوی «ریموند آرون» این وضع را در کتاب خودش به نام «شکوائیه‌ای بر اروپای مسنحط» که اخیراً انتشار یافته است چنین توصیف می‌کند:

«روشن بسیاری از مردم ما در برابر اجتماع خود این است که از آن همه چیز را بخواهند ولی بدان هیچ چیز ندهند، یا لااقل هیچ چیزی را ندهند که بتواند آنان را از لذت‌های ناچیز محروم کند و مستلزم فداکاری و گذشتی باشد... سازمان‌های دسته جمعی یا صنفی که دائماً توقعاتشان در میدان‌های بزرگ با نظاهرات پر سروصدا طنین افکن است، توجه به هیچ چیز را جز تحصیل منافع انی و کوتاه مدت کسانی که بدانها رأی داده‌اند ضروری

نمی‌دانند. بدین ترتیب تمدن لذت طلبی با فاصله گرفتن روزافزون از آینده نگری، و با بی‌علاقگی به هر چیزی بجز «نفع امروز» حکم محکومیت خود را به زوال امضاء کرده است.

اشکال اینجاست که غالباً به علت تفوق اقتصادی و تکنولوژیک جهان صنعتی، زیان‌های ناشی از این اقتصادهای ناسالم به حساب جوامع دیگر جهان پرداخت می‌شود. در تحلیل جالبی از این وضع، صاحب‌نظر معاصر دیگر فرانسوی، «روزه گارودی» که قبلاً نیز از او نقل قول کرده، می‌نویسد:

«جوامع صنعتی، حاضر به صرف نظر کردن از منافع نیستند که بدانان اجازه می‌دهد مانند دوران استعماری جوامع دیگر را از یک طرف به عنوان انبار ذخیره کارگر ارزان قیمت برای شرکت‌های چند ملیتی و در عین حال به عنوان تهیه کننده مواد اولیه ارزان، و از طرف دیگر به عنوان مشتریان عالی برای خرید نورم ناشی از اقتصاد ناسالم آنها - که بسیار گریبان‌نار از تکنولوژی آنان صادر می‌شود - مورد بهره‌برداری قرار دهند».

این روال اجتماعی نامطلوب، در عین حال زمینه را برای افزایش قدرت عوامل دیگری که باز هم بیشتر باعث عدم سلامت وضع اقتصادی جوامع غنی صنعتی و در نتیجه عدم سلامت اقتصاد جهانی می‌شوند فراهم می‌سازد. یکی از این عوامل نفوذ کارتل‌های اقتصادی نیرومندی است که غالباً حکم دولتی را در دولت دارند و برای توسعه منافع خود حد و مرزی نمی‌شناسند. در این باره تاکنون بررسی‌های فراوان شده و کتابها و گزارش‌های



بسیاری انتشار یافته و سخنرانیهای متعددی ایراد شده است که یکی از تازه ترین آنها سخنان اخیر پرزیدنت کارتر در مورد کوششهای کارتل نفتی برای جلوگیری از تصویب برنامه صرفه جویی انرژی دولت آمریکاست.

یک مظهر دیگر این سلطه منافع شرکت های اقتصادی بر سیاست جهان غرب، وجود شرکت های معروف چند ملیتی است که فعالیت آنها اساساً حاکمیت ملی دولتها را به طور روزافزونی تهدید می کنند. طبق پیش بینی های مختلف، این شرکتها در چند سال آینده در حدود ۳۰٪ تولید تمام جهان (غیر از بلوک شرق) را به خود اختصاص خواهند داد، و شبکه اطلاعاتی خاص خود را خواهند داشت که از کنترل دولتها خارج خواهد بود.

جالب این است که در این میان، مدافعان واقعی سلامت اقتصاد جوامع صنعتی را در اردوگاه دوستان بیغرض آنان می توان یافت و نه در اردوی خودشان. هشدار بزرگ درباره لزوم خودداری از هدر دادن ماده اصل و نجیب و پایان یافتنی نفت برای مصارف زندگی روزمره، و اختصاص آن به مصارفی با ارزش تر و کوشش در پیدا کردن جانشینی برای این ماده حیاتی، نخستین بار توسط خود من داده شد، و می بینیم که اکنون زمامداران مسئول جهان غرب آنچه را که من چهار سال پیش از این در این باره گفتم، کلمه به کلمه تکرار می کنند. هشدارها و تذکرات مکرر من و دیگران درباره لزوم تعدیل ناسامانی اقتصادی جهان صنعتی نیز، که به خاطر دفاع از مصالح واقعی



این جوامع و دفاع از سلامت اقتصاد جهانی صورت گرفته و می گیرد باز از جانب دوستان واقعی آنان می آید.

من این هشدارها را غالباً در زمینه های اجتماعی و فرهنگی هم به جوامع پیشرفته غرب داده ام، درست به همین جهت که به سلامت و قدرت آنها علاقمند هستم. نه آنکه خواهان سقوطشان باشم، زیرا منطق ما همواره این است که باید دست در دست یکدیگر برای نجات جهان خودمان بکوشیم، نه آنکه بر جداییها و ستیزه جویی ها بیفزاییم. ما پیوسته اعلام کرده ایم که مطلقاً خواهان سقوط جهان صنعتی نیستیم، زیرا خود ما روز به روز بیشتر به این جهان تعلق می یابیم، و با سقوط آن ما نیز از میان خواهیم رفت. مع هذا با تأسف شاهد آن هستیم که بارها این تذکر ما - شاید به خاطر مسئولیتهایی که قبول آن ایجاب می کند - نادیده گرفته شده است.

راه آینده

پس از توضیحاتی که در باره وضع جهان امروز و فردا و عوامل مثبت و منفی حاکم بر آن دادم، اینک موقع آن است که از این توضیحات نتیجه گیری کنم.

همه این تحلیلها و تجزیه ها در این واقعیت خلاصه می شود که جامعه جهانی امروز ما، وارث بسیاری از شرایط تبعیض آمیز و غیر عادلانه مادی و اجتماعی گذشته است که ادامه آنها نه با

برافت و اصالت بشری سازگار است و نه با نیازهای حیاتی و
 زمایی جامعه کنونی جهان تطبیق دارد. استقرار چنین وضعی،
 نیای ما را دستخوش نابسامانیها و آشفتگیهای ژرفی کرده که
 باعث شده است تا جامعه جهانی، درست در شرایطی که پیشرفت
 دانش و تکنولوژی می‌تواند این جامعه را از بالاترین حد رفاه و
 رفاهی تمام تاریخ بشری برخوردار سازد، خود را با خطر
 دو دستگی همه جانبه‌ای که امکان بالقوه نابودی جامعه انسانی و
 همه دستاوردهای آن را در پی دارد مواجه ببیند، و حتی در غیر
 این فرض نیز، سنگینی محرومیتها و رنجها زندگی را برای
 قسمت اعظم از مردم این جامعه به‌صورتی غیرقابل قبول و
 غیرقابل تحمل درآورد.

برای حل این مشکل اساسی جامعه بشری، ضروری است که
 نظام موجود اقتصاد جهانی که اجزاء مختلف آن حاصل سوابق
 گوناگون و غالباً ناهماهنگ گذشته و پیمدالتیها و تبعیضات فراوان
 است، با توجه به الزامات و نیازهای جهان نوین تعدیل گردد و
 به‌صورتی صحیح‌تر در راه تأمین شرایط اجتماعی و اقتصادی
 عادلانه‌تر و منصفانه‌تری برای همه جوامع به‌کار گرفته شود.
 از چنین دیدگاهی، ضروری است که آن موازینی که به‌عنوان
 حقوق مسلم و انکارناپذیر در داخله کشورها و جوامع مورد قبول
 و رعایت است، در صحنه جهانی نیز به‌همان اندازه مورد قبول و
 رعایت قرار گیرد، نه آنکه طبق یک مثل معروف اروپایی: «آنچه
 در آن‌سوی پیرنه حقیقت است، در این‌سوی آن خلاف باشد».

چنانکه در آغاز این فصل اشاره کردم، وضع جامعه جهانی
 از نظر منطقی تصویری از آن وضعی است که در داخل یک
 جامعه وجود دارد، و موقعیت ملتهای غنی و فقیر نیز در سطح
 جهانی مشابه موقعیت طبقات مختلف در داخله یک کشور است.
 اگر آدمی در همه‌جای دنیا آدمی است، و اگر طبق تمام موازین
 اخلاقی و منطقی، و طبق منشور سازمان جهانی ملل، حقوق
 انسانی برای همه افراد از هر نژاد و هر جنس و هر ملت یکسان
 است، در این صورت نحوه مقررات و اصول بنیادی حاکم بر
 سرنوشت آنها نیز باید یکسان باشد، ولو آنکه سایر مقررات و
 ضوابط به‌افتضای روحیات و شرایط خاص ملی با یکدیگر تفاوت
 داشته باشند.

بارها خود را با این پرسش بی‌پاسخ روبرو می‌یابم که آینده
 دنیای ما چه خواهد بود؟ آیا کوتاه‌نظری و خودخواهی ما سرانجام
 این تمدن درخشان غنی و زیبا را که نسلهای پیشمار بشری با
 کوشش و تلاش پیگیر، با شهامت و پایداری، با ایمان و
 فداکاری، با آرمانها و اندیشه‌های بزرگ، با دانش و خلاقیت، با
 امید و اعتماد، قدم به‌قدم ساخته و پرداخته‌اند، به‌دست ویرانی
 خواهد سپرد؟ آیا جهان انسانی همچنان راه خود را به‌سوی کمال
 ادامه خواهد داد یا با همه دستاوردها و آفریده‌های خویش به‌دست
 خویش نابود خواهد شد؟ آیا بالاخره عقل و منطق به‌نماینده‌گی

نوع و اصالت انسانی رهبر سرنوشت ما خواهد بود، یا بالعکس
 نیروهای مهار نشده غرایز و امیانی که امروزه با قدرت موحش
 سلاحهای ویرانگر نیز مجهز شده‌اند، جامعه انسانی را با برپا
 کردن یک جهنم اتمی و یا با خراب کردن بنیادهای استوار دیرینه
 آن بالمره نابود خواهند کرد، یا لاقفل به دوران توحش بازخواهند
 گرداند؟ آیا از دیدگاه فلسفی و فکری ایران کهن — که شاید
 عالترین جلوه‌گاه این معمای بزرگ سرنوشت است — در مرحله
 نهایی پیروزی با فروغ ایزدی یا با تاریکی اهریمنی خواهد بود؟
 بگذارید مانند همه نیک‌اندیشان و همه واقع‌بینان جهان، همه
 آنهایی که به بقای جامعه بشری و تمدنی که این جامعه آفریده
 است پایبندند، آرزو کنیم که دنیای آینده دنیای همزیستی و
 همکاری زندگی بخش همه ملتها و همه مردمان باشد. دنیایی باشد
 که در آن همه باهم کار کنند و نیروهای مشترک را در راه تحقق
 هدفهای مشترک به کار برند. دنیایی که در آن خورده حسابها،
 خودخواهی‌ها، پیش‌داوری‌ها، غرایز مهار نشده و کوتاه‌بینی‌های
 خطرناک جای خود را به تفاهم و جهان‌بینی و آینده‌نگری داده
 باشند. دنیایی که در آن روح عدالت‌طلبی و احترام به شرافت
 انسانی مورد قبول و احترام همه‌زادگان بشر باشد. دنیایی که منابع
 خداداد آن با توجه به منافع و حقوق مشروع همه جامعه بشری
 بهره‌برداری شوند و به‌صورتی عادلانه‌تر توزیع گردند، تا حاصل
 آن از میان رفتن فقر و جهل و بیماری و گرسنگی و تبعیضات
 گوناگون باشد، و صلح و ثبات چنین جهانی ضامن اعتلای بشر

به‌سوی آینده‌ای باشد که گذشته‌ای پر تلاش و پراز فداکاری و
 شهامت، او را شایسته آن ساخته است.
 برای دنیای پیشرفته ما، توجه اساسی بدین گفته معروف
 «کانت» ضروری است که «انسان وسیله نیست، بلکه هدف است».
 باید همه ما این احساس را داشته باشیم که جامعه بشری برای آن
 ساخته شده است که در آن آدمی در خدمت اقتصاد باشد، بلکه
 این اقتصاد است که باید در خدمت انسان به‌کار گرفته شود.
 چندی پیش طی مصاحبه‌ای گفتم، و در اینجا تکرار آن را
 مناسب می‌دانم که دنیا در حال ادغام است و منافع تمام کشورها
 روز به‌روز بیشتر به یکدیگر وابسته می‌شود. این واقعیت را کسی
 نمی‌تواند نپذیرد، بنابراین دلیلی ندارد که در برابر آن ایستادگی
 کنیم. هدف غایی تمدن انسان ایجاد یک همکاری مثبت جهانی
 است که در پرتو آن بتوان نابرابریهای کنونی ملتها را از میان برد
 و تناقضاتی را که مایه اصلی کشمکش‌ها و دشمنی‌های آنهاست
 مرتفع ساخت. آنچه باید قبل از هر چیز بپذیریم بیهودگی و حتی
 حماقت جنگ و ستیز میان خودمان است، زیرا این راه هیچ‌کس
 را به‌جایی نخواهد رسانید. وقتی که انسان سوچی جنگ با
 هموعان خود را دریابد، به‌ناچار خواهد فهمید که جز همکاری
 مسالمت‌آمیز میان تمام ملتها راهی برای زیستن وجود ندارد.
 آرزو کنیم که در سال دوهزار، دنیای ما دنیای مشارکت و نه
 دنیایی درگیر اصطکاک باشد. اگر به تنش‌زدایی و همزیستی معتقد
 باشیم، باید بپذیریم که جز یک جهان نمی‌تواند وجود داشته باشد.

فوری‌ترین و مهمترین وظیفه چنین دنیایی شتاب بخشیدن به عمران و سازندگی در سطح جهانی است. چنین روشی سیاست تازه‌ای را بر پایه صلح و همکاری حاکم بر صحنه سرنوشت گیتی می‌کند که درست نقطه مقابل سیاست قدیمی جنگ سرد ویرانگری است. جهان سال ۲۰۰۰ باید یک دنیای واحد باشد که زادگان بشر در آن، در چهارچوب یک مشارکت بین‌المللی، با اطمینان و تفاهم در کنار هم زندگی کنند.

میل دارم این آرزوی قلبی خودم را با آرزوی تحقق پیش‌بینی امیدبخش بشردوستی بزرگ به‌نام ویکتورهوگو تکمیل کنم که صدوسی سال پیش گفت:

«روزی خواهد رسید که همه مردم جهان ما مردمی برخوردار از فروغ تمدن خواهند بود. در آن روز این رؤیای دلپذیر و جاودانه اندیشه بشری سرانجام تحقق خواهد یافت که همه آدمیان به‌صورت مردمی آزاد و آگاه، کشوری به‌نام دنیا و ملتی به‌نام بشریت داشته باشند».

ایله در عصر اقتدب

در دنیایی که دورنمایی از آن را با جنبه‌های مثبت و منفی بنیادی آن توصیف کردم، کشور ما بزرگترین آزمایش تاریخی خویش را در راه دستیابی به «تمدن بزرگ» آغاز کرده است. توضیحات صفحات گذشته از آن جهت ضرورت داشت که چنانکه قبلاً گفتم می‌باید ملت ایران به‌درستی با وضع جهان خود و با شرایط و عوامل گوناگونی که بر آن حکمفرماست آشنا باشد، تا بتواند به‌مقتضای سیاست کلی انقلاب ایران که گام برداشتن در پیشاپیش حوادث است، در جریان تلاش سازنده خویش با آگاهی کامل آماده رویارویی با مشکلات و مسائل گوناگونی باشد که خواه‌ناخواه در این راه در پیش خواهد داشت.

بر اساس چنین آگاهی، انقلاب ایران نه تنها انقلابی پیروز است، بلکه اصولاً محکوم به‌پیروزی است، زیرا این انقلابی سرنوشت‌ساز است که در عین آینده‌نگری پیوندی ناگسستی با گذشته دارد، و همراه با بهره‌گیری از دستاوردهای دانش و فن بشری، از ارزشهای اصیل و جاودانی میراث کهن خویش مأیاه می‌گیرد. ما فردای شکوهمند ایران را بر اساس انقلاب امروز آن پی‌ریزی کرده‌ایم، و ایمان داریم که از این راه ملت ایران نه تنها آینده خود را تضمین می‌کند، بلکه ایفای سهم خویش را در بهبود

وضع جهانی نیز - تا آنجا که مربوط به این کشور و ملت است - آگاهانه می‌پذیرد. احساس ما این است که اصول فکری و عملی این انقلاب نه تنها پاسخگوی نیازهای اساسی جامعه ایرانی است، بلکه می‌تواند پاسخگوی بسیاری از نیازهای مشابه در دیگر جوامع جهان نیز باشد. با این همه هیچ اصراری به‌ارائه سرنوشت به‌دیگران نداریم، زیرا عقیده داریم که هر ملتی در انتخاب راه خویش و یافتن پاسخ‌های لازم به‌مسائل خاص خود بر اساس اصول و شیوه‌هایی که آنها را برای خویش مناسبتر تشخیص می‌دهد، صلاحیت و اختیار کامل دارد.

انقلاب ایران یک ضرورت تاریخی بود برای اینکه جامعه ایرانی را از صوری قرون وسطایی به‌صورت یک جامعه پیشرو و کوشای جهان امروز درآورد، همچنانکه کودتای سوم اسفند ۲۴۷۹ ضرورتی تاریخی بود برای اینکه اصولاً کشور مستقلی به‌نام ایران در روی نقشه دنیا باقی بماند. بدون چنین کودتایی اساساً از وجود جامعه‌ای حاکم بر سرنوشت خود در این سرزمین انتری نمی‌ماند، ولی بدون انقلاب اجتماعی ایران نیز این جامعه امکانی برای جبران عقب‌ماندگی همه‌جانبه خویش از جهان مدرنی نمی‌یافت. بنیانگذاری کشوری نو به‌نام ایران عصر جدید، و پی‌ریزی جامعه‌ای نو به‌نام جامعه پیشرو و انقلابی ایران، دو شرط الزامی برای انتقال تاریخی ملت ما از مرحله انحطاط به‌سرمنزل برشکوه «تمدن بزرگ» بود.

طبق برنامه‌ها و پیش‌بینی‌های ما جامعه ایرانی در آخرین دهه قرن بیستم یا سال ۲۵۵۰ با به‌دوران این تمدن خواهد گذاشت، و با این حساب راه‌پیمایی تاریخی ملت ایران از تاریکی به روشنایی و از انحطاط به عظمت تنها مستلزم گذشت دوثلث یک قرن یعنی کمتر از حد متوسط طبیعی عمر یک نسل بوده است. برای یک ایرانی که در روزهای پیش از اسفند ۲۴۷۹ در یکی از بدبخت‌ترین و ضعیف‌ترین کشورهای جهان دیده به‌همی گشوده امکان آن وجود دارد که در همین سرزمین به‌عنوان یکی از سعادت‌مندترین و پیشرفته‌ترین ممالک دنیا چشم از جهان فرو بندد. برای درک بهتر شرایط و عواملی که انقلاب شاه و ملت را در جامعه ایران به‌وجود آورد، مروری کلی در چگونگی تحول ایران نوین ضروری است. سیر انحطاط تدریجی ولی منظم و بی‌وقفه‌ای که در همه شئون مادی و معنوی حیات ملی ما از آغاز قرن نوزدهم مسیحی شروع شد، تا بعد از جنگ جهانی اول ادامه یافت. در تمام این دوران صدوبیست ساله، ملت ایران مانند یک بیمار مالاریایی نیروی حیاتی خود را ذره‌ذره از دست داد و هر روز از روز بیش نزارتر و بی‌رمق‌تر شد، به‌طوری‌که در پایان نخستین جنگ جهانی دیگر بجز پوست و استخوانی از این بیمار نمانده بود. قاجار بزرگتر این بود که این تاریک‌ترین دوران انحطاط تاریخ ایران با پربارترین دوران جهش علمی و اقتصادی جهان غرب و آغاز عصر جدید صنعتی آن مقارن بود، و بهین ترتیب هر روز که سپری می‌شد به‌صورتی نومیدکننده فاصله

کشور ما را با ممالک پیشرو غرب بیشتر می‌کرد. دورنمای وضع ایران در آخرین سالهای آن دوران، تصویر واقعی کابوس وحشتناکی است که شاید حتی نقاشان هنر مدرن نیز که متخصص جسم آشفته‌گیها هستند آنچنان که باید قادر به ارائه آن نباشند. در آن هنگام تقریباً هیچیک از عناصر سازنده جامعه ایرانی، چه در صورت مادی و چه در چهره اجتماعی آن، نبود که نشان شوم این انحطاط بر آن هویدا نباشد. از نظر سیاسی، مدتها بود که دیگر ایران جز بصورتی تشریفاتی کشوری مستقل به‌حساب نمی‌آمد، نفوذ دایمی و روزافزون سیاستهای خارجی و مسابقه آنها در تحصیل منافع بیشتر به‌سود خود و به‌زیان ملت ایران، در سال ۱۹۰۷ به‌قرارداد تقسیم ایران به‌دو منطقه نفوذ روس و انگلیس و در سال ۱۹۱۹ به‌قرارداد تحت‌الحماگی ایران توسط انگلستان منجر شده بود. دولت‌های مرکزی چنان ضعیف و متزلزل بودند که حتی در داخل پایتخت کشور نیز قدرت اعمال اختیارات قانونی خویش را نداشتند. در فاصله پانزده ساله آغاز مشروطیت تا سوم اسفند ۲۴۷۹، ۵۱ کابینه به‌روی کار آمد که در ۲۳ مورد عمر آنها کمتر از صد روز بود، و در چند مورد عمر برخی از آنها حتی به یک هفته هم نرسید.

ارتش و ژاندارمری و پلیس تقریباً وجود خارجی نداشت، و بالطبع از امنیت داخلی و خارجی نیز خبری نبود. نیروی نظامی ایران از مشتی سرباز تعلیم نیافته تشکیل می‌شد که در بسیار

موارد معاش خود و خانواده خویش را از تخم مرغ فروشی یا هیزم شکنی و امثال آن تأمین می کردند و بابت حقوق خود آنها فقط در مواقعی که چنین امکانی برای دولت وجود داشت آجر و خشت دریافت می داشتند. در ارتش ایران بیش از چند توپ کهنه و چند صد تفنگ مندرس وجود نداشت، و روحیه افراد آن نیز در حد اعلای ضعف بود. نیروی قزاق در فرمان افسران روس بود و «پلیس جنوب» که به دست انگلیس ها تأسیس شده بود فقط از رؤسای انگلیسی خود دستور می گرفت. وقتی که در جنگ جهانی اول با وجود اعلام بیطرفی ایران این کشور میدان ناخوت و تاز روسیه و انگلستان و عثمانی قرار گرفت، تنها نیروی مسلحی که در مملکت وجود نداشت نیروی نظامی خود ایران بود. از نظر امنیت داخلی اختیار راههای کشور در دست راهزنان یا عشایر یاغی و اختیار شهرها در دست اوباش یا به اصطلاح چاقوکشان محله ها بود. برای رفتن از تهران به مشهد تنها طریق مطمئن، مسافرت از راه روسیه بود، بدین ترتیب که مسافران می بایست از بابل سر که در آن هنگام به صورت مبدا این سفر «مشهد سر» نام داشت، دریای خزر را با کشتی های مسافری روسی طی کنند و از راه ترکستان روس به مشهد بروند. برای رفتن به خوزستان نیز می بایست از راه عثمانی به بین النهرین و از آنجا به این منطقه رفت. در سایر راههای کشور وضع به هیچ وجه از این بهتر نبود، و قتل و غارت مسافران از امور جاری و روزمره مملکت محسوب می شد. در داخل شهرها، روال کار طوری بود که حتی در پایتخت

کشور مردم پس از غروب آفتاب جرئت بیرون آمدن از خانه خود را نداشتند، زیرا نه تنها اشرار و اوباش بلکه حتی خود گزیده ها و داروغه ها نیز خطری برای آنها بودند.

عدم امنیت منحصر به جنبه مادی آن نبود، بلکه از امنیت قضایی و طبعا از امنیت اجتماعی نیز نشانی دیده نمی شد. قانون «کاپیتولاسیون» اتباع خارجی را تحت حمایت خویش داشت، و سرتوشت مردم خود ایران نیز نه در محاکم صلاحیتدار - که وجود خارجی نداشت - بلکه به میل و اراده خانهای عشایری یا اربابان و ملاکان و اشراف و «حکام شرع» (که غالباً قانون شرع برای آنان فقط مفهوم دفاع از منافع خصوصی یا دسته جمعی خودشان را داشت) تعیین می شد. تنها قانونی که با قاطعیت اجرا می شد قانون تعدی و اجحاف زورمندان نسبت به ضعیفان بود. امنیت اجتماعی حتی به صورت عنوان ساده آن اصولاً برای مردم ایران ناشناخته بود. در رژیم فتودالی، خانخانی، حدا اعلای اختلاف طبقاتی، فقدان قدرت قضایی، و بی اطلاعی عمومی از حقوق حقه خود، طبعا انتظار عدالت اجتماعی را حتی در ابتدایی ترین و محدودترین صورت آن نمی شد داشت.

از نظر اقتصادی، ایران یکی از ضعیفترین کشورهای جهان بود. منابع اساسی ثروت مملکت به موجب امتیازهایی که پادشاهان قاجار به بیگانگان داده بودند از دسترس ملی خارج شده بود: امتیاز نفت در دست انگلیس ها و امتیاز شیلات و امتیازات تجارته متعدد دیگر در دست روس ها بود، و حق نشر اسکناس را بانک

انگلیس و تاحدی نیز بانک روس در دست داشتند. وضع مالی مملکت بر اثر فقر عمومی و رکود اقتصادی و عدم امکان وصول مالیاتها چنان بود که گاه دولت برای تأمین هزینه شام یا ناهار یک میهمان خارجی ناچار بود پول لازم را از کسبه محل قرض کند. کشاورزی و صنعت ایران وضعی کاملاً قرون وسطایی داشت، و بازرگانی آن نیز از همین حد خارج نبود. بهداشت مملکت حتی از وضع قرون وسطایی نیز عقبتر بود. فقدان ابتداییترین شرایط بهداشت عمومی، رواج خانمانسوز مالاریا و حصه و تراخم و بیماریهای «بومی» متعدد دیگر، که هر چند یکبار موجهای وحشتناک ویا و طاعون مزید بر آن می شد، و قحطی های که از ترکیب خشکسالی ها با بدی وضع کشاورزی و عدم وجود راههای ارتباطی پیش می آمد، چنان دست مرگومیر را باز گذاشته بود که حد متوسط عمر افراد به سی سال نیز نمی رسید. تلفات کودکان یکی از بالاترین سطوح را در تمام جهان داشت، و بدی تغذیه توأم با بدی سایر شرایط بهداشتی زندگی، نژاد ایرانی را که روزگاری نمونه ای از نیرومندی و توانایی بود به سرعت به صورت نژادی فرسوده، ناتوان، بی رمق و بیمار درمی آورد.

به مقتضای آنکه فقر و بیماری هرگز از چهل جدا نیستند، وضع آموزش و فرهنگ کشور نیز در سطحی بود که شاید از نظر پایین بودن معادلی در تاریخ ایران نداشت. نسبت پاسوآدان احتمالاً به ۱٪ کل جمعیت نمی رسید. مدارس فقط مکتبخانه هایی بود که با روش تدریس قرون وسطایی اداره می شد. تنها یک

دبیرستان به نام دارالفنون در پایتخت وجود داشت و از مراکز آموزش عالی طبعاً اثری نبود، زنان و دختران جز به صورت خیلی استثنایی و خصوصی راهی به دانش نداشتند، زیرا در آن زمان اصولاً زن جزئی واقعی از جامعه ایران محسوب نمی شد، و نه تنها از حق آموزش بلکه از بسیاری حقوق اجتماعی دیگر که ملازم با شرافت انسانی او بود محروم بود.

مظاهر رایج تمدن مادی غرب، که در آن هنگام نه فقط در کشورهای پیشرفته اروپا و آمریکا بلکه در عثمانی و هند و دیگر همسایگان ایران نیز تا حد زیادی تعمیم یافته بود در ایران تقریباً ناشناس بود. راه آهن، راه شوسه، اتومبیل، برق، تلفن، با وجود نداشت و یا کاملاً در حکم یک تجمل بود.

همه این کمبودهای مادی و معنوی با فراوانی کامل فساد، ارتشاء، دروغ، نفاق، تفرقه، تریاک و انواع خرافات همراه بود. اینها عناصر یک استراتژی کلی با هدف تثبیت عقب ماندگی ملت ایران بودند که در اجرای آن، سیاستهای استعماری خارجی و منافع مشترک مقامات حاکمه کشور و خانها و بسیاری از فروتمندان بزرگ به طور عمد، و چهل و ناتوانی و بیخبری مردم به صورتی غیرارادی، دست بهم داده بودند. نیروهای ارتجاعی که مثل همیشه و همه جا با هر تحول مثبتی در وضع اجتماع مخالفت دارند امکان عمل نامحدود داشتند. نوکری بیگانه و سرسپردگی به قدرتهای «صاحب» و جاسوسی برای خارجی، تدریجاً به صورت مزینی درآمده بود که هر کسی نمی توانست به آسانی افتخار آن را

داشته باشد.

مجموع این عوامل بدبختی و ضعف و پریشانی، تکرار بیایی، تعقیرها و شکستهای ملی، رواج روزافزون بیدادگری و تبعیض و دروغ، فساد و پستی دستگاه حاکمه، قدرت بی‌چون و چرای بیگانگان و سرسپردگان آنان، سرانجام آن نتیجه‌ای را بسیار آورده بود که از دیدگاه استعماری کمال مطلوب برای تضمین اسارت یک کشور است، و «احساس حقارت» نام دارد. با تعمیه چنین احساسی، هر ملتی به‌آسانی غرور ملی و عزت نفس و شرافت انسانی خود را از دست می‌دهد، و در نتیجه هر ظلمی را که بدر وارد شود به‌صورت خواست سرنوشت، بدون ابراز واکنشی می‌پذیرد. وقتی که یک اجتماع بدین مرحله روانی پا گذارد، زوال آن قطعی و اجتناب‌ناپذیر است، درست مانند قطعی بودن مرگ بیماری که اصولاً اراده زنده ماندن را از دست داده باشد.

این تصویر کلی، دورنمای وضع ایران در شب سوم اسفند ۲۴۷۹ بود که مقدر بود همراه با سپیده‌دم آن، ایران نو زندگی خویش را آغاز کند.

می‌توان در عالم اندیشه در نظر مجسم کرد که در آن بامداد سرنوشت، تاریخ ایران از ورای سالها و قرنهای گذشته خود شاهد چه فاجعه‌ای، آنچه با چه ابعادی و در چه مقیاسی بود، که شاید حتی برای خود این تاریخ که قده به‌قده با آن همراه بود

باورکردنی نبود.

کشوری که در آن بامداد به‌صورت گوشه‌ای خاموش و تاریک از جهان پرجوش و خروش قرن بیستم در برابر دیدگان تاریخ بود، همان سرزمینی بود که روزگاری فروغ اندیشه آفریننده مردم آن تاریکیها را به‌پیکار می‌طلبید، و آن ویرانه‌ای که جولانگاه ناتوانی و فساد بود، همان مرز و بومی بود که تمدن و فرهنگی با تار و پود زرین نیرومندی و پاکی در آن پا گرفته بود. این مردمی که گویی همه نیروهای اهریمنی دست به‌هم داده بودند تا آنان را به‌پذیرش زبونی و پریشانی وادارند، بنیانگذاران همان کاخ استوار تمدن آریایی بودند که در آن جز شکوه سرفرازی و آفرینندگی راهی نداشت.

این دگرگونی شگرف، این فراز و نشیب باورنکردنی، بیگمان فاجعه‌ای بسیار بزرگ بود، و با این همه از نظرگاه تاریخ فرمان مرگ این ملت نبود، زیرا این ملتی است که اصولاً نمی‌تواند بمیرد، و ارزشهای جاودان روح و اندیشه آن نیز نمی‌تواند حتی در بدترین شرایط نیروی زندگی خویش را از یاد ببرد. بدین ترتیب بود که یکبار دیگر معجزه‌آسا تاریخ ایران ورق خورد و دوران تازه‌ای در حیات ملی ما آغاز شد.

این دوران، از نخستین روز خود مظهر تلاشی پیگیر و بی‌وقفه در دوراه هماهنگ شد: یکی راه سازندگی مادی کشور، یعنی امور عمرانی و صنعت و اقتصاد و پیشرفتهای علمی و فنی، دیگری راه رستاخیز روحی و اخلاقی ملی، یعنی طرد همه عناصر

فکری منفی و ویرانگر گذشته و پی‌ریزی زیربنای روحی تازه‌ای که صرفاً بر سازندگی و آفرینندگی استوار باشد.

پیشرفتهای سالیان نخستین این تلاش طبعاً نسبی توانست آهنگی تند داشته باشد، زیرا این سازندگی از صفر و حتی از پایه‌هایی منفی آغاز شده بود. یک دوران آشفته دوازده ساله نیز که از اواسط جنگ جهانی دوم شروع شد، و جریان حوادث جهان آنرا بما تحمیل کرد، قسمت اعظم از آنچه را هم که انجام شده بود نقش بر آب کرد.

آشفته‌گی و پریشانی همه‌جانبه‌ای که این جنگ تحمیلی برای ما به ارمغان آورد اصولاً موجودیت ملی ما را در خطر نابودی قرار داد. ورشکستگی اقتصادی، ناامنی و هرج و مرج، فعالیت خانه‌برانداز ستون پنجه بیگانگان، اعمال نفوذ آشکار خارجی در کوچکترین امور کشور، و سرانجام کوشش برای تجزیه آذربایجان که تا سرحد موفقیت رسید، و پیشنهادهای محرمانه برنر و بوین وزیران خارجه آمریکا و انگلستان در مسکو به استالین و مولوتف در مورد ایجاد سه بخش خودمختار آذربایجان و کردستان و خوزستان در ایران، (که استالین در ادامه سیاست خود مبنی بر استیلا بر تمام ایران آنها را نپذیرفت)، همه از مظاهر اهریمنی این دوران بود. شاید تلخ‌ترین قسمت این ماجرای شوم، نقشی بود که سرسپردگان ایرانی قدرتهای بیگانه در اجرای این نقشه‌ها (که نوع تازه‌ای از نقشه سال ۱۹۰۷ در تقسیم ایران بود) به عهده داشتند. در اجرای این نقش نه تنها حزب توده علناً عامل تجزیه

آذربایجان و دیگر مناطق بود، بلکه حزب ایران نیز که ادعای ملی بودن داشت با پیشه‌وری مأمور رسمی اجرای این نقشه در آذربایجان ائتلاف کرد، و جالب این است که در طول این ماجرا کمترین صدای اعتراضی از مصدق و دستیاران او (که بعداً آنهمه ادعای وطن‌پرستی و دفاع از منافع ملی کردند) برخاست و اصلاً معلوم نبود این عده کجا هستند، زیرا اربابان خارجی در آن هنگام چنین دستوری بدانان نداده بودند. در عوض در آخرین روزهای حکومت مصدق، جبهه ملی و حزب توده عملاً یکی شدند، زیرا در آن موقع خواست این اربابان چنین بود. این سازش شوم، در هر زمان و به هر ترتیب که اتفاق بیفتد جز بازتابی از سازش سیاستهای خارجی علیه منافع ایران نیست.

با قیام ملی ۲۸ مرداد ۱۳۵۱ وضع کشور بر دیگر به‌مجرای صحیح خود بازگشت و مقدمات دوران جهش بزرگ فراهم گردید. در این دوران هر دو برنامه سازندگی مادی و سازندگی معنوی کشور با آهنگی که شاید قاطعتر از آن ممکن نبود ادامه یافت، و طبعاً ادامه نیز خواهد یافت تا پیوستن این دو مسیر در اوج نیرو و شکوهشان پیام‌آور آغاز عصر «تمدن بزرگ» ایران گردد.

این سیر بی‌وقفه ایران نوین در راه پیشرفت، چنانکه گفته شد با قیام ملی ۲۸ مرداد سال ۱۳۵۱ آغاز شد و از ششم بهمن ۱۳۵۱ پا به مرحله قاطع خود گذاشت. رستاخیز ۲۸ مرداد ملت ما را که در مسیر رویدادهای تحمیلی از راه اصلی خود دور



می‌شد به مسیر اصیل و تاریخی خودش بازگردانید و انقلاب ششم بهمن مرحله تازه‌ای را در این مسیر فراروی ملت ایران گذاشت. مدت کوتاهی که از آن تاریخ می‌گذرد، کافی بوده است تا اساس نظام کهنه شده جامعه ایرانی را که به هیچ‌رو با مقتضیات عصر نو سازگار نبود به کلی دگرگون کند، و همراه با پی‌ریزی نظامی نوین و مرفی تمام آثار و مظاهر منفی و مخرب گذشته را از میان بردارد و عوامل مثبت و سازنده‌ای را که پدیدآورنده ایران نو هستند جایگزین آنها سازد.

انقلاب بنیادی ایران که هرگز متوقف نمی‌شود - و به همین جهت شش اصل نخستین آن اکنون به ۱۹ اصل رسیده است - در مدت پانزده سال کشور ما را از نظر ضوابط پیشرفته اجتماعی در صفوف مقدم کشورهای مرفی جهان قرار داد. دموکراسی پیشرو سیاسی با دموکراسی اقتصادی و اقتصاد دموکراتیک ترکیب شد و عدالت اجتماعی عدالت قضایی را تکمیل کرد. وحدت ملی به صورتی قاطع اعاده گردید و تفرقه و پراکندگی جای خود را به پیوستگی استوار ملی داد. امنیت در نیرومندترین مفهوم آن به کشور بازگشت. نیروی دفاعی ما بدل به یکی از مجهزترین ارتشهای جهان شد. نهضت سازندگی و آبادانی شرق تا غرب و شمال تا جنوب مملکت را فرا گرفت. صنعت و کشاورزی و بازرگانی کشور چنان رونق یافت که رشد اقتصادی سالانه ایران در اولین مقام جهانی قرار گرفت. سیستم نوادالی و مالکیت‌های بزرگ جای خود را به مالکیت کشاورزان



آزاد و تعاونی‌های کشاورزی و شرکتهای سهامی زراعی داد. کارگران ایران مشمول مرفی‌ترین قوانین کارگری جهان شدند. هم صاحب سهم کارخانه و هم به اشکال مختلف تا ۲۰٪ سهم در منافع کارخانه گردیدند. پوشش آموزش و پرورش جامعه ایرانی را دربر گرفت و جهاد پیکار با بیسوادی تا دورافتاده‌ترین روستاهای کشور گسترش یافت. زنان ایرانی با برخورداری از حقوق کاملاً مساوی با مردان پا به صحنه اجتماع ایران گذاشتند. شبکه پیشرفته بهداشت در خدمت سراسر شهرها و روستاها درآمد. منابع اساسی ثروت مملکت از راه ملی شدن در اختیار همه مردم قرار گرفت، و حاکمیت کامل و مطلق ملی بر منابع اقتصاد مملکت برقرار شد. ارتجاع و بیگانه‌پرستی برای همیشه سرکوب گردید و همراه آن دفتر خرافات و فساد نیز بسته شد. فرهنگ ملی شکوفایی خود را بازیافت و ارزشهای جاودانی تمدن ایران دیگر باره به درخشش درآمد. اصل عدم تمرکز و مشارکت عمومی اساس نظم اجتماعی ایران نوین قرار گرفت. دولتهای لرزان و ناتوان جای خود را به دولتهایی پایدار و مجری نیرومند قوانین دادند. سازمان حزبی پیشرو و مجهز رستاخیز ملت ایران به صورت یک حزب مرفی و فعال به وجود آمد. سیاست مستقل ملی ایران همراه با تضمین منافع بین‌المللی کشور حیثیت و مقام جهانی ما را به عالیترین سطح بالا برد... و در پرتو همه این پیروزیها «احساس حقارت» شوم و ویرانگر جای خود را به غرور ملی، به سربلندی و اعتماد، به اراده سازندگی و آفرینندگی، به بلندپروازی و آینده‌نگری داد.



ایران امروز

جامعه نوین ایران که از پانزده سال پیش پی‌ریزی شده است، بر سه پایه نظام شاهنشاهی، قانون اساسی و انقلاب شاه و ملت استوار است، و هر یک از این سه رکن بنیادی، شئون مختلفی از حیات ملی و از سیر تکامل جامعه ایرانی را رهبری می‌کند. نظام شاهنشاهی ایران ضامن استواری وحدت ملی، قاطعیت قدرت فرماندهی، نیرومندی نظامی، استقلال سیاسی و نقش بارز جهانی کشور ماست. قانون اساسی ایران ناظر بر نظم دموکراتیک کشور و ضامن حقوق مدنی و سیاسی و قضایی همه افراد ایرانی است. انقلاب شاه و ملت، زیربنای تحول اجتماعی و اقتصادی همه‌جانبه‌ای است که از راه استقرار و گسترش عدالت اجتماعی و دموکراسی اقتصادی و اقتصاد دموکراتیک، مسیر پیشرفت جامعه نوین ایرانی را تعیین و هدایت می‌کند.

مهمترین خصیصه این انقلاب این است که از هیچ چیز بجز مصالح ملی و ارزشهای ایرانی و نیازهای اجتماعی جامعه ایران مایه نگرفته و در طراحی اصول آن هیچ ایدئولوژی بیگانه ملاک کار نبوده است، زیرا از نظر انقلاب ما ایدئولوژی یک کالای وارداتی نیست، و اصولی که به نام کاپیتالیسم و سوسیالیسم و

مارکسیسم و ده‌ها «ایسم» دیگر در جوامع مختلف جهان به مقتضای شرایط و روحیات و با نیازهای خاص آن جوامع وضع شده‌اند، نمی‌توانند جوابگوی نیازها و روحیات و شرایط کشور ما نیز باشند. برای ما قابل تصور و قابل قبول نیست که یک جامعه مانند حیوانات آزمایشگاهی که برای درک اثر داروهای ساخت لابراتوارها مورد امتحان قرار می‌گیرند، مورد آزمایش سیستم‌ها و مرامهای پیش‌ساخته سیاسی یا اجتماعی و یا اقتصادی قرار گیرد. وانگهی اصالت اندیشه ایرانی، در زمینه ارائه راه حل ایرانی برای مسائل ایرانی، اصولاً نیازی به افکار وارداتی ندارد.

انقلاب ایران با برخورداری از همین امتیاز اساسی که خود را در چهاردیواری هیچ اصول خشک و ثابت مرامی محصور نکرده است، از آغاز نیرویی پرتحرک و پویا بوده است، یعنی جنبشی بوده است که پیشروی آن وقفه‌بردار نیست و نمی‌تواند نقطه‌ای را به نام نقطه کمال بشناسد و در مرحله‌ای معین پایان مسئولیت تاریخی خود را اعلام کند. اصول این انقلاب، جز در ارکان بنیادی آن، همواره آماده توسعه و تکامل و حتی دگرگونی است تا در هر صورت و به هر هنگام بتواند بهترین پاسخگوی مصالح و نیازهای جامعه ایرانی باشد. طراحی این اصول در عین جنبه کاملاً انقلابی آنها با واقع‌بینی یعنی درک آگاهانه نیازهای اساسی جامعه نوین ایران و پیدا کردن راههای مشخص و قاطع برای جوابگویی بدین نیازها توأم بوده است. بدین جهت اجرای اصول انقلاب غالباً مستلزم دگرگونیهای ژرف و اصولی در

ساختمان کهن اجتماعی ایران بود. آنچه در مورد اصلاحات ارضی و امور کار و کارگری و منابع طبیعی و نظایر آن در کشور ما انجام گرفت، با حفظ روح دموکراسیک این اصلاحات، جنبه‌ای چنان انقلابی داشت که تحقق آن حتی در ابعاد بسیار محدودتر، در کشورهای متعدد جهان با همه کوششهایی که در این راه صورت گرفت ممکن نگردید.

وجه امتیاز خاص این انقلاب این بود که به خلاف سایر انقلابها از طرف یک اقلیت به اکثریت تحمیل نشد، بلکه درست بعکس اکثریتی بزرگ آنرا به اقلیتی کوچک ولی مستفاد تحمیل کرد. این امر از راه اعلام آزادانه رأی اکثریت تحقق پذیرفت و با مشارکت همان اکثریت شکل گرفت و ادامه یافت. بدین ترتیب دموکراسی سیاسی، یعنی حکومت اکثریت بر اساس اراده اکثریت، از همان آغاز جزء بنیادی انقلاب ایران بود، نه آنکه اصلی باشد که در ابتدا به خاطر مصلحت انقلاب نفی شود تا بعداً موقع مطرح شدن آن برسد.

روح و فلسفه این انقلاب این بود که هماهنگ با اجرای برنامه‌های وسیع اقتصادی و افزایش روزافزون ثروت و درآمد ملی، بیشترین تعداد ممکن از افراد مملکت در بهترین شرایط ممکن از این پیشرفت بهره‌مند گردند، بی‌آنکه از این راه به حقوق و آزادیهای فردی آنان لطمه‌ای وارد آید. تحقق این هدف ایجاب می‌کرد که دموکراسی سیاسی به جای آنکه مانند گذشته به اقلیت محدودی منحصر شود و وسیله‌ای برای استثمار اکثریت

گردد، از راه ترکیب با دموکراسی اقتصادی و با اقتصاد دموکراتیک از یک استخوان‌بندی محکم و سالم اقتصادی و اجتماعی برخوردار شود، و همینطور هم شد. یعنی بزرگترین جهش صنعتی و اقتصادی تاریخ ایران و همه دستاوردهای شگرف آن، با وضع و اجرای مترقی‌ترین قوانین کار و کشاورزی و دیگر قوانین مربوط به سایر اصول انقلاب همزمان گردید. با پایان دوران استثمار فرد توسط فرد، نظام اجتماعی کشور بر پایه‌ای کاملاً سالم استوار شد، و این سلامت اجتماع را اجرای اصول آموزشی، بهداشتی، عمرانی، قضایی و اداری انقلاب در همه زمینه‌ها تکمیل کرد.

اکنون دموکراسی سیاسی و اجتماعی و اقتصادی ایران بر پایه این نظم نوین استوار است، و به همین جهت می‌توانیم آن را یک دموکراسی کاملاً سالم بنامیم. این دموکراسی، همانند ایدئولوژی انقلاب، بر الگوی ساخته و پرداخته دموکراسیهای بیگانه پی‌ریزی نشده است، بلکه صرفاً از شرایط و مقتضیات مادی و معنوی جامعه ایرانی مایه گرفته است. به همین دلیل جای شگفتی نیست اگر بعضی از ضوابط آن مورد پسند افراد یا گروه‌های مختلفی از دیگر نقاط جهان قرار نگرفته باشد.

در دموکراسی ما آزادی کامل فردی با نظم و انضباط کامل اجتماعی توأم است. هر فرد ایرانی از پیشرفته‌ترین حقوق سیاسی و اقتصادی و اجتماعی برخوردار است، ولی متعهد است که همین حقوق را برای دیگران نیز به‌طور کامل محترم شمارد. در

دموکراسی ایرانی امکان هر تلاش سالم و سازنده و بهره‌گیری مشروع از دستاوردهای آن برای هر فردی به‌حد اکثر وجود دارد. ولی امکان نادرستی و نقیب و استثمار وجود ندارد، امنیت هرکسی تضمین شده است، اما اجازه تخطی به امنیت دیگران نیز به کسی داده نمی‌شود. دموکراسی ایران، دموکراسی آزادی‌ها و حقوق مشروع سیاسی و اقتصادی و اجتماعی است، اما دموکراسی هرج و مرج نیست، به‌طریق اولی دموکراسی خرابکاری و احیاناً خیانت نیز نیست.

مفهوم این گفته این است که در ایران امروز اخلاص و کارشکنی در پیشرفت امور کشور قابل قبول و قسابل گذشت نیست. بنابر این عده‌ای فریب‌خورده یا مغرض و یا دیوانه، از آن قعاش افرادی که در بسیاری از کشورهای پیشرفته نیز وجود دارند و متأسفانه یک نوع «ببین‌الملل خرابکاری» را تشکیل می‌دهند، در این کشور پروانه کار ندارند. این افراد که یا فطرتاً نادان و بی‌منطقی هستند، یا با شستشوی مغزی گمراه شده‌اند، و با بیماری روانی دارند، به‌بهانه «ایدئولوژی»های احمقانه‌ای مانند «مارکسیسم اسلامی» — که درک جنبه مضحک چنین ترکیب غیرممکنی حتی برای یک کودک دبستانی نیز آسان است — بر ضد وطن خودشان (و طبعاً به‌نفع دیگران) دست به خرابکاری و گاه آدم‌کشی می‌زنند، و اخلاص در هر کوشش مثبت و سازنده‌ای را «وظیفه قهرمانی» خویش می‌شمارند. البته تلاشهای این افراد، خواه احمقانه و خواه خائنه، در مقابل نیرومندی و پویایی نظام

پیشرو و سازنده کنونی کشور به‌قدری بی‌اثر است که هیچ نگرانی واقعی را ایجاد نمی‌کند، ولی وجود چنین افرادی که در بیست و پنج سالگی رفتار پچه‌های دوسه‌ساله را داشته باشند، برای جامعه‌ای که شاهد رویدن چنین علفهای هرزه‌ای است خودبه‌خود مایه تأسف است.

این دموکراسی پیشرو ولی با انضباط، در عین آنکه اجازه خرابکاری و خیانت به کسی نمی‌دهد، اجازه تلاشهای ارتجاعی و قهرایی نیز نمی‌دهد، زیرا که زیان منفی بافی و کارشکنی در سیر پیشرفت اجتماع کمتر از زیان خیانت و خرابکاری نیست، و در پیشگاه مصالح واقعی ملت ایران پیروان این هر دو راه به یک اندازه گناهکارند. جالب این است که به‌همین دلیل تقریباً همیشه بین این دو قطب مخالف یک «اتحاد نامقدس» شوم پدید می‌آید که تنها انگیزه وجودی آن اشتراک منافع در جلوگیری از پیشرفت سالم جامعه است، و همین منافع مشترک است که ترکیب نامتجانس و باورنکردنی «مارکسیسم اسلامی» را میان منکران وجود خداوند و طرفداران ادعایی اصول مذهبی به‌وجود می‌آورد، هر چند که «آزادی‌خواهی انقلابی» دسته اول همانقدر از آزادی واقعی و از انقلاب اصیل فاصله دارد که «مسلعانی» مورد ادعای دسته دوم از روح و معنی اسلام به‌دور است.

ما اکنون در پیشبرد برنامه‌های سازندگی صنعتی و اقتصادی و اجتماعی کشور خویش، اتکاء اساسی به درآمدهای نفتی خود داریم که در حال حاضر به حدود ۲۳ میلیارد دلار در سال بالغ می‌شود، ولی طبق برآوردهایی که به عمل آمده است منابع نفتی ایران بین ۲۰ تا ۳۰ سال دیگر به پایان خواهد رسید، و در آن هنگام کشور ما در حدود ۶۵ میلیون نفر جمعیت خواهد داشت. مفهوم این سخن این است که در آن موقع ما با قیمت‌های ثابت امروز دو برابر درآمد کنونی نفت را لازم خواهیم داشت تا وضع موجود را حفظ کنیم. ولی هدف ما طبعاً حفظ سطح زندگی کنونی نیست و مسلماً می‌خواهیم سطح زندگی ملی را بالاتر ببریم، و این درست موقعی خواهد بود که نفت ما تمام شده است. با آهنگ رشد جمعیت کشور، ما ناچار خواهیم بود در آینده‌ای بسیار نزدیک هر ساله دست کم یک میلیون شغل تازه ایجاد کنیم. تصدی هریک از این مشاغل مستلزم حداکثر بازدهی کار است. زیرا گسترش برنامه‌های سازندگی کشور و فوریت آنها طوری است که اجازه سهل‌انگاری و کندی را در انجام هیچ وظیفه‌ای به هیچ فرد ایرانی نمی‌دهد. توجه کامل بدین مسئولیت و آمادگی همه‌جانبه برای ایفای آن، شرط اساسی تصدی هر شغلی از جانب هر جوان ایرانی است.

تذکر این نکته نیز لازم است که تضمین پیشرفت ما نه تنها یک وظیفه ملی است، بلکه در عین حال وظیفه‌ای است که جامعه ما در صحنه جهانی بعهده دارد. موقعیت جغرافیایی خاص ایران

چنان حساس و حیاتی است که اگر ما در مدتی معین به سطح معینی از ترقی نرسیم ممکن است ثبات و استحکام همه این منطقه از جهان در معرض تهدید قرار گیرد. ما با پیروی از دید دنیایی خود و بر اساس رسالت بشری خویش در برابر تاریخ و آینده خودمان و تمام جهان در این باره متعهد هستیم، و این الزام زمان است که سیر درنگ‌ناپذیر ما را به سوی پیشرفت ایجاب می‌کند.

انقلاب فراگیر و همه‌جانبه‌ای که به صورت بزرگترین تحول اجتماعی تاریخ ایران از پانزده سال پیش در این کشور آغاز شد، بر پایه ایفای همین رسالت ملی و رسالت جهانی طرح‌ریزی و اجرا گردید. این انقلابی بود که شرایط ناساله اجتماعی را که مانع هر کار مثبت و سازنده بود از میان برد و زمینه‌ای سالم برای بروز آزادانه همه استعدادها و امکانات و برخورداری شرافتمندانه و عادلانه عموم افراد ملت ایران از حاصل کار و دسترنج خویش فراهم ساخت.

با این انقلاب، کار برای همیشه جنبه استثماری خود را در جامعه ایرانی از دست داد و شرافت ذاتی و انسانی هر فرد در هر شغل تثبیت شد. هر ایرانی خود را عمیقاً انسان شایسته‌ای احساس کرد که در عین برخورداری از همه مواهب عدالت اجتماعی، حقوق بشری و آزادیهای فردی او نیز پای برجا مانده

است.

انقلاب ایران، دموکراسی سیاسی را که ضامن حقوق افراد براساس قانون اساسی است با برخورداری عمومی از حقوق پیشرفته اجتماعی و اقتصادی تکمیل کرد. فلسفه اقتصاد دموکراتیک و دموکراسی اقتصادی متأثر از این دو اصل اساسی تکیه داشت که از یک سو بیشترین تعداد ممکن از افراد محلیت از رفاه مادی بزرگ بهره‌مند شوند، و از سوی دیگر در عین این بهره‌وری، حقوق فردی همه آنها اعم از کشاورز و کارگر و صاحبان مشاغل اداری با خصوصی و مدیران و روشنفکران و به‌طور کلی تمام افرادی که در ساختن ایران آباد و پیشرفته فردا سهم هستند محفوظ بماند، و مطلقاً راهی برای استثمار کسانی که شرافتمندانه کار می‌کنند وجود نداشته باشد.

در تأمین این اصل کلی، تجدیدنظری اساسی و انقلابی در معیارها و موازینی که جامعه ایرانی در وضع کهنه‌شده و عقب‌مانده این اجتماع بر آنها متکی بود انجام گرفت، و بنیاد نوین این جامعه بر پایه‌ای نهاده شد که پنج اصل کلی عدالت اجتماعی یعنی برخورداری همه افراد جامعه از حد ضروری غذا، پوشاک، مسکن، بهداشت و آموزشی را تضمین کند و حداقل درآمد فردی را به‌میزانی برساند که او را به‌تأمین این نیازهای اساسی خود و خانواده‌اش قادر سازد.

مفهوم دموکراسی در اصیلترین صورت آن، و در مفهوم لغوی این کلمه، از وضع مردم کوچه و بازار سرچشمه می‌گیرد. این

مردم کاملاً حق دارند که همراه با حقوق سیاسی خود برای حقوق اقتصادی و اجتماعی خویش نیز تضمین بگیرند، زیرا براساس انسانی که با گرسنگی و فقر و بیماری و جهل دست‌به‌گریبان است آزادی سیاسی یک نوع تجمل بیش نیست.

بر این اساس بود که دموکراسی اجتماعی و دموکراسی اقتصادی و اقتصاد دموکراتیک ایران تحقق یافت، و اصلاحات بنیانی به‌صورت دو پایه اصلی انقلاب ایران در زمینه مالکیت ارضی و در زمینه امور کار و کارگری صورت گرفت. از طرف دیگر مفهوم دموکراسی اجتماعی این بود که آن مواهب طبیعی که انسان در تولیدشان دخالتی نداشته و کوششی نکرده است، از قبیل جنگلها، مراتع، آبها و رودخانه‌ها، و مواد معدنی اساسی مانند آهن و مس و نفت و نظایر آن، در تملک خصوصی نباشد، بلکه به‌نفع پیشرفت و رفاه همه جامعه مورد بهره‌برداری قرار گیرند.

در ضمن دموکراسی اقتصادی و اقتصاد دموکراتیک ایجاد می‌کرد که دولت به‌عنوان نماینده و مدافع جامعه در هماهنگی و اداره تولید ملی نقشی اساسی ایفاء کند. نظام نوین جامعه ایرانی سرمایه‌داری صرف را رد می‌کرد، و در عین حال نقشی مولد بخش خصوصی را در رشته‌های صنعت و بازرگانی و کشاورزی و سایر زمینه‌های تولیدی نه تنها محفوظ نگاه می‌داشت، بلکه مورد حمایت و تشویق قرار می‌داد. زیرا مفهوم دموکراسی اقتصادی در ایران پیشرو امروز این است که در چهارچوب



رعایت قوانین حاکم بر شرایط کار و اقتصاد به تعداد هر چه بیشتری کارفرمای مستقل اجازه اداره مؤسسات تولیدی و بازرگانی را بدهد.

همه اینها اصولی بود که در طرحریزی مواد مختلف انقلاب شاه و ملت مورد توجه قرار گرفت، و در هر مورد با وضع و اجرای یک یا چند اصل از اصول انقلاب بدین نیازهای حیاتی جامعه ایرانی پاسخ داده شد.

طرحریزی این انقلاب کاری ناگهانی یا شتاب‌آمیز نبود، بلکه این طرحی بود که در طول سالیان دراز در روح و اندیشه من مایه گرفته بود. تجارب تلخ و عبرت‌انگیز سالهای ملالت‌بار پس از جنگ، بررسی تحولات جهانی، تحلیل و تجزیه مرامها و تئوری‌های مختلفی که در دیگر جوامع مورد آزمایش قرار گرفته بود، تعمق در اصول و موازین استوار تمدن و فرهنگ ایرانی، همه اینها در من این اعتقاد راسخ را پدید آورده بود که تجدید حیات جامعه ایرانی نیازمند یک دگرگونی بنیادی و انقلابی در تمام جهات اجتماعی و اقتصادی این جامعه است.

این درست همان کاری بود که انجام گرفت، و نظیر آن چه از نظر کمیت و چه از لحاظ کیفیت در تاریخ ایران سابقه نداشت، انقلابی بود که برخلاف بسیار انقلابهای دیگر همه طبقات و افراد یک جامعه از آن بهره‌مند شدند. ثمرات این



انقلاب، مالک و کشاورز، کارفرما و کارگر، شهری و روستایی، جوان و پیر، زن و مرد، مادر و کودک، روشنفکر و بیسواد، و به‌طور کلی فرد فرد افراد ایران را دربر گرفت، و از همین جهت بود که مشارکت وسیع و همه‌جانبه مردم در تمام سطوح پیشرفت مادی و معنوی مملکت به‌صورت وجه مشخص این انقلاب درآمد. این مشارکت، تعهد عمومی مردم مملکت بویژه نسل جوان به‌جهاد برای بازسازی کشور است، و این گویاترین جنبه اصالت این نهضتی است که علیرغم ماهیت انقلابی آن، تمام اصلاحات و تحولاتش در چهارچوب حفظ آزادیهای فردی و اجتماعی صورت گرفته است.

وجه ممیز دیگر این انقلاب این است که در اصول مختلف آن (که اکنون شماره آنها به ۱۹ رسیده است) به تمام مسائل انسانی، اجتماعی، اقتصادی، قضایی، صنعتی، کشاورزی، فرهنگی و غیره توجه شده است. راز این ماهیت فراگیر در این است که انقلاب شاه و ملت انقلابی مستمر و پویا و برخوردار از تحرک و از نوجویی دایم است. هر نظر سازنده و مثبت و مکمل انقلاب که ارائه شود و واقعاً مفید تشخیص داده شود، حتی اگر مستلزم تعویض یا تعدیل اصولی از انقلاب — بغیر از اصول بنیادی آن — باشد از طرف من پذیرفته می‌شود، زیرا این انقلابی است که باید همیشه چند قدم از پیشامدهای آینده جلوتر باشد تا هیچ حادثه غیرمنتظره و هیچ تحول و تغییر سیاسی یا اجتماعی و یا اقتصادی این مملکت را غافلگیر نکند، حتی موردی هم پیش نیاید که ما



قبلاً آنرا پیش‌بینی نکرده و درباره آن تصمیم لازم نگرفته باشیم.
انعطاف‌پذیری انقلاب ما راهگشای پیروزی آن است، زیرا
تجربه به ما نشان داده است که هر تحول انقلابی دیگری، وقتی که
در چهارچوب انعطاف‌ناپذیر اصول ثابت، به هر صورت و در هر
ترکیب، محصور شده باشد، پس از مدتی خودبه‌خود قابلیت
هماهنگی خویش را با الزامات و نیازهایی که پیش می‌آید از
دست می‌دهد و دیگر نمی‌تواند پاسخگوی شرایط تازه آن اجتماع
باشد.

یک خصیصه بنیادی دیگر انقلاب ما، تطبیق دایم آن با ارزشها
و موارد مدنی و فرهنگی خاص ایرانی است. شاید این امتیاز
حاصل بلوغی باشد که در نهاد ایرانیان وجود دارد، و بدانان
امکان می‌دهد که از کلیه پیشرفتهای علمی و صنعتی جهان مرفی
برای برخورداری از رفاه مادی و دستاوردهای زندگی نوین
استفاده کنند بی‌آنکه روح خویش را در اختیار شیطان تکنولوژی
قرار دهند، و بی‌آنکه به دام آن گمراهی و سرگشتگی غم‌انگیزی
یافتند که امروزه دامگیر نسل جوان بسیاری از جوامع دیگر
جهان شده است و از آن عادتاً به صورت «شکاف تسلیها» نام
می‌برند، هرچند که چنین مسئله‌ای برای ما ناآشنا است، زیرا با
سازمان اجتماعی سنتی و حاضر ما سازگار نیست.
امیدوارم در آینده نیز بتوانیم همچنان با حفظ فضایل و
ارزشهای تمدن ایرانی، با اتکاء به هویت ملی خود، و با پشتوانه
غنائی روحی و میراث فرهنگی خویش، از انحرافات و



سرگشتگیهای نسل جوان خود جلوگیری کنیم. این امر مستلزم
حفظ پیوند استوار انقلاب ما با تمدن و فرهنگ ملی است. این
امتیازی است که وارثان تمدنها و فرهنگهای اصیل دارند، و اگر
ما پیام پرشکوه و معنوی این میراث کهن را همواره در گوش
داشته باشیم همچنان توازن پیشرفت‌های همه‌جانبه مادی را با
ارزشهای انسانی و اخلاقی جامعه ایرانی حفظ خواهیم کرد.

وفتی که اصول انقلاب ایران توسط من اعلام شد، جنبه
دگرگون‌کننده و بنیادی آن حتی بسیاری از کسانی را که در
نیک‌اندیشی و صداقتشان تردیدی نبود به‌هراس افکند. برخی از
مشاوران من خبرخواهانه متذکر شدند که اتخاذ چنین راه‌حلهای
انقلابی کشور را به تباهی خواهد کشید و نیروی سازندگی و
ابتکارات ثمربخش را از میان خواهد برد. گروهی از اقتصاددانان
نیز پیش‌بینی کردند که به‌زودی سرمایه‌ها از کشور فرار خواهند کرد
و سرمایه‌گذاری در امور تولیدی متوقف خواهد شد. برخی هم،
که این‌بار چندان حسن‌نیت نداشتند، غیبه‌گویی کردند که ایران
به‌سوی کمونیسم خواهد رفت.

ولی آنچه در عمل روی داد، درست عکس همه این
پیش‌بینی‌ها و غیبه‌گویی‌ها بود. ایران از راه انقلاب به‌سوی
ورشکستگی نرفت، بلکه به‌سوی شکوفایی اقتصادی بی‌سابقه‌ای
رفت که پویایی آن حتی نوآندیش‌ترین کارشناسان اقتصاد جهان

را به شگفتی افکند. نه تنها سرمایه‌های داخلی فرار نکرد، بلکه سرمایه‌گذارهای وسیع خارجی نیز بر آنها افزوده شد. تهران که روزگاری بیرون از هر فهرست جهانی فعالیتهای اقتصادی بود، به صورت یکی از پرجوش و خروش‌ترین مراکز دنیایی این فعالیتهای درآمد. عصر صنعتی به مفهوم امروزی آن در ایران آغاز شد، و به موازات آن با تغییر نظام کهن زمینداری و استقرار تعاونی‌های زراعی و کشاورزی، عصر کشاورزی مکانیزه نیز شروع گردید. اکنون اقتصاد ما بر اساس واقع‌بینی و آینده‌نگری روزبه‌روز استوارتر و سالم‌تر می‌شود، و بر پایه این اقتصاد تندرست و شکوفا ایرانی تازه به وجود می‌آید که در آن نعم مزایای دانش و تمدنی پیشرفته به برکت یک نظام مرفعی اجتماعی و اقتصادی در دسترس همه افراد ملت قرار می‌گیرد.

از آغاز انقلاب تا به امروز، رقم تولید ناخالص ملی به قیمت‌های جاری از حدود ۲۴۰ میلیارد ریال به ۵۶۸۲ میلیارد ریال رسیده، یعنی تنها در عرض پانزده سال این تولید بیش از ۱۶ برابر شده است. حجم پس‌انداز ملی که معیار سلامت وضع اقتصاد عمومی است از ۴۵ میلیارد ریال به ۱۵۰۹ میلیارد ریال افزایش یافته است. نسبت رشد سالانه اقتصادی کشور ما، که سالهاست به صورت بالاترین میزان رشد اقتصادی جهان در صدر فهرست بین‌المللی جای دارد، در حال حاضر ۱۳٫۸ است و درآمد سرانه متوسط که در سال آغاز انقلاب ۱۷۴ دلار بود، به ۲۲۲۰ دلار در نیمه اول سال جاری بالغ گردیده است.

کشور ما که تا سال ۱۹۷۳ اصولاً در فهرست بیست کشور ثروتمند مورد مطالعه صندوق بین‌المللی پول نبود، از سال ۱۹۷۴ مقام سیزدهم را در این فهرست به دست آورده است. در تعیین حدود جهات پیشرفت صنعتی، از یک طرف ما امکانات طبیعی، انسانی، مالی و فنی خود را در نظر داریم، و از طرف دیگر متوجه اتخاذ تازه‌ترین روشهای علمی و صنعتی با توجه به مقتضیات بازارهای جهان هستیم، و به شیوه همیشگی خویش در این راه خود را در زنجیر هیچ مکتب اقتصادی که با نیازمندیهای ملی و با توسعه اقتصادی ما ناسازگار باشد پای بند نمی‌کنیم.

امروز ما می‌توانیم تازه‌ترین تکنولوژی و علوم عصر حاضر را جذب کنیم. کشور ما اکنون مرحله صنایع سبک را پشت سر گذاشته و به دنبال شگفت‌انگیز صنایع سنگین پا نهاده است. گذشته از صنعت نفت، صنعت ذوب آهن ایران که ستون فقرات صنایع دیگر محسوب می‌شود، منظم‌اً روبه گسترش است. صنایع پتروشیمی ایران در مرحله‌ای است که می‌توان آنرا در خاورمیانه بی‌رقیب خواند و از نظر جهانی در سطوح اول دانست. مجتمع‌های صنعتی و شیمیایی ما پیوسته وسیع‌تر می‌شود. صنایع بزرگ مس و آلومینیوم نیز در آستانه جهش و توسعه فوق‌العاده‌ای است، و ذخایر شناخته شده عظیم این منابع، و نیز منابع سنگ آهن مرغوب و منابع ذغال سنگ که ذخیره برآورد شده آن در کویر مرکزی بین ۳۰ تا ۴۰ میلیارد تن است، پشتوانه مطمئنی برای این گسترش صنعتی است. مسلم است که در آینده منابع دیگری نیز

کشف خواهند شد.

اکنون صنعت پیشروترین بخش اقتصاد ماست. کارخانه‌های تازه به سرعت تأسیس می‌شود. و تولید محصولات گوناگون فلزی و معدنی، مواد شیمیایی و دارویی، فسرآورده‌های پتروشیمی، کالاهای الکتریکی و الکترونیکی، وسایل حمل و نقل، وسایل ارتباطی، مواد غذایی و محصولات متعدد دیگر همه‌ساله حدود نصاب تازه‌ای به دست می‌آورد. در کنار این تولیدات، صنایع سنتی و دستی ما نیز چه از حیث کمیت و چه از لحاظ کیفیت در حال پیشرفت است، و اگر در این مورد مشکلاتی پیش آید در رفع آنها کوشش شود.

صنایع داخلی، از صنایع سبک گرفته تا صنایع سنگین، اکنون عموماً در حال رشد سریع است ... به‌طور مثال صنعت اتومبیل‌سازی ایران از بدو ایجاد خود از رشد متوسط سالانه ۲۱٪ یعنی بیش از رشد متوسط اقتصادی کشور برخوردار بوده است. و این صنعت اکنون بازارهای خوبی در بیش از ده کشور اروپایی و آسیایی و آفریقایی دارد. با سیر پیشرفت صنایع ایران هر روز بر تعداد واحدهای صنایع نوین‌آفرین افزوده می‌شود، به‌طوری که تنها طی ده سال علاوه بر صدها واحد کوچک صنعتی بیش از یکصد واحد بزرگ صنعتی و تولیدی تأسیس شده است.

با گسترش صنایع بزرگ و کوچک، شهرهای صنعتی متعددی در نقاط مختلف کشور ایجاد شده‌اند یا در حال ایجاد هستند که مجموع آنها عملاً تمام مملکت را دربر می‌گیرد. محور صنعتی

تهران - اصفهان طی سالهای آینده به‌صورت یکی از بزرگترین مراکز تولید صنعتی آسیا درخواهد آمد.

چنین جهشی استثنایی، الزاماً مسائل و مشکلات استثنایی نیز برای اقتصاد کشور به‌وجود آورده است که از نظر ماهیت به‌کلی با مسائل جامعه گذشته ایران متفاوت است. زیرا مسائلی است که تنها در چنین مرحله پیشرفته‌ای از توسعه اقتصادی و اجتماعی کشور می‌تواند مطرح شود. کمبود کشتی بنادر و جاده‌ها و فرودگاهها، کمبود کادر متخصص، کمبود کارگر، از جمله این مسائل است.

در مسئله حاد و اساسی نیز به‌صورت مهم‌ترین مسائل اقتصادی امروز و فردای کشور در برابر ماست، و آن آب و انرژی است. محدودیت آب همواره در کشور مسئله‌ای بوده، ولی طبعاً هیچ وقت ابعادی مانند امروز نداشته است. چه در زمینه کشاورزی، چه در امر صنعت، و چه در مورد نیازهای روزمره عمومی، کمبود آب و لزوم صرفه‌جویی در مصرف آن از راه بهره‌گیری از کلبه وسایل علمی و فنی و از راه استفاده دوباره از آن از حیاتی‌ترین مسائل مملکت است. این سرمایه ملی که اکنون براساس اصل دهم انقلاب در خدمت تمام ملت ایران قرار دارد، می‌باید با حداکثر هشیاری و واقع‌بینی به‌مصرف برسد تا حتی یک قطره از این ماده حیات بخش از نظر اقتصاد کشور به‌هدر نرود.

مورد انرژی نیز، که در مبحث مربوط به نفت به‌طور مشروحتر درباره آن گفتگو خواهد شد، از حیاتی‌ترین مسائل آینده ما و

اصولاً آینده تمام جهان است. اقتصاد ما در عین برخورداری از درآمد کنونی نفت می باید از هم اکنون کمال توجه و کوشش را در امر تأمین انرژی جانشین آن به هنگام پایان یافتن این منبع جهانی مبذول دارد، و این کاری است که طبعاً ما آن را مانند همه موارد دیگری که به آینده نگری ارتباط دارد با هشیاری کامل در مد نظر و اقدام داریم.

هر برنامه ریزی اقتصادی، باید بر اساس تصویر درازمدت توسعه ایران از دیدگاه اقتصادی و اجتماعی و سیاسی انجام گیرد، و چنین تصویری از نظر آرمانی در تمام مراحل تعیین هدفها، خط مشی ها، سیاستها، تهیه پیشنهادها و تنظیم برنامه ها از اصول انقلاب الهام می گیرد. مشارکت مردم در سطح ملی و محلی در اداره امور مربوط به خود، توجه به استراتژی بلندمدت توسعه ملی، و تجهیز همه جانبه ملی، از اصول رشد و توسعه آینده اقتصاد ایران با در نظر گرفتن همه ضرورت های اجتماعی و اقتصادی است.

موفقیت کامل انقلاب، طبعاً از آغاز مستلزم اجرای همزمان و هماهنگ اصول مختلف آن بود، زیرا اجرای جداگانه یک یا چند اصل، هر قدر هم دقیق و جامع بود، نمی تواند به تنهایی نتیجه مطلوب را عاید کند. مثلاً لازم بود تحقق اصل اصلاحات ارضی با تحقق اصول دیگری از انقلاب در زمینه های بهداشتی و آبادانی

و نوسازی و آموزشی و تشکیل خانه های انصاف و برقراری بیمه های اجتماعی در روستاها همراه باشد تا کشاورز آزاد و خانواده او بتوانند در پرتو نظام جدید از همه آن مواهبی که لازمه حقوق اجتماعی و انسانی افراد آزاد است برخوردار شوند. همین وضع در مورد کارگر ایرانی، رأی دهنده ایرانی، کارمند ایرانی، و به طور کلی هر فرد ایرانی در هر شغل و مقام که از مساویات انقلاب ایران بهره مند می شد، وجود داشت. بدین جهت بود که جهش انقلاب ایران در آن واحد در همه جبهه ها آغاز گردید، و در همه جبهه ها نیز به صورتی هماهنگ پیش رفت.

صفحات این فصل از کتاب به یک مرور کلی در اصول نوزده گانه انقلاب به عنوان زیربنای اجتماعی و فلسفی «تمدن بزرگ» اختصاص یافته است. البته در مورد آمار و ارقام مشروح مربوط به هر یک از این اصول هر خواننده علاقمند می تواند به سازمانها و مراجع صلاحیتدار مراجعه کند. مضافاً به اینکه در زمینه نه اصل اول در کتاب «انقلاب سفید» نیز به تفصیل سخن رفته است. این مرور کلی طبعاً نمایانگر همه پیشرفتهای مملکت در دوران حاضر نیست، بلکه در آن فقط به توضیح تحولاتی اکتفا شده است که با «انقلاب شاه و ملت» و آثار اجتماعی آن ارتباط دارد. سه مبحث مربوط به حزب رستاخیز ملت ایران، نسفت و سیاست مستقل ملی نیز از این نظر بدین فهرست افزوده شده است که تحولات این هر سه رشته ارتباط مستقیم با شرایطی دارد که تحقق اصول انقلاب به وجود آورده است.



اصلاحات ارضی و کشاورزی

اصلاحات ارضی در یک مرحله مقدماتی و سه مرحله اصلی انجام گرفت. مرحله مقدماتی، واگذاری املاک سلطنتی ایران به کشاورزان بود که طبق فرمانی که در هفتم بهمن ماه ۱۳۰۹ از جانب من صادر شد انجام پذیرفت. چند سال بعد یعنی در سال ۱۳۱۴ قانون فروش خالصجات دولتی به موقع اجرا گذاشته شد. از سال ۱۳۱۶ این وظیفه به بانک عمران و تعاون روستایی که پنج سال پیش از آن به همین منظور تأسیس شده بود واگذار شد. و بدین ترتیب تا هنگام اعلام اصول انقلاب ایران زمینهای ۱۴۰۰ قریه با سطح ۲۰۰ هزار هکتار میان بیش از ۴۲۰۰۰ کشاورز تقسیم گردید.

این مرحله مقدماتی، کوششی شخصی از جانب من در راه تعدیل نظام کهن زمینداری در ایران بود که به همین آزمایش محدود ماند و مورد پیروی مالکان دیگر قرار نگرفت. زیرا در آن زمان مصدق جلو تقسیم اراضی خود را گرفت، تا وقتی که با اعلام اصول انقلاب و تصویب قاطع ملی این آزمایش به صورت نخستین اصل منشور در سطح ملی به معرض اجرا درآمد، و تحقق پیروزمندانه آن به توده های عظیم کشاورزان ایرانی امکان آن را داد که از بهره کشی استعماری مالکان بزرگ بدر آیند و با استفاده از آزادیها و امکاناتی که برای آنان به وجود آمده بود، در بالاترین سطح تولید ملی مشارکت جویند. اجرای قاطع اصل



اصلاحات ارضی، از یک طرف افزایش عملکرد و تولید کشاورزی را باعث شد و از طرف دیگر توزیع عادلانه درآمد حاصله از این افزایش را در میان کشاورزان تأمین کرد.

در مرحله اول اصلاحات ارضی، تمام زمین هایی که مالکان در آنها بیش از یک ده داشتند به قیمت عادله خریداری و به کشاورزانی که روی همان زمینها کار می کردند به اقساط پانزده ساله فروخته شد.

در مرحله دوم، مالکان موظف شدند که یا ملک مزروعی خود را برای سی سال به کشاورزان اجاره نقدی بدهند و یا آن را با توافق بدانان بفروشند. بدین ترتیب حداکثر مالکیت ارضی طبق ضوابطی که بر حسب نواحی مختلف فرق می کرد تقلیل یافت. به موجب این مرحله از قانون، املاک موقوفه عام نیز بر حسب عایدات آنها به اجاره درازمدت ۹۹ ساله به کشاورزان واگذار گردید و در مورد موقوفات خاص متولیان ملزم به فروش آنها به دولت و تقسیم آنها بین زارعین شدند.

در مرحله سوم مالکانی که ملک خود را اجاره داده بودند به موجب قانون موظف به فروش آن به کشاورزان با تراضی طرفین یا تقسیم به نسبت بهره مالکانه مرسوم در محل شدند، در نتیجه تمام کشاورزان صاحب زمین گردیدند.

پس از اجرای مراحل سه گانه اصلاحات ارضی، زمان سازندگی روستاها از راه اجرای برنامه های وسیعی که چهاره کشاورزی ایران را بکلی دگرگون کرد فرا رسید. این برنامه ها



افزایش اراضی زیر کشت، بالابردن میزان برداشت محصول از واحد سطح، استفاده از روشهای تازه و پیشرفته کشاورزی، توسعه و تقویت شبکه شرکتها و تعاونیهای روستایی، تشکیل شرکتهای سهامی زراعی، ادغام شرکتهای تعاونی روستایی کوچک و مجاور در یکدیگر، تعاونی کردن تولید و یکپارچگی اراضی در منطقه عمل شرکتهای تعاونی روستایی، تأسیس خانههای فرهنگ روستایی، اجرای قانون بیمههای اجتماعی روستاییان، و سرانجام گسترش اصل یازدهم انقلاب در مورد نوسازی و عمران شهرها و روستاهای کشور را برای تریع در آهنگ پیشرفت و رشد کشاورزی شامل می شد.

بهموجب آمارگیری سال ۲۵۲۵، تعداد روستاهای ایران ۶۶۷۴۵ ده یا فریه در سطوح مختلف اعلام شد که طبق قانون اصلاح امور اجتماعی و عمران دهات مشمول خدمات نوسازی می شوند. این خدمات راه سازی، آب آشامیدنی، تأسیسات بهداشتی و خدمات پزشکی، حمام، مدرسه، کتابخانه، برق، پست و تلگراف و تلفن، فروشگاههای تعاونی، خانههای فرهنگ روستایی، مرکز آموزش حرفه ای، بانک، خانههای سازمانی و خانههای مسکونی را شامل می شود، و بدین ترتیب با اعمال همه خدماتی که تاکنون در اختیار شهروندان قرار گرفته است در اختیار جامعه روستایی و کشاورزان نیز قرار می گیرد.

با اجرای سومین مرحله اصلاحات ارضی، دیگر هیچ گونه مائگی که عدهای کشاورز برای او کار کنند در مملکت باقی



نمانده است، و اکنون تنها مالکانی که وجود دارند کسانی هستند که روی زمینهای خود با استفاده از ماشین آلات کشاورزی و با استخدام کارگر کشاورز کار می کنند. با پایان عصر اربابورعیی امروز هرکسی زمین را فقط برای خودش کشت می کند.

ولی براساس این شرایط جدید، منافع کشاورزان ایجاب می کند که کار آنها نه به صورت فردی و خصوصی، بلکه به صورت شرکت در واحدهای اقتصادی کشاورزی انجام گیرد. زیرا بهره گیری از زمین در سطح و کیفیت لازم، مستلزم برخورداری از سرمایه کافی و وسایل کشاورزی مکانیزه و استفاده از تخصصهای فنی و حرفه ای است که فقط سازمانهای دسته جمعی کشاورزی مانند شرکتهای سهامی زراعی امکان آنرا دارند. در این شرکتها — که ما ایجاد و توسعه آنها را تشویق می کنیم — مالکان این اراضی با زمینهای خود وارد شرکت می شوند و به جای زمین خویش سهام دریافت می دارند. در حالی که زمین در مالکیت آنها باقی می ماند، منتها نمی توانند زمین تازه ای بخرند یا بفروشند، و فقط می توانند سهام خود را خرید و فروش کنند. این خرید و فروش نیز منحصرأ میان سهامداران عملی می شود و کسی نمی تواند از خارج وارد شرکت شود و سهام خریداری کند، ضمناً با درگذشت این افراد وراث آنان وارث زمین نمی شوند، بلکه وارث سهام می شوند. بدین ترتیب شرکت با چند هزار هکتار زمین خود دست نخورده باقی می ماند، و چنین مقدار زمینی می تواند با اجرای طرحهای کوتاه مدت و بلندمدت، به منظور استفاده از



شرایط و امکانات کشاورزی مدرن مورد حداکثر بهره‌برداری قرار گیرد این امر مالکیتی است که هم انفرادی است و هم دسته‌جمعی. در این سیستم بدون اینکه مالکیت بزرگی وجود داشته باشد، کشاورزان در یک واحد وسیع کار می‌کنند و در پایان سال از یک طرف به نسبت سهام خود سود دریافت می‌دارند و از طرف دیگر بابت کاری که کرده‌اند دستمزد می‌گیرند.

برای کمک به اجرای برنامه‌ها، بانک اعتبارات کشاورزی تأسیس شده است که نزدیک به دویست شعبه در سراسر کشور دارد. این بانک نه فقط به تعاونیها و اتحادیه‌های کشاورزی وام می‌دهد، بلکه به کشاورزان نیز به‌طور انفرادی کمک می‌کند.

به‌عنوان ترازنامه اجرای مراحل سه‌گانه اصلاحات ارضی در دوران پانزده ساله انقلاب، می‌توان ارقام ذیل را ذکر کرد:

تشکیل ۲۸۷۱ شرکت تعاونی روستایی در حوزه عمل ۴۵۸۹۱ روستا با عضویت قریب ۲۸۰۰۰۰۰ نفر، تشکیل ۱۴۷ اتحادیه تعاونی روستایی با ۲۸۵۵ شرکت عضو، تشکیل ۸۹ شرکت سهامی زراعی در ۸۱۶ روستا و مزرعه با مساحت ۴۰۰۰۰۰ هکتار زمین که بیش از ۳۰۰۰۰۰ نفر از کشاورزان و خانواده‌های آنان از مزایای آن استفاده می‌کنند، تشکیل ۳۵ شرکت تعاونی تولید روستایی به‌منظور یکپارچه‌شدن اراضی مزروعی کشاورزان و در جهت امکان بهره‌برداری از منابع آب و خاک و تسطیح اراضی مزروعی و سایر تأسیسات عمرانی و زیربنایی در ۲۱۴ روستا و مزرعه با مساحت ۸۸۰۰۰ هکتار و با



بیش از ۵۷۰۰۰ نفر عضو، تأسیس ۱۰۲۲ خانه فرهنگ روستایی که بیش از دو میلیون نفر روستایی از امکانات و وسایل آنها استفاده می‌کنند، و ۷۴۹ مهد کودک که در آنها قریب ۲۵۰۰۰ نفر از کودکان روستایی سه تا شش ساله از تعلیمات کودکانستانی و یک وعده غذای روزانه بهره‌مند می‌شوند.

تشکیل شرکت‌های سهامی زراعی و دیگر شرکت‌های کشاورزی روستایی، نتایج بسیار رضایت‌بخشی دربرداشته است که از مهمترین آنها دسترسی کشاورزان به انواع بذرها، اصلاح شده و کودشیمیایی و سموم دفع آفات و ماشین‌های کشاورزی، تغییرات لازم در نوع زراعت و جایگزین ساختن محصولات جدید با بازار بهتر به‌جای محصولات درجه دوم، آموزش‌های زراعی و حرفه‌ای، افزایش سطح کشت به‌علت استفاده از اراضی ملی و اراضی بایر و موات و مطلوب‌المنفعه، فعالیتهای تعاونی با حذف واسطه‌ها، فراهم آوردن مسوجبات تسعیم بیمه‌های اجتماعی روستاییان و بالابردن سطح اطلاعات عمومی و توسعه امکانات پرورش استعدادهای آنان است.

چند اصل دیگر از اصول نوزده‌گانه انقلاب ایران که اصول سوم، ششم، هفتم و هشتم منشور انقلاب را تشکیل می‌دهند، از نزدیک با اصل اصلاحات ارضی ارتباط دارند. اجرای اصل سوم یعنی فروش سهام کارخانه‌های دولتی به‌عنوان پستوانه



اصلاحات ارضی، دو منظور اساسی تأمین کرد: از یک طرف سهام کارخانه‌های دولتی به جای پول نقد و اوراق قرضه به مالکان برگ بابت بدهی املاک خریداری شده از آنان واگذار شد و این امر از رکود سرمایه‌ها یا سرمایه‌گذاری در معاملات غیرسالم جلوگیری کرد، از طرف دیگر فروش سهام کارخانه‌ها باعث شد که این واحدها به صورت شرکت‌های سهامی درآیند و همه طبقات اعم از سرمایه‌دار و بازرگان و کارگر و کشاورز و کارمند دولت و غیره بتوانند در صورت تمایل در آنها سهم گردند و بدین ترتیب در عین تحصیل عواید مستقیماً در توسعه صنعتی و امور تولیدی و اقتصادی مملکت شرکت کنند. عملاً این تحول باعث شد که ارزش سهام این کارخانه‌ها بالا رفت و چرخهای آنها بهتر به کار افتاد و سود بیشتری از این راه عاید سهامداران گردید.

با اجرای این اصل از انقلاب، به غیر از صنایع ملی از قبیل راه آهن، نیرو، اسلحه و نظایر آنها که طبعاً در تصاحب دولتی بایستی ماندند، ۵۵ کارخانه قند و نساجی و سیمان و مواد غذایی و پنبه و ابریشم‌بافی و غیره تبدیل به شرکت‌های سهامی شدند و «شرکت کارخانه‌های ایران» را تشکیل دادند که سهام آنها از طریق بانک کشاورزی در معرض فروش گذاشته شد. ارزش این سهام در سطحی پایین نگاهداشته شد و حداقل سود سالانه آنها در میزان ۶ درصد تضمین گردید تا همه افراد با درآمد متوسط و کم بتوانند آنها را خریداری کنند. کارخانه‌های مشمول این طرح



در عمل مدرنتر و مجهزتر شدند و از این راه صنعتی شدن ایران در دو راه موازی یعنی تأسیس صنایع در بخشی دولتی و حفظ سرمایه‌گذاری بخش خصوصی تکامل یافت. بدین ترتیب قسمت اعظم کارخانه‌های دولتی به مردم فروخته شد، و آن قسمت از این کارخانه‌ها نیز که در اختیار سازمان گسترش و نوسازی صنایع ایران قرار گرفته است در حال نوسازی است تا سهام آنها در اجرای اصل سیزدهم انقلاب به عموم عرضه گردد.

اصول ششم و هفتم و هشتم انقلاب که فعالیت سپاهیان انقلاب را در سه زمینه دانش و بهداشت و آبادانی شامل می‌شود نیز تا حد زیادی با اصل اصلاحات ارضی مربوط است، زیرا اجرای برنامه‌های کار این سپاهیان (که بعداً به صورت مشروحتر بدانها اشاره می‌شود) نقش بسیار مؤثر و سازنده‌ای در بهسازی روستاها و تعمیم بهداشت در آنها و سوادآموزی و پرورش فکری روستاییان و کشاورزان دارد. اجرای برنامه‌های بررسی آفات و بیماریهای گیاهی و برنامه‌های دامپروری و دامپزشکی و غیره نیز سهم مهمی در بالا رفتن سطح زندگی کشاورزان و روستاییان ایران داشته است و دارد.

طبق آمارهای دولتی، رشد مداوم و مستند تولیدات کشاورزی ایران در دوران پانزده ساله اجرای برنامه‌های اصلاحات ارضی تا به امروز از حد متوسط ۵٪ در سال بیشتر بوده است، و با بررسیهایی که برای مشخص کردن قطب‌های کشاورزی مکانیزه انجام می‌گیرد به حفظ این آهنگ کمک خواهد شد.



منابع طبیعی

اصول دوم و دهم انقلاب، ناظر بر ملی شدن جنگلها و مراتع و آبهای ایران است. این ملی شدن نتیجه منطقی این برداشت فلسفی است که عوامل ثروتی که ابتکار و زحمت انسان در ایجاد آنها سهمی نداشته است نباید در استفاده انحصاری افراد معینی قرار گیرند. بلکه باید سرمایه مشترک همه افراد ملت محسوب شوند و بهره برداری از آنها نیز به نفع تمام مملکت انجام گیرد. بر این اساس، جنگلهای کشور که آنها را «معادن طلای سبز» لقب داده اند، و مراتع، و اندکی بعد منابع آب کشور، ملی اعلام شدند و همراه با این اعلام برنامه های وسیعی در مورد هر کدام از آنها تنظیم گردید و به مورد اجرا درآمد. در حدود ۱۲۰ میلیون هکتار جنگلها و مراتع کشور به منظور بهره برداری ملی در اختیار دولت قرار گرفت و این بهره برداری بر اساس طرحهای عملی و منطبق با موازین اقتصادی آغاز شد. به موازات این امر، در مساحتی معادل ۲۸۰۰۰ هکتار اقدام به ایجاد جنگلهای مصنوعی شد و بیش از ۵۰۰۰ هکتار فضای سبز در اطراف شهرهای بزرگ ایجاد گردید و پارکهای جنگلی متعددی در مناطق مختلف کشور به وجود آمد. برنامه های وسیعی در مورد احیاء منابع جنگلی و حفاظت خاک و مهار کردن شنهای روان و جلوگیری از پرشدن مخازن سدها و ممانعت از پیشرفت کویر و سیل عقب راندن آن از راه نهال کاری کویری مورد اجرا قرار گرفت.

برنامه های مشابهی در مورد مراتع و چراگاههای کشور و به کار گرفتن شیوه های نوین پیشرفته مرتع داری از طریق مطالعه و شناخت منابع گیاهی، پژوهش های اقلیمی، گردآوری نمونه های نباتی و بررسی تولید بالقوه مراتع موجود طرح و اجرا شد. اجرای این دو رشته برنامه مستلزم تربیت کادر متخصص ورزیده و تأسیس مؤسسات تحقیقاتی ویژه و تجهیز دستگاههای اجرایی از نظر نیروی علمی و فنی بود که همه آنها تاکنون نتایج رضایت بخشی داشته است. نیروی محافظ منابع طبیعی (جنگلها و مراتع کشور) اکنون متجاوز از ۴۰۰۰ نفر است.

آخرین آمار رسمی حاکی است که تا پایان سال ۲۵۳۵ طرحهای جنگلداری ۶۱۵۰۰۰ هکتار از ۱۳۰۰۰۰۰ هکتار جنگلهای قابل بهره برداری شمال کشور را شامل شده است. کلیه عملیات بهره برداری و حفاظت و حمایت از جنگلها و مراتع کشور زیر مراقبت و نظارت مستقیم دولت انجام می شود. همچنین این آمار نشان می دهد که تا آخر سال گذشته نزدیک ۳۹۰۰۰ هکتار در کشور جنگل کاری شده و در زمینه تثبیت شنهای روان مساحتی بالغ بر ۸۰۰۰۰۰ هکتار مورد نهال کاری و بندر کاری قرار گرفته است. علاوه بر میلیونها نهالی که تاکنون کاشته شده است، در ظرف چند سال آینده متجاوز از ۵۰ میلیون نهال تازه کشت خواهد شد و برای جبران درختهایی که به منظور تأمین بیش از یک میلیون متر مکعب چوب و دویست هزار تن ذغال مورد نیاز کشور سالانه بریده می شود در بازسازی جنگلها اقدامات کافی



انجام خواهد گرفت.

با بودن تقریباً ۱۲۰ میلیون هکتار جنگل و مرتع در اختیار دولت، علاوه بر فراهم شدن امکانات اجرای برنامه‌های عمرانی و ایجاد یا احیاء جنگلها و پارکها، اراضی زیادی نیز به صورت بلاعوض برای ایجاد بیمارستانها، درمانگاهها، آموزشگاهها، راههای ارتباطی و مواصلاتی، ورزشگاهها، اردوگاههای جهانگردی، پلازها و شهرکها، در اختیار سازمان‌های دولتی و خصوصی و شهرداریها گذاشته شده است.

منبع دیگری از ثروت طبیعی مملکت که طبق اصول انقلاب ملی اعلام شد، آبهای کشور بود. این اعلام بر اساس اصل دهم انقلاب در مردادماه ۲۵۲۷ انجام گرفت و به موجب آن کلیه آبهای دریاچه‌ها و رودخانه‌ها و نهرها و جویبارها و دره‌ها و برکه‌ها و چشمه‌ها و آبهای معدنی و آبهای زیرزمینی، ثروت ملی به شمار آمد.

مسئله آب از آغاز تاریخ ایران یکی از مسائل حیاتی و اساسی این سرزمین و یکی از مهمترین عوامل محدودکننده توسعه اقتصادی بوده است. به طوری که نه فقط این عامل بر اقتصاد ملی اثر گذاشته بلکه تمام بافت تمدن و فرهنگ ایرانی تحت تأثیر آن قرار گرفته است. بسیاری از معتقدات مذهبی و اندیشه‌های فلسفی ایران کهن و بسیاری از سنن و موارث ملی



ما از مبارزه‌ای سرچشمه می‌گیرد که تقریباً به طور دائم میان مردم این سرزمین با خشکسالی و کم‌آبی در جریان است، و ضرورت بایمردی در این مبارزه ارزشهای و بزره‌ای را برای خصایص و اندیشه‌های معینی به وجود آورده است. نقش آب در زندگی و در اقتصاد ملت ایران به قدری حیاتی است که داریوش، شاهنشاه هخامنشی، در سنگنوشته معروف خود خشکسالی را همراه با دشمن و دروغ یکی از سه‌لای بزرگی می‌شمارد که می‌باید خداوند کشورش را از آنها در امان دارد.

در چنین شرایطی، که با توجه به توسعه فوق‌العاده کشاورزی و صنعت ایران و در عین حال افزایش استفاده افراد از آب بر اثر پیشرفت‌های اقتصادی و بهداشتی، ضرورت حفظ هر قطره آب در کشور هر روز بیشتر احساس می‌شود، قسمت مهمی از آبهای مملکت بدون آنکه مورد استفاده قرار گیرد به هدر می‌رود. و از آن بدتر گاه از این راه مردابیایی به وجود می‌آید که پرورشگاه پشه مالاریا و عوامل بیماریهای عفونی دیگر بود. با اعلام و اجرای اصل دهم انقلاب، در حل این مسئله دیرینه نیز مانند موارد دیگر به صورتی اصولی و قاطع اقدام گردید.

شاید ذکر چند رقم کلی برای توجه به اهمیت حیاتی اشتراک و همکاری کامل ملی در جلوگیری از هدر رفتن حتی یک قطره آب لازم باشد. مقداری کل ریزش‌های جوی در ایران بسته به خشکسالی یا فراوانی باران در سالهای مختلف، بین ۲۸۰ تا ۵۲۰ میلیارد مترمکعب در سال است که متوسط سالانه آن ۳۷۸



میلیارد مترمکعب می‌شود. با توجه به مساحت کشور این مقدار بطور متوسط معادل ۲۳۱ میلیمتر بارندگی سالانه است. و این رقم در مقایسه با حد متوسط بارندگی سالانه کره زمین که ۸۶۰ میلیمتر است از یک سو این حد نیز کمتر است.

از آبهای حاصل از نزولات آسمانی، ۲۷۵ میلیارد مترمکعب یعنی حدود ۷۳٪ آنها از طریق جنگلها و مراتع و دیمزارهای کشور به مصرف می‌رسد. و ۲۷٪ بقیه که معادل ۱۰۳ میلیارد متر مکعب می‌شود به صورت منابع آب سطحی (رودخانه‌ها) و منابع زیرزمینی در دسترس افراد قرار می‌گیرد. در وضع موجود معادل ۶۶۸ میلیارد مترمکعب در سال برای تأمین ۲۶۲ میلیارد مترمکعب مصارف مفید شهری و صنعتی و کشاورزی از منابع موجود برداشت می‌شود. و حدود ۷۶۸ میلیارد مترمکعب شامل مفادیر آب برگشتی و منابع استفاده نشده به صورت جریانهای سطحی و زیرزمینی به طرف دریای خزر و خلیج فارس و حوضچه‌های داخلی و خارجی جریان می‌یابد و از دسترس خارج می‌گردد.

مهمترین مشکلات طبیعی در امر آبیاری ایران، گذشته از کمی میزان نزولات جوی عبارتند از: توزیع نامتناسب زمانی و مکانی این ریزشها، بالا بودن تبخیر بر اثر زیادی تعداد روزهای آفتابی و وزش بادهای موسمی، نامناسب بودن وضع زمین، شور شدن آبهای شیرین در نتیجه عبور آنها از خاکها و طبقات نمکی، فاصله زیاد منابع آب از محلهای مصرف. از این گذشته



مشکلات انسانی نیز در امر بهره‌برداری صحیح از منابع آب وجود دارد که مهمترین آنها هدر رفتن آب در کشاورزی سنتی، کمبود آمار و اطلاعات، زیادی وسعت کشور، و کمبود کادر ورزیده و متخصص است.

در اصل دهم انقلاب ایران گسله جنبه‌های اقتصادی، کشاورزی، امکانات علمی توسعه امور آبادانی، جلوگیری از سودجویی خصوصی در مورد این ماده حیاتی، و اعمال مدیریت صحیح در اداره و حل مسائل و مشکلات مربوط به آن مورد توجه قرار گرفت. آبهای سطحی رودخانه‌ها و دشتهای عمده آبرفتی کشور، از نظر شناسایی آبهای زیرزمینی بررسی شد. به علاوه از شش سال پیش درباره امکان استفاده از آبهای موجود در تشکیلات آهکی زیرزمینی تحقیقات وسیعی انجام گرفته که به نتایج رضایت بخش منجر شده است.

در جهت مهار کردن آبهای سطحی، هشت سد ساخته شده و بدین ترتیب با احتساب پنج سدی که بعد از ۲۸ امرداد ۱۳۱۲ ساخته شده بود تعداد سدهای مخزنی ایران به ۱۳ رسیده است. با احداث این سدها و شبکه‌های نوین آبیاری که در پایین دست آنها ساخته شد، کشاورزی نوین پایه‌گذاری گردید و کشاورزی سنتی در زمینهای زیر کشت پایین این سدها به صورت کشاورزی جدید درآمد. و اراضی تازه‌ای به زیر کشت رفت. این ۱۳ سد با ظرفیت تقریبی ۱۳ میلیارد مترمکعب می‌توانند در حدود ۸۰۰،۰۰۰ هکتار زمین را به طور منظم آبیاری کنند که نزدیک به نیمی از آن



اراضی زیر کشت قبلی است که با روشهای سنتی و به طور نامنظم آبیاری می شد. و نیم دیگر زمینهایی است که تازه به زیر کشت می رود. این سدها علاوه بر تأمین آب قادرند ۱۸۰۴۰۰۰ کیلووات برق تولید کنند. پنج سد مخزنی دیگر هم اکنون در دست ساختمان است که با احداث و تکمیل آنها ۱۲۷۰۰۰ هکتار زمین به طور منظم آبیاری خواهد شد و ۹۷۰۰۰ کیلووات به قدرت برق آبی کشور افزوده خواهد گشت. ساختمان چهار سد دیگر نیز در دست مطالعه است. لازم به تذکر است که به منظور انحراف آب به داخل زمینها در سطحی بالاتر از سطح رودخانه ها، تاکنون ۲۸ سد انحرافی ساخته شده است.

با توجه به افزایش جمعیت ایران و توسعه اقتصادی و اجتماعی کشور، استفاده صحیح از منابع آب طبعاً روز به روز اهمیت حیاتی تری پیدا می کند. فعالیتهای وسیع کشاورزی که نتیجه منطقی اصلاحات ارضی و نظام جدید کشاورزی ایران است، و ایجاد صنایع ذوب آهن و پتروشیمی و توسعه صنعت برق، نیاز روزافزون به آب و ارزش همه جانبه آن را در برنامه های توسعه اقتصادی و اجتماعی محسوس تر کرده است. به خصوص با توجه به اینکه از منابع آب و سدهای ایران می توان در حدود ۵۰ میلیارد کیلووات ساعت انرژی برق تهیه کرد.

بر اساس مطالعاتی که در قالب برنامه جامع آب کشور انجام شده است، با امکانات توسعه سطح زیر کشت کشور در ارتباط با بهره برداری بیشتر از منابع آب در دوران بیست ساله آینده



(مشروط بر آنکه طرحهای پیش بینی شده به موقع به مرحله اجرا گذارده شوند). سطح زیر کشت آبی از ۳۷ میلیون هکتار در وضع موجود افزایش فراوان خواهد یافت و امکان آن هست که تا ۱۵ میلیون هکتار آبیاری شود.

اگرچه در مجموع، منابع موجود آب کشور در مقایسه با نیازهای فعلی و آینده مقدار قابل ملاحظه ای است. ولی نکته ای که از نظر توسعه آینده سطح زیر کشت آبی کشور حایز اهمیت است توزیع نامتناسب مکانی منابع آب و خاک است. زیرا در پاره ای مناطق منابع آب در مقایسه با سطح قابل کشت بیش از نیازها بوده و در مناطق دیگر کمبودهایی وجود دارد. هر چند با اجرای طرحهای انتقال آب از یک حوضه به یک حوضه دیگر تا حدودی کمبود منابع جبران خواهد شد، ولی در بیشتر موارد به علت فواصل زیاد انتقال و موانع طبیعی، اجرای طرحهای انتقال بین حوضه ای از نظر فنی و اقتصادی امکان پذیر نخواهد بود. به هر حال تعیین حد نهایی توسعه سطح زیر کشت آبی کشور باید بر مبنای بررسی چگونگی توزیع آب و خاک نسبت به هم انجام گیرد، و این بررسی هم اکنون در جریان است.



مسئله آب تا حد زیادی با موضوع برق نیز مربوط است. زیرا سدهای مختلف از منابع اساسی تهیه برق آبی هستند. با ایجاد یک شبکه پیوسته برای انتقال نیرو از مراکز عمده تولید



به مراکز عمده مصرف به نسبت نیازمندیهای هر منطقه نیروی لازم تأمین خواهد شد.

برای انتقال نیروی برق تولیدشده در نیروگاههای بزرگ حرارتی و نیروگاههای برق آبی به مراکز عمده کشور به وسیله شبکه سراسری برق و با خطوط انتقال فشار قوی و فوق فشار قوی، در حال حاضر مراکز تولید و مصرف در استانها و مناطق تهران، خوزستان، غرب کشور، مازندران، گیلان و آذربایجان به هم متصل شده اند. خطوط انتقال منطقه ای جنوب شرقی و خراسان نیز مورد بهره برداری است، و انتظار می رود تا پایان برنامه ششم عمرانی کلیه مراکز عمده تولید و مصرف به هم اتصال یابند. ظرفیت کل نیروگاههای نصب شده کشور که در آغاز انقلاب ۸۵۰ مگاوات بود، در حال حاضر به بیش از ۷۵۰۰ مگاوات و مقدار تولید کل آنها در همین مدت از ۲۳۳۸ میلیون کیلووات ساعت به بیش از ۲۰ میلیارد کیلووات ساعت رسیده است. تولید سرانه برق که در آخر برنامه سوم عمرانی ۱۵۴ کیلووات ساعت بود در پایان برنامه ششم به حدود ۱۵۰۰ کیلووات ساعت بالغ خواهد شد.

به تدریج که نیروگاههای بزرگ در سراسر کشور ایجاد شوند، با توجه به وسعت مملکت و فواصل زیاد شهرها با مراکز تولید، طرح خطوط انتقال با ولتاژهای خیلی زیاد ضرورت می یابد. در این مورد بهره برداری از خطوط انتقال نیروی برق ۴۰۰ کیلوولتی آغاز شده است، و پیش بینی شده است که مطالعات لازم

برای استفاده از خطوط انتقال ۷۵۰ کیلوولتی و خطوط انتقال جریان مستقیم نیز انجام گیرد.

در عین حال، با توجه به پایان پذیری منابع فسیلی (که نفت مهمترین آنهاست) و امکانات کاربرد انحصاری این منابع در صنایع پتروشیمی، برنامه درازمدت انرژی کشور طرح ریزی شده است. در این برنامه به منظور صرفه جویی در مصرف منابع فسیلی نقش مهمی برای انرژی هسته ای در الگوی انرژی کشور در نظر گرفته شده و به علاوه استفاده از انرژی سدها و پمپهای ذخیره ای و سایر انواع انرژیهای نو شناخته از قبیل انرژی خورشید و ژئوترمال و انرژی باد و جزرومد دریا و هیدروژن و غیره مورد تأکید خاص واقع شده است.

با در نظر گرفتن ارزش واقعی نفت و موقعیت آتی آن در بازارهای جهان، در برنامه ریزی تولید برق در نظر گرفته شده است که با استفاده از انرژی هسته ای نسبت به نصب و بهره برداری از نیروگاههای اتمی و نیز از کلیه امکانات و ظرفیتهای قابل حصول انرژی آبی رودخانه های کشور بویژه رود کارون حداکثر استفاده برای تولید برق به عمل آید. در حال حاضر دو نیروگاه برق اتمی توسط سازمان انرژی اتمی ایران در دست ساختمان است که بهره برداری از آنها با ظرفیت ۲۴۰۰ مگاوات تا چند سال دیگر آغاز خواهد شد، و مقدمات ایجاد چند نیروگاه اتمی دیگر نیز فراهم شده است.



امور کار و کارگری

دو اصل چهارم و سیزدهم انقلاب مربوط به امور کار و کارگری و واحدهای صنعتی و تولیدی کشور است. این دو اصل، مانند اصل اصلاحات ارضی و دیگر اصول مربوط بدان از ارکان انقلاب ایران به شمار می‌رود.

اعلام و اجرای اصل چهارم یعنی سهم کردن کارگران در منافع کارگاههای صنعتی و تولیدی سرآغاز عصر تازه‌ای در فکرو کار و صنعت در ایران بود. اجرای قانون سهم کردن کارگران در منافع کارگاههای تولیدی و صنعتی با استقرار نظام منطقی در روابط کارگر و کارفرما زمینه مساعدی برای ایجاد واحدهای تولیدی و صنعتی بزرگ ایجاد کرد. با گشایش کارخانه‌های عظیم ذوب‌آهن و ابزار ماشین و آلومینیوم و تراکتورسازی و مجتمع‌های پتروشیمی و دیگر صنایع بزرگ، نیروی شاغل در بخش صنعت از مرز یک میلیون نفر گذشت. همچنین افزایش شایان توجهی در تعداد مهندسان و تکنسین‌ها و کارگران ماهر حاصل شد.

در شرایط تازه، طبق قانونی، از کارفرمایان واحدهای تولیدی و صنعتی خواسته شد که پیمانهای جامع با کارگران با توجه به دستمزد، تولید، انگیزه کار و عوامل مختلف دیگر امضاء کنند. بر اساس پیمانهای دسته‌جمعی مربوط به سهم شدن کارگران در منافع کارگاهها که بر پایه بهره‌وری منعقد شده است.



روشهای افزایش تولید و کاهش ضایعات و توجه به بهره‌وری کارگران ملاک عمل قرار گرفته و حق‌السهم کارگران به نسبت مشارکت و میزان کارایی آنان در فعالیتهای تولیدی کارگاه مربوطه پرداخت شده است. نتایج در سال گذشته ۵۳۰۰۰ نفر از کارگران بخش دولتی و بخش خصوصی، با دریافت حدود ۱۲ میلیارد ریال در منافع کارگاههای صنعتی و تولیدی سهم شده‌اند. رقم کلی سودویژه‌ای که به کارگران کشور پرداخت شده، در طول ۱۴ سال ۱۲۸ برابر شده است.

سیاست کار بر سه اصل کلی مبتنی است:

۱- سیاست اشتغال، با این هدف که هر کارگر ایرانی اولاً بتواند از یک شغل مولد برخوردار شود، ثانیاً از یک حمایت منطقی در زمینه ثبات شغلی بهره‌مند باشد، بدین معنی که در مقابل از دست دادن کار تأمین کافی داشته باشد و در صورتی که کار خود را به علتی از دست بدهد تا سرحد امکان وسایل ادامه کار برای وی در شغل دیگری فراهم گردد. به همین منظور شبکه وسیع مراکز کاریابی و اشتغال ایجاد شده است که تعداد آنها اکنون به یکصد مرکز رسیده است و تا پایان برنامه عمرانی ششم این رقم به ۲۵۰ بالغ خواهد شد. در صورتیکه با همه اینها موردی پیش بیاید که کارگر بدون تقصیر و به طور غیرارادی برای مدتی بیکار بماند، بیمه بیکاری از او حمایت خواهد کرد.

۲- سیاست مزد که بر اساس آن حداقل مزد کارگر ساده با توجه به نیازهای ضروری و هزینه زندگی برای مناطق و صنایع



مختلف کشور هر سال یکبار تعیین می‌شود. به علاوه یک نظام مزدی در کارگاهها بر اساس وظایف و ارزش هر شغل و شرایط احراز آن برقرار می‌گردد. نظام طبقه‌بندی مشاغل در کارگاهها ماهیت اجباری دارد و از این نظر یک ابتکار خاص و جالب در سیاست مزد است.

۳- سیاست بهره‌وری، که به موجب آن عامل بهره‌وری بیش از پیش در تعیین یا افزایش مزد کارگران مورد نظر قرار می‌گیرد و کوشش می‌شود که بین این دو رابطه مستقیم برقرار گردد، زیرا پیشرفت اقتصادی ایران ایجاب می‌کند که صنایع ما از نظر بهره‌وری در سطح رقابت با کشورهای پیشرفته صنعتی قرار گیرند. از طرف دیگر افزایش بهره‌وری کارگران به ازدیاد درآمد و ارتقاء سطح زندگی آنان کمک می‌کند. بررسی انگیزه‌های افزایش بهره‌وری نزد کارگران نشان داده است که یکی از مهمترین این انگیزه‌ها ایجاد ارتباط بین مزد و بهره‌وری است. بدین معنی که پرداخت دستمزد بر حسب نتایج کار صورت گیرد و در نتیجه با افزایش بهره‌وری کارگر دستمزد وی نیز افزایش یابد. در عین حال فرصتهایی که برای کارگران ایرانی در زمینه آموزش حرفه‌ای و افزایش مهارت فراهم شده است امکان ارتقاء کارگر را از یک طبقه شغلی به طبقه شغلی بالاتر و در نتیجه افزایش دستمزد وی را تأمین می‌کند. آموزش حرفه‌ای کوتاه‌مدت، در چهارچوب اصل دوازدهم انقلاب یعنی انقلاب آموزشی انجام می‌گیرد، و هدف کلی آن تجهیز منابع نیروی کار و رفع کمبود

کارگر ماهر و نیمه‌ماهر در کشور است. جوانانی که بی‌داشتن تخصص یا بدون اتمام تحصیلات حرفه‌ای وارد بازار کار می‌شوند، و کارگران شاغل برای فرا گرفتن تخصصهای مورد نیاز و افزایش مهارت، و کارگرانی که به منظور تغییر رشته کار خود لزوماً باید مهارتهای جدید کسب کنند، افرادی هستند که از این کارآموزی برخوردار می‌شوند.

در تمام این موارد حق افراد نسبت به آموزش و ایجاد این فرصت برای آنان که در هر وضع و شرایطی بتوانند از این حق استفاده کنند در نظر گرفته شده است. جوانانی که فرصت برخورداری از هیچ نوع آموزش حرفه‌ای را نداشته باشند می‌توانند با استفاده از این حقی که به آنان داده شده است در مراکز کارآموزی، مهارتی را که برای آن استعداد دارند فراگیرند. کارگرانی که دارای مهارت هستند نیز برای ارتقاء به مقام و رتبه‌ای بالاتر در کارگاه خود می‌توانند در مراکز کارآموزی برای افزایش مهارت خویش تحت آموزش قرار گیرند. اگر در برخی از صنایع نیروی کار اضافی و در بخشهای دیگر کمبود نیروی کار وجود داشته باشد، کارگران اضافی با فراگرفتن مهارتهای مورد نیاز در بخشهای اخیر می‌توانند مجدداً به کار مشغول شوند. عامل بسیار مهمی که در همه این موارد دخالت دارد، و مستقیماً در تنظیم و تدوین قراردادهای دسته‌جمعی سهیم شدن کارگران در سود کارخانه‌ها مؤثر است، گفت‌وگوشود مستمر در کارخانه‌ها و کارگاهها است. با این گفت‌وگوها کارگر بخوبی

می‌داند که در کارخانه او چه می‌گذرد، و از آنچه در سایر کارخانه‌ها و در محیط کار می‌گذرد نیز آگاه است، زیرا بدون چنین آگاهی نمی‌تواند در امر بستن قراردادها و دریافت ۲۰٪ سود اظهار نظر کند. اکنون نیز که در شرایط جدید خود او صاحب سهم کارخانه می‌شود، به علت تشکیل مجمع عمومی صاحبان سهام و توضیحاتی که باید در این مجمع داده شود بر جریان کار اطلاع می‌یابد و می‌تواند به طور مستقیم یا غیرمستقیم درباره آن اظهار نظر کند. در عین حال وزارت کار طبق وظایف خود با کارگران به طور دائم تماس دارد، یعنی بین کارگر و دولت گفت‌وگو و شنود منظم برقرار است.

همه این مقررات و ضوابط، متکی بر اصل حسن رابطه میان دو عامل اصلی تولید یعنی کار و سرمایه است که شرط تحقق آن ایجاد محیطی سرشار از صداقت و اعتماد و همکاری است. بر همین اساس بود که مقررات سهم کردن کارگران در منافع کارگاههای صنعتی و تولیدی بر پایه حفظ و حمایت از سرمایه و در عین حال بر پایه حفظ و حمایت از نیروی کار و مشارکت آنان در دستاوردهای کارشان استوار گردید. چنین حمایتی در عین حال با برقراری ضوابط صحیح اقتصاد صنعتی محیط سالمی برای گسترش صنایع فراهم کرد و در نتیجه، تحقق این اصل از انقلاب به صورت انگیزه همکاری کارفرما و کارگر در راه تولید بیشتر و بهتر و در عین حال اهرم استواری برای توزیع عادلانه سود این تلاش مشترک در آمد.

با همه اینها، کوشش انقلابی در زمینه کار، و مشارکت کارگران و در عین حال کشاورزان و سایر مردم کشور در دستاوردهای توسعه اقتصادی و اجتماعی مملکت، در اجرای اصل چهارم انقلاب خلاصه نشد، زیرا در دو سال پیش اصل دیگری به عنوان سیزدهمین اصل انقلاب اعلام شد که گسترش مالکیت واحدهای صنعتی و تولیدی نام داشت، و مسلماً اعلام این اصل نقطه عطفی در تحول صنعتی کشور و عامل اساسی یک دگرگونی عمیق در روابط اقتصادی و اجتماعی ملی بود. مشارکت کارگران و دیگر مردم در سرمایه واحدهای تولیدی بزرگ بخش خصوصی و کارخانههای بخش دولتی، که حاصل اجرای این اصل انقلاب و یکی از پدیدههای اقتصادی بی سابقه و بی نظیر جهان است، نه فقط باعث توزیع عادلانه تر درآمد می‌شود و فضای کار و روابط کارگر و کارفرما را با تفاهم و همکاری بیشتری درمی آمیزد، بلکه باعث می‌شود که کارگر ایرانی دیگر خود را فقط عامل مولد ثروت محسوب نکند، بلکه در عین حال مالکیت قسمتی از واحدهای تولیدی مملکت را نیز داشته باشد. بدین ترتیب صنایع ایران با به کار گرفتن سرمایه‌ها و پس اندازهای کوچک و نیز با بهره‌گیری از علاقمندی عمومی به صنایع ملی، و همبستگی کارگر و کارفرما، از تمامی تلاشها و استعدادها در امر افزایش سطح تولید و بالا بردن مرغوبیت کالا و در نتیجه اعتلای قابلیت رقابت مصنوعات کشور بهره‌مند خواهند شد.



انگیزه اعلام این اصل، توجه بدین واقعیت بود که پیشرفت سریع کشور در راه صنعتی شدن، و سود بخشی فراوان سرمایه گذاری در واحدهای تولیدی و صنعتی که با تشویق و کمک دولت برای این نوع سرمایه گذاریها همراه بود، به تدریج راه برای پیدایش نوعی «فتودالیزم صنعتی» می گشود، که طبعاً نمی بایست جانشین «فتودالیزم ارضی» ملغی شده گردد. از طرف دیگر، اصل اقتصاد دموکراتیک به عنوان زیربنای اقتصادی انقلاب، ایجاب می کرد که هیچ گونه عامل استثمار در اقتصاد ایران دخالت نداشته باشد، خواه این استثمار به وسیله شخص یا به وسیله دولت و یا توسط دسته ای که مدافع یک اقلیت یا یکی از طبقات خاص اجتماع باشد انجام پذیرد، این احتمالی بود که با وضع اصل سیزدهم انقلاب به موقع راه بر آن بسته شد.

انگیزه دیگر اعلام این اصل، تسریع در پیشرفت صنعتی کشور از طریق بالا بردن تولید و بهره وری و افزایش میزان اشتغال و افزایش سطح درآمد ملی است. در این زمینه ارتقاء سطح درآمد کارگران و کشاورزان که سهم حیاتی در پیشرفت اقتصادی کشور به عهده دارند مورد تأکید خاص است، ولی البته این تأکید مابین توجه به بالا رفتن سطح زندگی سایر طبقات نیست. بر این مبنا، برای از بین بردن فواصل نامعقول درآمدها در بخش صنعت و پیشگیری از زیانهای ناشی از ایجاد «فتودالیزم صنعتی» که شرایط بالقوه آن از طریق تمرکز و تجمع سرمایه در واحدهای صنعتی فراهم می شود، و نیز به منظور ایجاد رابطه ای معقول و

عادلانه بین عوامل تولید که ضامن تداوم رشد صنعتی کشور است، فرمان گسترش مالکیت واحدهای تولیدی صادر شد و برای اجرای آن قانون لازم به تصویب قوه مقننه رسید. به موجب این قانون و آیین نامه اجرایی آن کلیه واحدهای صنعتی و تولیدی کشور که پنج سال از تاریخ بهره برداری آنها گذشته باشد مکلفند سهام خود را در درجه اول به کارگران و کارکنان خویش و سپس به کارگران و کارمندان دیگر واحدهای تولیدی و کشاورزان و سایر مردم برای فروش عرضه کنند، به طوری که تا پایان مهرماه ۱۳۳۷ معادل ۹۹٪ سهام متعلق به دولت در واحدهای بخش دولتی (به استثنای صنایع مادر و بعضی از صنایع دیگر که طبق تشخیص دولت تمام یا قسمتی از آنها در دست دولت باقی خواهد ماند)، و ۴۹٪ سهام واحدهای بخش خصوصی بر اساس ضوابطی که به وسیله شورای گسترش مالکیت واحدهای تولیدی تعیین می شود، در اختیار مردم قرار گیرد. حفظ یک درصد سهام واحدهای بخش دولتی از طرف دولت فقط بدین منظور است که مدیریت دولت در گردش کار این واحدها محفوظ بماند. عرضه ۴۹٪ سهام در واحدهای بخش خصوصی نیز بر این اساس پیش بینی شده است که کسانی که برای ایجاد این واحدها سرمایه گذاری کرده و آنها را تا مرحله سودبخشی پیش برده اند همچنان اکثریت سهام آنها را در اختیار داشته باشند، تا در کادر مدیریت این واحدها پس از فروش سهام آنها مشکلی پیش نیاید. البته صاحبان سهام اکثریت مدیران لایق انتخاب خواهند کرد.



اجرای این اصل طبعاً در امر توزیع عادلانه تر درآمدها و توسعه مشارکت عمومی در فعالیتهای اقتصادی تأثیر قاطع دارد. عرضه سهام واحدهای تولیدی به کارگران، آنان را مستقیماً در نتایج کوششهایشان سهیم می‌کند و افزایش تولید و بهبود در کیفیت آن را نیز به همراه می‌آورد. از طرف دیگر مشارکت کشاورزان در این امر که از طریق شرکتهای تعاونی روستایی و شرکتهای سهامی زراعی، یا مستقلاً صورت می‌گیرد، موجب پیدایش ارتباط مستقیم و سازنده بین فعالیتهای کشاورزی و صنعتی می‌شود.

در اجرای این اصل از انقلاب، تاکنون سهام ۱۵۳ واحد تولیدی کشور که قبل از اجرای قانون گسترش مالکیت واحدهای تولیدی در اختیار تعداد محدودی سهامدار عمده بود، در اختیار بیش از ۱۶۳۰۰۰ کارگر و کشاورز قرار گرفته است، و پیش‌بینی می‌شود که تا پایان مهرماه ۲۵۳۷، روبهم ۳۲۰ واحد تولیدی بزرگ ۴۹٪ سهام خود را به ارزش تقریبی ۱۷۰ میلیارد ریال به کارگران و سایرین عرضه کنند. این مشارکت غالباً به کمک وامهایی که دولت به آنها می‌دهد عملی می‌شود. بدین ترتیب که کارگرانی که بیش از یک سال در یک واحد تولیدی مشمول قانون کار به کار مشغول بوده‌اند می‌توانند با اعتباری که سازمان مالی گسترش واحدهای تولیدی در اختیار آنها قرار می‌دهد تا حداکثر پانصدهزار ریال از سهام واحدهای تولیدی مذکور و یا هر واحد تولیدی مشمول قانون را خریداری نمایند. بازپرداخت این



اعتبار بایستی حداکثر ظرف ده سال از محل سود سهام بر طبق ضوابط مشخص انجام گیرد. و البته این بسدهی در هر موقع می‌تواند به صورت یکجا پرداخت شود. پیش‌بینی شده است که کارخانجات بتوانند از همان روز اول ۴۹٪ سهام را عرضه کنند. بدین ترتیب که دولت آنها را از کارخانه خریداری کند و سپس با همان شرایط کارخانه به کارگرواگذار نماید.

چنین مشارکتی، تحقق ثوری تازه‌ای است میان روش مارکسیسم که هیچ انگیزه جالبی برای خوب کار کردن به کارگر نمی‌دهد، و روش سرمایه‌داری صرف که به علت بهره‌کشی انسان به دست انسان فاقد ارزش اخلاقی است. در سیستم مشارکت مسا، کارگر هم مالک است و هم برای خودش کار می‌کند. سرمایه و ابتکارات خصوصی محترم شمرده می‌شود و در عین حال حقوق انسانی و اجتماعی کارگر نیز مورد حمایت کامل قرار می‌گیرد. وقتی که یک نفر جنبه «کارگر مالک» را داشته باشد، تضادهایی که هریک از این دو جنبه را در صورت مجزا و مستقل آنها در بر می‌گیرد، دیگر انگیزه وجودی نخواهد داشت.

از طرف دیگر شریک‌شدن مردم در سهام کارخانه‌ها، سرمایه‌های تازه‌ای را چه در بخش دولتی و چه در بخش خصوصی بسیج می‌کند، زیرا پولی که هر فرد بابت خرید سهام می‌پردازد به‌طور غیرمستقیم سرمایه‌گذاری مجددی در راه صنعتی کردن کشور است. از این طریق بی‌آنکه امکان پیدایش «غول»ها یا «امپراتوری»های صنعتی باشد، با بخش سهام میان



مردم پول اضافی آنها به صورتی شرافتمندانه و با نتایج مطلوب برای ایجاد صنایع تازه و تولید ثروت‌هایی گردآوری می‌شود که می‌باید حاصل آنها تدریجاً جای درآمد کنونی نفت را بگیرد.

بدین ترتیب شرایط و محیط کار در جامعه کنونی ایران، بر اثر همکاری صمیمانه دولت و کارفرما و کارگر، و اجرای قوانین انقلابی کار و صنعت، از هر زمان دیگر در طول تاریخ کهن ایران مرفعی‌تر و عالی‌تر است. با برخورداری از این شرایط اکنون طبقه کارگر ایرانی نه تنها در داخل جامعه خود از موقعیتی شایسته برخوردار است، بلکه در جامعه جهانی نیز از نظر حقوق و امتیازات قانونی و قوانین مرفعی کار در صفوف مقدم جوامع پیشرفته قرار دارد.

در این زمینه طبعاً توجه به کیفیت کار اهمیت فراوان دارد، زیرا در دنیای امروز یکی از مهمترین وجوه امتیاز و ملاح پیشرفت جوامع درجه ترقی بهره‌وری و مدیریت و کفایت آنها در استفاده از پدیده‌ها و دستاوردهای دانش و تکنولوژی است. برای این کار باید کوشش شود که از نیروی ابتکار و استعداد های فردی کارگران حداکثر استفاده به عمل آید و امکانات لازم برای پرورش شخصیت و دانش آنان چه در محیط کار و چه در خارج از آن به نحو احسن در دسترس ایشان گذاشته شود. برای تأمین این منظور، طرح جدید قانون کار که با توجه

به آخرین تحولات اقتصادی و اجتماعی کشور تهیه شده، شرایط کار کارگران را در بیشتر زمینه‌ها مورد تجدید نظر قرار داده و ضوابطی تازه برای آن در نظر گرفته است که با مقتضیات و نیازهای آینده ایران سازگارتر خواهد بود. از طرف دیگر در مورد بیمه‌های کارگری و امور رفاهی و اجتماعی و ورزش و تربیت بدنی کارگران و خانواده‌های آنان اقدامات وسیعی در جریان است. هزاران کودک این خانواده‌ها در شیرخوارگاه‌ها مراقبت می‌شوند، و در عین حال اندرزگاه‌های خاصی آنها را در مورد امور خانواده و بهداشت و آموزش راهنمایی می‌کنند و بدانان مهارت‌های گوناگون از قبیل کارهای دستی و دوزندگی و آشپزی و غیره می‌آموزند. تعاونیهای مصرف مواد غذایی و دیگر کالاهای مورد نیاز را با قیمت‌های نازلتر در دسترس آنان می‌گذارند. تعاونیهای اعتبار و مسکن نیز نیازمندیهای آنان را از این حیث تأمین می‌کنند و به خصوص بانک رفاه کارگران برای تهیه مسکن و دیگر امور ضروری بدانان وام کم بهره می‌پردازد.

در سالهای اخیر در حدود ۲۵۰ باشگاه ورزشی برای کارگران در تهران و شهرستانها ایجاد شده است. دو اردوگاه بزرگ تابستانی در کرانه دریای خزر مورد استفاده ده‌ها هزار کارگر و خانواده‌های آنهاست. ایجاد تدریجی تعداد بیشتری از اردوگاهها و استراحتگاهها در منطق خوش آب و هوا به منظور استفاده بهتر کارگران از مرخصی‌های سالانه، قسمتی از طرحهای در دست اجراست.

تعمیم دموکراسی

پنجمین اصل انقلاب، یعنی اصلاح قانون انتخابات اکنون به طور کامل عملی شده است. اعلام و اجرای این اصل در آغاز انقلاب از نظر تعمیم دموکراسی و تأمین شرکت واقعی مردم در تعیین سرنوشت خودشان اهمیتی اساسی داشت. مهمترین دستاورد این اصل شرکت زنان ایران در انتخابات در شرایط حقوقی کاملاً مساوی با مردان بود. ولی تغییرات مهم دیگر در قوانین انتخاباتی و تدوین قانون، تشکیل انجمن‌های استان و شهرستان و انجمن‌های شهر و ده و قانون نظام صنفی و ایجاد شوراهای آموزش و بهداشتی نیز نتایج دیگری بود که این اصل به طور مستقیم یا غیرمستقیم به همراه آورد.

با اعطای حق رأی به همگان، نظام پارلمانی ایران که تا قبل از انقلاب، پارلمان ایران را عملاً به صورت یک باشگاه خصوصی ثروتمندان و متنفذان درآورده بود، برپایه بسیار وسیعتر و مترقی‌تری استوار گردید. زنان ایران که نقش سازنده آنان در اجتماع امروز ایران نقشی فعال و مثبت و احترام‌انگیز است، از آن پس در تمام شئون حیات ملی شرکت جستند و به مقاماتی چون وزارت، سفارت، نمایندگی مجلسین، استادی دانشگاهها، قضاوت، وکالت دادگستری، شهرداری، مدیریت شرکتها و مقامات حساس متعدد دیگر رسیدند. حتی زنان افسر و درجات پایین‌تر در نیروهای مسلح مشغول کار هستند.

مشارکت ملی در همه امور مملکتی و حکومت مردم بر مردم اکنون در همه سطوح زندگی اجتماعی از پایین‌ترین تا بالاترین سطح تحقق یافته است. مردم ایران آزادانه نمایندگان خود را در تعاونی‌ها، شوراهای ده، خانه‌های انصاف، انجمن‌های شهر و شهرستان و شوراهای داوری انتخاب می‌کنند، و در مرحله بالاتر، یعنی در رأی‌گیری حزبی، و رأی‌گیری برای انتخاب نمایندگان مجلس شورای ملی و مجلس سنا نیز، که برای هر کرسی آنها چندین نفر نامزد معرفی می‌شوند، مستقیماً شرکت دارند. از طرف دیگر در اظهار نظریات خود از راه سازمانهای حزبی و از راه وسایل خبری از آزادی کامل برخوردارند. منطقی‌اً این کاملترین نوع دموکراسی است که می‌تواند وجود داشته باشد.

بررسی تعداد شرکت‌کنندگان در انتخابات پارلمانی و نسبت آنها به کل جمعیت فعال کشور نشان داده است که تعمیم این سیستم دموکراتیک چه تأثیر مثبت و عمیق اجتماعی داشته و تا چه اندازه حس مشارکت عمومی را در امور کشور تقویت کرده است. این نسبت طبق آمار رسمی، در انتخابات ادوار بیست و یکم تا بیست و چهارم قانونگذاری به ترتیب ۲۶٫۴٪ و ۴۱٪ و ۴۴٫۵٪ افزایش نشان می‌دهد. تعداد مطلق آراء که در چهار دوره قبل ۱۶۷۴۴۰۰ بوده در آخرین دوره انتخابات به ۵۱۰۳۶۸۳ بالغ شده است.



برنامه‌های آینده آن ضروری است.

هنگامی که سپاه دانش کار خود را آغاز کرد، در ترکیب جمعیت ایران ۷۰٪ مردم روستایی و ۳۰ درصد شهرنشین بودند. ولی از نظر آموزش و فرهنگ این نسبت وضعی به‌کلی متفرب داشت. بدین معنی که طبق آمار فقط ۲۴٪ از کودکان روستایی که به‌سن تحصیل رسیده بودند امکان رفتن به‌دبستان را داشتند و برای بقیه آنان وسایل و امکانات لازم در این زمینه فراهم نبود. سرشماری سال ۲۵۱۵ نشان می‌داد که تنها ۱۴٫۹٪ جمعیت کشور از ده سال به‌بالا باسواد بودند. در سال آغاز انقلاب، با توجه به‌درصد اطفال لازم‌التعلیم می‌بایست در حدود ۴ میلیون نفر نوآموزان در دبستانهای ایران مشغول تحصیل باشند، در صورتی که طبق آمار فقط ۱٫۷۲۰٫۰۰۰ نفر از آنان به‌تحصیل اشتغال داشتند. بدین ترتیب با همه کوششهایی که در سطح مملکتی انجام می‌گرفت هنوز در حدود ۲٫۳ میلیون نفر کودک لازم‌التعلیم نتوانسته بودند به‌دبستان راه یابند.

از هنگام اجرای اصول انقلاب تلاش پیگیر و منظمی در همه سطوح مملکتی برای گسترش آموزش به سراسر کشور آغاز شد، که فعالیت سپاهیان دانش (که تاکنون شامل ۲۹ دوره سپاه پسران و ۱۸ دوره سپاه دختران بوده و تعداد کلی آنها در سال گذشته از مرز یک‌صدهزار نفر گذشته است)، قسمتی از این برنامه‌های کلی آموزشی مملکت بود. با اجرای این برنامه‌ها، تعداد دانش‌آموزان کشور از آغاز انقلاب تا کنون از حدود ۱٫۵ میلیون نفر به‌حدود

آموزش

به اصل از اصول انقلاب، یعنی اصول ششم و دوازدهم و پانزدهم، ناظر به‌امور آموزشی است. این نشانی گویا از اهمیت خاصی است که انقلاب ایران برای امر آموزش و پرورش قایل است.

نخستین این اصول، اصل ششم است که به‌موجب آن «سپاه دانش» ایران به‌منظور گسترش سوادآموزی در روستاهای کشور به‌وجود آمده است. این سپاه یکی از سپاههای سه‌گانه انقلاب است که شاید نیازی به‌هیچ‌گونه توضیح و تفسیر درباره اهمیت نقش انقلابی آنان در پیشبرد نهضت سازندگی ایران امروز نباشد، زیرا اکنون سالهاست که کار این سپاهیان انقلاب ایران نه‌تنها در داخل کشور ما بلکه در صحنه جهانی نیز به‌صورت حماسه انسانی غرورانگیزی درآمده است. جوانانی که با عنوان پرافتخار سپاهیان انقلاب، دانش و تندرستی و آبادانی را با خود به‌روستاهای دور و نزدیک کشور برده‌اند، از شایسته‌ترین پاسداران آن ارزشهای جاودان ایرانی هستند که زیربنای انقلاب امروز ایران و تمدن بزرگ فردای آن است.

بنابراین، در این مبحث از توضیح در مورد مساهت سپاه دانش (که قبلاً در کتاب انقلاب سفید به‌تفصیل مورد تحلیل قرار گرفته است)، صرف‌نظر می‌کنم و فقط به‌ذکر توضیحاتی می‌پردازم که از نظر تحلیل کلی فعالیتهای آموزشی ایران امروز و



۸٫۵ میلیون نفر رسیده یعنی رشدی معادل ۵۶٪ داشته است. این افزایش به خصوص در سطح آموزش عالی با آهنگی انجام گرفته است که در هیچ کشور دیگر نظیر ندارد.

از نظر تفکیکی، در این فاصله پانزده ساله تعداد کودکان کودکستانها رشدی معادل ۱۳۵۰ درصد، تعداد سوادآموزان مدارس سپاه دانش رشد ۶۹۲ درصد، تعداد دانش آموزان ابتدایی رشد ۵۶۰ درصد، تعداد شاگردان دوره های راهنمایی تحصیلی رشد ۲۶۳ درصد، تعداد دانش آموزان دبیرستانهای عمومی رشد ۳۳۱ درصد، تعداد هنرجویان مدارس فنی و حرفه ای رشد ۱۵۵۰ درصد داشته است. نسبت دانش آموزان ابتدایی در مناطق روستایی به کل دانش آموزان کشور، در این فاصله زمانی از ۳۹٫۴ درصد به ۵۲٫۸ درصد و نسبت اشتغال به تحصیل کودکان شش تا ده ساله از ۴۶٫۴ درصد به ۷۴٫۴ درصد رسیده است. تعداد مدارس کشور نیز در این مدت ۳۲۴ درصد افزایش یافته است.

بررسیهای انجام شده، ادامه منظم این رشد را در همه سطوح برای سالهای آینده پیش بینی می کند، و این واقعیتی است که پاسخگویی بدان سنگین ترین وظیفه دستگاه آموزشی کشور است. طبق برآوردهایی که شده، تعداد محصلین مملکت در سطوح مختلف تحصیلی که اکنون ۹٫۱۲۰٫۰۰۰ نفر است در پایان برنامه عمرانی ششم به ۱۳٫۷۳۰٫۰۰۰ نفر خواهد رسید، منجمله تعداد نوآموزان کودکتانی که در آغاز برنامه پنجم فقط ۴۱۰۰۰ نفر بود، یعنی ۴۳٪ از کل کودکان را در سن ورود به کودکتان



تشکیل می داد، در پایان برنامه ششم ۸۵۵٫۰۰۰ نفر یعنی ۶۸٫۳٪ آنها خواهد بود.

تعداد دانش آموزان دوره ابتدایی که در اولین سال تحصیلی برنامه پنجم ۶۶٫۴٪ از کل کودکان لازم التعلیم شش تا ده ساله کشور بود، در پایان برنامه ششم به ۶۶٫۴۶۰۰۰ نفر یعنی ۹۲٫۳٪ آنها خواهد رسید. در همین مدت تعداد دانش آموزان دوره راهنمایی تحصیلی از ۹۰۶٫۰۰۰ نفر به ۲٫۶۰۵٫۰۰۰ نفر، تعداد دانش آموزان دوره دبیرستانی از ۷۴۷٫۰۰۰ نفر به ۱٫۷۵۲٫۰۰۰ نفر، تعداد هنرجویان مدارس فنی و حرفه ای از ۸۰٫۰۰۰ نفر به ۵۵۰٫۰۰۰ نفر و تعداد فارغ التحصیلان دبیرستان از ۸۱٫۰۰۰ نفر به ۳۱۰٫۰۰۰ نفر بالغ خواهد شد.

در اجرای کلی برنامه های آموزشی کشور، گذشته از مراکز رسمی آموزشی از سطح کودکتان تا دانشگاه، سازمانها و مراکز متعدد دیگری نیز به غیر از مدارس سپاه دانش به تناسب نیازهایی که به فعالیت آنها وجود دارد، مشغول کارند. به اضافه از راه مدارهای ویژه ماهواره ای و تلویزیون آموزشی در گسترش آموزش به سراسر کشور کوشش می شود و خواهد شد. یکی از این سازمانها دوره های تحصیلی آموزش بزرگسالان است که امکانات تحصیل در دوره های مختلف آموزشی را برای نوجوانان و جوانان ۱۵ تا ۳۵ ساله که قبلاً نتوانسته اند به مدرسه بروند فراهم می سازد. در این دوره ها محصلین می توانند در مراکز سوادآموزی حرفه ای و کلاسهای تکمیلی سوادآموزی حرفه ای تا تحصیلاتی



معادل دوره متوسطه در زمینه‌های فنی و حرفه‌ای به ادامه تحصیل بپردازند.

برای فراهم آوردن وسایل سوادآموزی تحصیل آن دسته از مردم کشور که زندگی عشایری دارند و مدتی از سال را به کوچ‌نشینی می‌گذرانند، اداره کل آموزش عشایری ایجاد شده است که عمده فعالیت‌های آن همراه با نقل و انتقال ایل‌نشینان در بیابانها و کوهستانها و زیر چادرها انجام می‌گیرد. این اداره گسترش سواد و تحصیل را در تمام نقاط ایل‌نشین کشور به عهده دارد و ضمناً به فرزندان ایل‌نشینان رشته‌های فنی و حرفه‌ای را تعلیم می‌دهد.

برای تعلیم کودکان استثنایی نیز برنامه‌هایی اجرا می‌شود که طبق ضوابط معینی هر دو دسته اطفال پیشرفته و اطفال عقب افتاده ذهنی را در بر می‌گیرد.

قسمت دیگری از فعالیت‌های آموزشی، توسط کمیته ملی پیکار با بیسوادی انجام می‌گیرد که از سال گذشته اجرای طرح وسیع تازه آن به نام «جهاد ملی سوادآموزی» آغاز شده است. در برنامه‌های این نهضت، حد سوادآموزی از معیار گذشته یعنی آموزش خواندن و نوشتن و حساب کردن بالاتر می‌رود و ابعاد مختلف زندگی بزرگسالان را بر حسب هدفها و اولویتهای اجتماعی و اقتصادی ملی و در عین حال نیازها و علایق مردم در بر می‌گیرد. هدف این کوشش آن است که منتها تا ده سال دیگر میزان بیسوادی در گروه سنی مورد عمل این برنامه به ۱۵٪ که



طبق بررسیهای بین‌المللی حد مطلوب برای عدم قطعی بازگشت بیسوادی به یک جامعه است کاهش داده شود. در این مورد چهار برنامه مجزا برای خردسالان، شهر وندان، زنان روستایی و مردان روستایی در دست اجراست.

طبق آماری که از طرف کمیته ملی پیکار جهانی با بیسوادی تهیه شده، تنها در سال گذشته ۷۲۴/۶۳۸ نفر در ۲۶/۰۰۰ کلاس شهری و روستایی این کمیته به سوادآموزی اشتغال داشته‌اند. این تعلیم زیر نظر ۹/۲۵۹ کمیته محلی سوادآموزی توسط ۲۰/۹۷۸ آموزشیار زن و مرد صورت گرفته است.

تذکر این نکته لازم است که به موازات توسعه مراکز آموزشی کلی، به توسعه مدارس علوم دینی توجه خاص شده است. این موضوع در آینده نیز همواره مورد توجه کامل خواهد بود، زیرا تقویت و تحکیم مبانی دینی و آگاهی هر چه بیشتر عمومی در این زمینه از ضروریات قوام و استحکام جامعه است.

اهمیت سهم آموزش در نظام نوین ایران، از سرمایه‌گذاری‌هایی که در برنامه‌های مختلف عمرانی کشور بدان اختصاص یافته است روشن می‌شود. این سرمایه‌گذاری در برنامه عمرانی سوم که شروع آن همزمان با آغاز انقلاب بود ۴۵ میلیارد ریال بود و در برنامه چهارم به ۱۷۲ میلیارد ریال رسید. در برنامه پنجم این رقم به ۵۵۱ میلیارد بالغ شد و طبق پیش‌بینی‌های مقدماتی در برنامه ششم به ۲۵۰۰ تا ۲۷۰۰ میلیارد ریال خواهد رسید.

توضیحات و ارقام کلی فوق، نمایانگر جهش آموزشی کشور در دوران پانزده سال انقلاب از نظر ماهیت و کمیت آن است. ولی جنبه کیفیت این جهش آموزشی به همان اندازه پیشرفت کمی آن شایان تذکر است، زیرا مسلم است که برای پیشرفت واقعی آموزش کشور، می باید گسترش کمیت با تحول و پیشرفت بنیادی در کیفیت آموزشی همراه باشد، و این واقعیتی است که قسمتی از اصل دوازدهم انقلاب یعنی اصل «انقلاب اداری و آموزشی» بر پایه آن پی ریزی شده است.

در اجرای این اصل، استقرار یک «نظام آموزشی» مشخص و همه جانبه در کشور ضروری تشخیص داده شد. این موضوع نخستین بار در کنفرانس آموزشی رامسر در امرداد ماه ۲۵۲۷ زیر نظر خود من مورد بررسی قرار گرفت و بدین ترتیب این کنفرانس به صورت نقطه عطفی در تحول آموزشی کشور درآمد. در پایان این کنفرانس برنامه های کلی این تحول طی سندی که «منشور انقلاب آموزشی» نام گرفت مشخص شد و برای اولین بار هدفهای آموزشی کشور روشن گردید.

هدف از انقلاب آموزشی در مرحله اول این است که وسایل تربیت کلیه افراد و طبقات ملت ایران به طور همه جانبه فراهم گردد، تا در ایران آینده مسئولان هر کار و وظیفه ای چه از نظر صلاحیت علمی و تخصصی و چه از نظر شایستگی اخلاقی و روحی، واقعاً شایسته ایفای این وظایف و مسئولیتها باشند، یعنی

نه فقط با رموز دانش و فن آشنا باشند، بلکه این دانش را با بینش و با ارزشهای بزرگ انسانی نیز در آمیخته باشند.

مواد اول تا دوازدهم منشور رامسر مبین اصول و هدفهای انقلاب آموزشی است که می باید در اجرای آنها نیازمندیهای اجتماعی ایران در سالهای آینده پیش بینی شود و طرح ریزیهای آموزشی با آخرین روشهای علمی و فنی هماهنگ گردد. بقیه مواد این منشور به توجیه آثار آموزش ابتدایی و متوسطه و نقش دانشگاهها و مؤسسات آموزشی عالی اختصاص یافته است.

بر اساس اصول این منشور و با توجه به نیازهای اقتصادی و اجتماعی امروز و فردای ایران اقدام به طرح ریزی نظام آموزشی شد، به طوری که این نظام از یک سو زمینه پیشرفت اقتصادی و تأمین نیروی انسانی لازم و صالح را برای تأمین رشد مستمر کشور فراهم سازد، و از سوی دیگر حافظ ارزشها و اصالتهای ملی و فرهنگی ایرانی باشد. چنین برنامه ریزی مسلماً با پیروی صرف از راه و رسم هایی که نسبت به شرایط و مقتضیات خاص جامعه ایرانی پیگانه است مقدور نبود، و می بایست در این راه، این نظام آموزشی مانند خود انقلاب ایران از شرایط و نیازها و روحیات و ارزشهای خاص ملی مایه گیرد.

دوران دهه انقلاب آموزشی مقارن با جهش بسیار سریع و بیسابقه اقتصاد کشور بود که یکی از نتایج آن گسترش تقسیم کار و نیاز روزافزون به تخصصها و مهارتهای گوناگون بود، و طبعاً این امر تنوع بخشیدن بیشتر به نظام آموزشی را ایجاب می کرد، در



این مورد تذکر این نکته کافی است که تعداد رشته‌های تحصیلی در کشور ما در ده‌ساله اخیر از حدود ۷۵ رشته به ۵۵۲ رشته افزایش یافته است.

به موازات این امر آموزش فرهنگ ملی نیز در سالهای اخیر در نظام آموزشی ایران بعد تازه‌ای یافت، متجمله شناخت بهتر نهادهای سیاسی و نهادهای اجتماعی کشور از هدفهای اساسی این نظام قرار گرفت. ولی البته مفهوم این موضوع عدم توجه به جنبه‌های دیگر فرهنگ ملی نیست.

از طرف دیگر، توسعه اقتصادی ایران و پیچیده شدن مسائل و تنوع نیازها در مناطق مختلف، ضرورت توجه به اصل عدم تمرکز را ثابت کرد، زیرا دیگر با وسعت و عظمت مسائل چاره‌جویی و جوابگویی همه آنها از جانب مرکز واحدی مقدور نبود. بدین جهت در نظام آموزشی اصل عدم تمرکز نخست به صورت استانی شدن بودجه و سپس به صورت تطبیق برنامه آموزشی با نیازمندیها و شرایط محل مطرح شد. از این دیدگاه رهنمودهای تازه‌ای در تحول آموزشی کشور بدین ترتیب در نظر گرفته شد:

(۱) چون نظام رسمی آموزش نمی‌تواند به سرعت پاسخگوی نیازهای بازار اقتصادی و اجتماعی کشور گردد، توجه به آموزشهای غیررسمی و خارج از نظام آموزشی ضروری است. از این نظر می‌باید انواع آموزشهای کونه مدت و حرفه‌ای وابسته به سازمانهای دولتی و غیردولتی توسعه یابد و تسریع گردد

تا هر چه زودتر جوابگوی نیازهای صنعت و خدمات کشاورزی مملکت شود.

(۲) نظام و روش مدیریت در دستگاه آموزشی کشور از راه واگذاری مسئولیتهای اداری و اجرایی و اختیار تصمیم‌گیری به استانها و شهرستانها و جلب مشارکت هر چه بیشتر معلمان و مردم در اداره امور آموزشی مورد تعدیل قرار گیرد.

(۳) آموزش متوسطه اعم از نظری و فنی و حرفه‌ای به نحوی اصلاح شود که با انعطافی زیاده‌تر جوابگوی نیازهای جامعه ایران باشد و آموزش فنون و تعلیمات حرفه‌ای را بیشتر و سریعتر ممکن سازد.

(۴) تکنولوژی آموزشی به عنوان روشی در راه حل مشکلات آموزش مورد استفاده قرار گیرد تا برای چاره‌جویی این دشواریها راه‌حلهای مناسب ایرانی پیدا کند.

در مورد ارتقاء کیفیت آموزش نیز عوامل زیر در برنامه‌ریزیها مورد توجه قرار گرفت:

(۱) ایجاد امکانات بیشتر برای اشتغال به تحصیل در داخل کشور.

(۲) مرتبط ساختن آموزش عالی با تمام بخشهای اقتصادی و اجتماعی با توجه به نیازهای توسعه.

(۳) ارتقاء کیفیت کادر آموزشی و ایجاد مکانیسم ارزیابی آن.

(۴) آموزش علمی اعضای هیئتهای علمی دانشگاهها و مؤسسات آموزش عالی.



(۵) ملزم کردن کادر آموزشی به تحقیق و درآمیختن آموزش با پژوهش.

(۶) جهت گیری تخصصی دانشگاهها به نفع امکانات هر دانشگاه و شرایط محیط.

(۷) تکیه بر آموزش چند جانی و آموزش بین رشته ای و ایجاد گروه های آموزشی در سطح دانشگاه به منظور افزایش بازده کادر آموزشی.

(۸) توسعه آموزش میراث های فرهنگی و علمی کشور و تکیه خاص بر آموزش زبان فارسی.

در آستانه انقلاب آموزشی، نظام آموزشی کشور تقریباً ۱۲٪ کل جمعیت را دربر می گرفت، و اکنون این نظام به عنوان گسترده ترین نهاد اجتماعی مملکت از نظر کمیت، حدود ۲۲٪ کل جمعیت را دربر گرفته است، بدین معنی که در حال حاضر ۲۲٪ از جمعیت کل کشور زیر پوشش سطوح مختلف آموزش قرار گرفته اند. این نسبت تا ده سال دیگر از ۳۰٪ نیز فزونی خواهد گرفت، یعنی در آن موقع نزدیک به یک سوم تمام جمعیت کشور در قلمرو نظام آموزشی به تحصیل اشتغال خواهند داشت. در نتیجه سهم افراد از ثروت علمی و فرهنگی کشور بیش از پیش افزایش خواهد یافت و بدین ترتیب نیروی انسانی فعال کمتری هزینه افراد زیر پوشش آموزش وسیعی را بردوش خواهد داشت. چنین وضعی ایجاب می کند که در ده سال آینده به کمک تکنولوژی پیشرفته و مهارت های مختلف، قدرت تولید و بهره وری سرانه افراد



فعال به سرعت افزایش یابد تا بتوان هزینه های فزاینده آموزشی جمعیت غیرفعال را تحمل کرد.

در این راه، استعدادیابی دانش آموزان و دانشجویان و راهنمایی آنها به رشته های مطلوب کاملاً ضروری است، و شاید بهترین شیوه در این مورد پرس و جو از خود آنها باشد. بدین جهت اصل «گفت و شنود» یکی از اصول مهم انقلاب آموزشی منظور شده است. انقلاب واقعی در امر آموزش، البته با رعایت ضوابطی که باید از نظر روانشناسی و انسانی و از لحاظ فنی رعایت شود، می باید با همفکری و همکاری و گفت و گوی سازنده همه افراد شرکت کننده انجام گیرد، و شاید لازم به تذکر نباشد که اساس اخلاقی هر گفت و گویی از این قبیل، خدمت بیشتر به مصالح ملی و موازین میهنی است که زیربنای تحول و پیشرفت اصیل آموزشی و فرهنگی است.

با آنکه نمی خواهم در حسن نیت و اصالت ذاتی هیچ فرد ایرانی، به خصوص دانش آموز و دانشجویی که خود را از راه تحصیل برای ورود به اجتماع و قبول مسئولیتهای ملی و انسانی خویش آماده می کند تردید کرده باشم، یادآوری این نکته را ضروری می شمارم که معنی این گفت و شنود این نیست که خدای نکرده دانشجویی متوقع باشد که بدون احراز شرایط شایستگی تحصیلی گواهی چنین شایستگی را دریافت دارد، و به اصطلاح به جای دیپلم سواد «دیپلم بیسوادی» بگیرد. ما این امید را در حد اعلای آن برای هر کسی تأمین می کنیم که به تناسب لیاقت و



شایستگی که دارد به مقامی که در خور او هست برسد. اما اگر کسانی که امروز یا فردا از دستگاههای علمی کشور وارد اجتماع میشوند از دانش لازم و از احساسات عالی ملی و میهنی برخوردار نباشند، تکلیف کاری که به آنان سپرده میشود چه خواهد شد؟ و سرنوشت جامعه ایرانی در چنین شرایط چه خواهد بود؟ بر این اساس، همه کسانی که وظیفه مهم تعلیم و آموزش نسل جوان کشور را به عهده دارند، از دبستان گرفته تا دبیرستان و دانشگاه، باید توجه داشته باشند که هر گونه اغماضی در قضاوت آمادگی و شایستگی تحصیلی یک محصل، و هر گونه چشم پوشی یا سهل انگاری به نفع او، در حکم خیانت به مسئولیت ملی و اجتماعی طبقه معلم، خیانت به آینده خود جوانان و خیانت به جامعه و مملکت است. متأسفم که با وجود خشونت و سختی این کلمه، برای توصیف اهمیت چنین قصوری کلمه ای دیگر را جانشین آن نمیتوان کرد.

اعلام انقلاب آموزشی و توجه به لزوم گسترش کامل سواد و تخصص، موجب اعلام اصل آموزشی رایگان و اجباری شد که اصل پانزدهم انقلاب ایران است. طبق این اصل، آموزش در هشت سال اول تحصیلات ابتدایی، و در سالهای بعد از آن برای کسانی که متعهد شوند پس از پایان تحصیل در مدتی برابر مدت تحصیل رایگان خود به استخدام دولت در آیند، مجانی است. این



امر، در نهایت یک نوع تضمین کار است که در بسیاری از جوامع دیگر آن را آرزو میکنند، زیرا خیلی از کسانی که در این جوامع از دانشگاهها فارغ التحصیل میشوند نمیتوانند کار پیدا کنند، و همین فقدان دورنمای امیدبخش اشتغال و درآمد یکی از عوامل محرک عصیان جوانان به خصوص در جهان غرب است، در صورتی که در ایران امروز کسی که تحصیل میکند به محض پایان تحصیل دانشگاهی خود بیدرنگ و به طور خودکار استخدام میشود، آنها با حقوق مکفی که با آن میتواند به نحوی رضایت بخش زندگی کند. اما تحصیلات هشت سال اول ابتدایی هیچ گونه تعهد خدمتی را ایجاد نمیکند. پس از آنها ممکن است چنین تعهدی ایجاد نشود، زیرا هر دانشجو میتواند در صورت تمایل - و البته داشتن امکانات - هزینه تحصیلات خود را بازپرداخت کند و تعهد خویش را پس گیرد.

اساس فکری و فلسفی اعلام و اجرای این اصل انقلاب این بود که به هر جوان ایرانی امکانات مساوی برای نیل به عالیتترین درجات داده شود، یعنی اصل و نسب و با ثروت خانوادگی او هیچ تأثیری در موفقیت وی نداشته باشد، قیدوبندهای اقتصادی و اجتماعی که در گذشته سد راه شکوفایی استعدادها بود از میان برود، و راه ارتقاء اجتماعی به صورت راهی سالم و امیدبخش در دسترس همگان قرار گیرد. البته بسیار مناسبتر خواهد بود اگر دولت بتواند کمک کند تا هر جوانی استعداد ویژه خود را درک کند و آنرا پرورش دهد.



در اجرای اصل آموزش رایگان و اجباری، کلیه دانش‌آموزان روزانه و شبانه و دانش‌آموزان کلاسهای مبارزه با بیسوادی و کلاسهای سوادآموزی حرفه‌ای و مدارس ایران در خارج از کشور از مزایای تحصیل مجانی برخوردار شدند، به‌طوری که تنها در سال تحصیلی گذشته رقم این عده به حدود ۷/۴۰۰/۰۰۰ نفر رسید. اجرای اصل آموزش رایگان با توزیع یک وعده غذای روزانه در ساعات درس بامدادی مرکب از شیر و بیسکویت و میوه که مقدار کالری آن با دقت محاسبه شده است همراه است و از این برنامه بیش از ۶ میلیون دانش‌آموز در سال تحصیلی گذشته برخوردار شدند.

گذشته از تحصیل و تغذیه رایگان، خدمات متعدد دیگری به محصلین داده می‌شود که بیمه در مقابل حوادث، انجام معاینات پزشکی، بیماری‌های در مورد بیماری‌های واگیر، مداوای دانش‌آموزان بیمار، تشکیل اردوهای تربیتی و تهیه وسایل تفریح و سرگرمی سالم از جمله آنهاست. کلیه معلمان اعم از بازتخته و شاغل با خانواده‌های خود زیر پوشش درمانی قرار گرفته‌اند. کارکنان آموزش و پرورش نیز به‌طور رایگان بیمه عمر هستند.

بهداشت

اصول هفتم و شانزدهم انقلاب ناظر بر وضع بهداشتی جامعه ایرانی است. برنامه‌های این دواصل مکمل برنامه‌های دستگاه



بهداشتی کشور است. نه اینکه جانشین آنها باشد. این برنامه‌ها فعالیت سپاه بهداشت و بهداشت رایگان، بخصوص حمایت از مادران باردار و کودکان شیرخوار را شامل می‌شود.

فلسفه ایجاد سپاه بهداشت در واقع همان فلسفه اعلام اصلاحات ارضی بود، بدین معنی که تا قبل از انقلاب، در نظام ارباب و رعیتی، کشاورزان و روستاییان نه تنها از لحاظ انسانی و اقتصادی استثمار می‌شدند، بلکه به‌همین جهت از سواد و از بهداشت نیز محروم و به‌علت بی‌اطلاعی و در عین حال فقدان امکانات بهداشتی با انواع بیماری‌ها دست به‌گریبان بودند. در نتیجه رقم مرگ‌ومیر در روستاها به‌میزان فوق‌العاده‌ای بالا بود، و آنها هم که مشغول کار بودند بر اثر بدی تغذیه و مسکن و کار و بهداشت هیچ‌وقت از تندرستی واقعی برخوردار نبودند.

در سالهای پیش از انقلاب، دستگاه بهداشتی کشور با وجود تلاش بسیار برای رساندن امکانات درمانی و بهداشتی به روستاها نتوانسته بود از این نظر پوشش کافی در سطح گسترده دهات کشور به‌وجود آورد، زیرا اعزام پزشک به روستاها که شرط اول چنین پوششی بود به‌سادگی امکان نداشت. حل این اشکال فقط از راه ایجاد سپاهی به‌نام سپاه بهداشت و فعالیت آن در روستاهای کشور ممکن گردید. با ایجاد این سپاه، از همه پزشکان و داروسازان و دامپزشکانی که مشمول خدمت نظام وظیفه بودند خواسته شد تا خدمات پزشکی و بهداشتی را در نواحی روستایی کشور عهده‌دار شوند. کار این سپاه با ۶۰ گروه پزشکی در سال



رعایت عدم تمرکز امور از دوباره کاری اجتناب شود. بدین جهت سازمان سپاه بهداشت به «سازمان سپاه بهداشت و مراکز بهداشت روستایی» تبدیل شد. و هدایت و نظارت مراکز بهداشت روستایی وزرات بهداری و درمانگاههای بیمدهای اجتماعی روستاییان نیز به عهده سپاه بهداشت محول گردید.

در سال گذشته طبق آمارهای رسمی ۱۴۲۲ مرکز بهداشتی و درمانی روستایی مربوط بدین سازمان در سطح کشور با ۱۲۹۰ پزشک مشغول کار بوده اند. قسمتی از این پزشکان موقتاً از کشورهای هند و پاکستان و فیلیپین و بنگلادش استخدام شده اند تا کمبود فعلی پزشک جبران شده باشد. ۴۰۰ آزمایشگاه مجهز در سطح روستاها ایجاد شده است که وظیفه آنها کمک به برنامه های بیماریابی در اجرای اصل بهداشت رایگان و انجام آزمایشهای لازم برای رسیدن به تشخیص های درست پزشکی در روستاهاست. از قریب ده هزار پزشک ایرانی نیز که در کشورهای خارجی مشغول کارند با تسهیلات و تریایط مناسب برای خدمت در ایران دعوت شده است که عده زیادی از آنها ناکتون آمادگی خود را در این مورد اعلام داشته اند.

بدین ترتیب دومین «سپاه انقلاب» ایران اکنون به صورتی منظم و بی وقفه سرگرم ایفای وظیفه زندگی بخش خویش در دگرگون ساختن چهره بهداشتی روستاهای کشور و تبدیل آنها از صورت مراکز بیماری و مرگ به کانونهای تندرستی و زندگی و در نتیجه کانونهای تلاش و سازندگی است.



۲۵۲۴ آغاز شد و از آن پس به طور منظم ادامه و گسترش یافت. به طوری که تا کنون در حدود ۱۲/۰۰۰ پسر و بیش از ۱۰/۰۰۰ دختر دکتر و لیسانس و دیپلمه برای انجام وظایف خود در سپاه بهداشت آموزش یافته و ۱۴/۰۰۰ نفر از آنان انجام وظیفه کرده اند. افرادی که برای اجرای این وظایف به روستاها اعزام شده اند، پزشکان و دندانپزشکان (به منظور تکمیل کادر درمانی و بهداشتی روستاها و اجرای برنامه های بهداشتی و درمانی)، داروسازان و متخصصان علوم آزمایشگاهی (برای تکمیل کادر دارویی و آزمایشگاهی در سطح روستا)، لیسانسها (جهت ایجاد کادر آموزش بهداشت در روستاها)، دیپلمه ها (به منظور گسترش کادر کمک پزشکی و فعالیتهای پزشکی و بهسازی محیط روستا) بوده اند.

ده سال تجربه، کارآیی سازمان سپاه بهداشت را بویژه در زمینه توزیع عادلانه پزشکان و خدمات پزشکی در کشور به عنوان یک ثروت ملی و بهره گیری هر چه بیشتر و بهتر از وجود آنان در مسیر گسترش تندرستی در روستاها به ثبوت رسانید. تنها در ظرف هشت سال تعداد روستاتشینانی که مشمول خدمات بهداشتی شدند از کمتر از یک میلیون نفر به بیش از هشت میلیون نفر افزایش یافت.

با توجه به موفقیت برنامه های ده ساله اول سپاهیان بهداشت، در سال ۲۵۲۳ تصمیم گرفته شد ارائه کلیه خدمات بهداشتی به روستاییان تنها از طریق این سازمان مجهز انجام گیرد تا با



اعلام اصل شانزدهم انقلاب مبنی بر حمایت از مادران باردار و کودکان شیرخوار، مرحله تازه‌ای در گسترش کمی و کیفی این تلاش فراگیر ملی برای بالا بردن سطح بهداشت و تندرستی جامعه ایرانی بود. گذشته از جنبه اجتماعی و انسانی این اصل، اجرای آن را در واقع باید یک سرمایه‌گذاری ملی در امر پرورش نسلی تندرست و نیرومند برای بازده بیشتر و توسعه گسترده اقتصاد ملی شمرد.

پیش از اعلام این اصل، طبق فرمان دیگری که از جانب من صادر شده بود دولت موظف به اقداماتی گردیده بود که تا حد زیادی بهداشت رایگان را برای مردم کشور تأمین می‌کرد. به موجب این فرمان مقرر شده بود که از یک طرف دولت به وسیله دستگاه بهداشتی اقدامات لازم را برای بیماری‌ها، جلوگیری از بیماری‌های واگیر، پیشگیری از بیماری‌های مختلف به وسیله واکسیناسیون، بهبود محیط زیست و آموزش بهداشت به عموم مردم به عمل آورد، به طوری که موردی از بیماری‌های قابل پیشگیری در هیچیک از نقاط شهری و روستایی کشور باقی نماند. از طرف دیگر برای هر یک از افراد کشور شناسنامه بهداشتی تهیه شود، به نحوی که کلیه سوابق بهداشتی آنها و بیماری‌ها و واکسیناسیون‌های انجام شده و سایر امور بهداشتی در آن منعکس گردد. در این فرمان تصریح شده بود که جز در مواردی که همکاری و خودیاری مردم لازم است تأمین بهداشت عمومی از



وظایف دولت و به صورت رایگان خواهد بود.

بدین ترتیب توجه به برنامه‌های بهداشت مادر و کودک و گسترش این برنامه‌ها در سطح کشور، از پیش از اعلام اصل شانزدهم انقلاب نیز از وظایف مهم دولت محسوب شده و از همان هنگام اقدامات وسیعی در این زمینه انجام گرفته بود. مع هذا آمارها نشان می‌داد که با وجود آنکه نزدیک به ۵۰۰ مرکز بهداشتی و درمانی خدمات بهداشت و تغذیه مادران و کودکان را در استان‌های مختلف ارائه می‌دهند و با آنکه بالغ بر ۱۵۰۰۰۰ مادر و کودک در درجات مختلف زیر این پوشش هستند، میزان مرگ و میر کودکان ایرانی به علیرغم پایین آمدن بسیار محسوس آن در دهه گذشته - هنوز در حد بالایی به مراتب بیش از نسبت مشابه در غالب کشورهای پیشرفته است.

بررسی‌های انجام شده نشان داده است که مهمترین عوامل مرگ و میر کودکان، بیماری‌های عفونی، سوء تغذیه و بخصوص ترکیب این هر دو بر اثر عدم رعایت اصول بهداشت مادر و کودک است. در عین حال پژوهش‌های علمی جهانی روشن کرده است که رابطه محسوسی میان وزن کودک در هنگام تولد او با مراقبت‌های زمان بارداری و شرایط اقتصادی و اجتماعی و آموزشی خانواده وجود دارد. در ایران آهنگ رشد شیرخواران تا ماه پنجم تقریباً طبیعی است، ولی از ماه ششم این آهنگ کندتر می‌شود، که شاید دلیل آن عدم تکافوی شیر مادران در دومین نیمه سال اول زندگی کودک آنها، و عدم اطلاع کافی ایشان از



چگونگی تغذیه صحیح کودکان، و دادن غذاهای نامناسب بدانان و نیز عفوتهای مکرر باشد.

از طرف دیگر مطالعات علمی ثابت کرده است که یاخته‌های مغز آدمی در فاصله تولد تا دو سالگی او با توجه به وضع تغذیه وی شکل می‌گیرند. در این صورت کودکانی را که بد تغذیه می‌کنند نه تنها ضعیف و نزار می‌شوند، بلکه سلولهای مغزشان هم به اندازه کافی رشد نمی‌کند. اصل شانزدهم انقلاب از این نیز فراتر رفته، یعنی در نظر گرفته است که برای تکمیل مراقبتهایی که باید در این زمینه به عمل آید حتی مادران بارداری که بیمه‌های اجتماعی آنها را نیازمند معرفی کند مشمول کمک و مراقبت قرار گیرند. البته شاید در چند سال دیگر نیازی بدین کار نباشد، زیرا در آن موقع همه خانواده‌های ایرانی به آن اندازه درآمد خواهند داشت که رأساً به حل این مسائل بپردازند. اما اصل این است که در هر صورت و تحت هر شرایطی، در جامعه ایرانی به مسئله هر مادری که دوران بارداری را می‌گذراند اهمیتی که لازم است داده شود، چه در اصل این مسئولیت جامعه است که به همه کودکان خود امکان دهد تا به شیوه‌ای هماهنگ رشد کنند و از مراقبتهای لازم در این مورد برخوردار باشند.

اجرای این اصل که تقریباً چهار میلیون نفر مادر و کودک را در برخواهد گرفت، ایجاب می‌کند که در درجه اول وضع زنان باردار توسط مهندکاران و بهیاران با تشکیلاتی دقیق مورد بررسی قرار گیرد، سپس در تغذیه مادرانی که نیاز به کمک داشته باشند با



رژیم غذایی مرتبی که ضامن رشد طبیعی فرزندان آنان در جنین باشد اقدام شود و در مرحله نهایی یعنی پس از تولد کودک مراقبت شود که تا مدت دو یا سه سال غذای لازم و مفید به او برسد، تا هم سلولهای مغزی او و هم بدن وی به صورت کامل رشد کنند. بدین ترتیب با عملی شدن این اصل انقلاب در واقع بهداشت هر فرد ایرانی از هنگام بارداری مادر او آغاز می‌شود. هنگامی که این برنامه‌ها کاملاً به‌مورد اجرا در آمده باشد طبعاً چهره نسل تازه تدریجاً عوض خواهد شد و نژادی به مراتب تندرست‌تر و نیرومندتر روی کار خواهد آمد که دیگر در آن از بچه‌های نحیف و ناتوان تقریباً اثری نخواهد بود و کودکان عقب افتاده نیز بسیار کمتر خواهند بود. اگر درست در این مورد عمل شود، باید انتظار این دوران را همزمان با آغاز دوران «نمندن بزرگ» داشته باشیم.

سیاستهای اساسی در این زمینه عبارتند از: در نظر گرفتن برنامه بهداشت مادر و کودک به عنوان یک برنامه زیربنایی، افزایش پوشش خدمات حمایت از مادران و کودکان شیرخوار از کوچکترین تا وسیعترین واحد شبکه بهداشتی و درمانی کشور، رعایت اولویتهای اجرایی نظیر بهداشت مادران باردار، بهداشت کودکان شیرخوار، استفاده بیشتر از شیر مادر، و در مرحله آخر استفاده از غذاهای کمکی و شیرخشک مناسب برای تغذیه کودکان. برای تحقق این شرایط، می‌باید بیمارستانها و درمانگاهها و کلینیکهای بهداشتی برای زنان باردار و کودکان



شیرخوار با توجه به گسترش و پراکندگی جمعیت در کشور هم زیاده‌تر و هم مجهزتر شوند و ترتیب استقرار مراکز بهداشتی مخصوصاً در روستاها طوری باشد که روستاهای پرجمعیت را کاملاً بپوشاند و روستاهای کم جمعیت نیز با فاصله زمانی کوتاه بتوانند از این مراکز استفاده کنند.

در عین حال می‌باید ترتیب آمارگیریهای لازم از هر منطقه داده شود تا به‌طور دقیق مشخص شود که میزان باروری مادران هر منطقه چیست و چه تعدادی از آنان قادر به تغذیه کافی و صحیح خود و طفل جنینی یا متولد شده خویش نیستند و در چه میزان احتیاج به کمک دارند؟ چنین کمکی طبعاً باید با کوشش در دادن آموزش لازم بدانان همراه باشد تا در هر مورد ضروری مادر بتواند به کمک چنین آموزشی وظیفه خود را در مورد فرزندش انجام دهد.



در پیشرفت فعالیتهای مربوط به اصول هفتم و شانزدهم انقلاب، سازمانها و جمعیتهای متعدد دیگری نیز شرکت دارند که حقاً می‌باید از کوششها و خدمات صادقانه آنها یاد شود. این مؤسسات فعالیتی اضافه بر فعالیتهای وزارت بهداشت و بهزیستی و دستگاه رسمی بهداشتی کشور دارند و بسیاری از آنها اصولاً زاییده ایران عصر انقلاب هستند.

از زمره قدیمی‌ترین این سازمانها باید از جمعیت



شیرخورشید سرخ ایران، سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی، جمعیت حمایت از مادران و نوزادان، و بنیاد پهلوی نام برد که گذشته از خدمات بهداشتی گسترده و روزمره خود، از راه فعالیت مدارس آموزش حرفه‌ای، آموختن مهارتهای فنی به کودکان علیل یا عقب افتاده، تربیت پرستار، اعمال قوانین ناظر بر شرایط کار زنان و کودکان در کارخانهها و ارائه خدمات رفاهی بدانان، آموزش عمومی در مورد چگونگی پرستاری از مادران باردار و کودکان، اداره کارخانه بزرگ داروسازی برای تهیه دارو و فروش آن به عموم به‌ارزانتترین قیمت ممکن، سهم فعالی در پیشبرد برنامه‌های مربوط به اصول انقلاب دارند.

مهمترین سازمانهای دیگر که در این زمینه‌ها فعالیت دارند، عبارتند از: جمعیت بهزیستی و آموزشی فرح پهلوی، بنیاد ملکه پهلوی، بنیاد نیکوکاری شمس پهلوی، بنیاد اشرف پهلوی، سازمانهای ملی رفاه نایبایان و ناشنوایان، سازمان ملی رفاه خانواده، انجمن ملی توان بخشی ایران، انجمن ملی حمایت از کودکان، جمعیت حمایت کودکان بی سرپرست، جمعیت حمایت کودکان کرولال، انجمن ملی حمایت معلولین، جمعیت کمک به جذامیان، جمعیت حمایت معلولین، جمعیت ملی مبارزه با سرطان، سازمان ملی انتقال خون و غیره، که اطلاعات مربوط بدانها را می‌توان به آسانی از خود آن مراکز یا از وزارت بهداشت و بهزیستی تهیه کرد.



آبادانی و مسکن

دواصل دیگر از اصول انقلاب، به ترویج و آبادانی و به نوسازی کشور اختصاص یافته است. این دو اصل، اصول هشتم و یازدهم انقلاب است که اولی در سال ۲۵۲۳ و دومی در سال ۲۵۳۶ اعلام شد.

اجرای اصل اول از این دو اصل را سومین سپاه انقلاب ایران یعنی سپاه ترویج و آبادانی عهده دار است. این سپاه مرکب از کارشناسان علمی و فنی جوان کشور، اعم از مهندسان رشته های کشاورزی، ساختمانی، راه سازی، برق و مکانیک و سایر تحصیل کردگان رشته های فنی و مهندسی است که قسمتی از دوره خدمت وظیفه خود را در روستاهای کشور می گذرانند و مأموریت آنها کوشش در بالا بردن سطح زندگی روستاییان، آشنا کردن آنان با اصول تازه کشاورزی، کمک به ازدیاد تولیدات دامی و زراعی، توسعه و بهبود و ترویج صنایع روستایی، و راهنمایی روستاییان در امور مربوط به آبادانی و نوسازی روستاهاست. در همه این موارد برنامه های آموزش نظری با آموزش عملی همراه است.

هر «سپاهی ترویج و آبادانی» موظف است شناسنامه ای برای منطقه عمل خویش، شامل اطلاعات دقیق طبیعی و انسانی آن منطقه و بررسی وسایل و امکانات و مشکلات اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی، آموزشی و کشاورزی آن و راه حل های این



مسائل را تهیه کند و سپس برنامه کار خود را براساس آن تنظیم و اجرا نماید. این شناسنامه ها اساس برنامه ریزی لازم برای تهیه فهرست نیازمندی های هر دهکده است. وظایف عملی اعضای این سپاه تربیت کشاورزان و کودکان آنها در امور کشاورزی، کشت سبزیها و میوه ها، استفاده از کودهای شیمیایی، جلوگیری از آفات، راهنمایی در امر پرورش دام، کمک به کشاورزان و روستاییان در کار معالجه دام، ضد عفونی کردن، واکسیناسیون، تلقیح مصنوعی و مرغداری، ساختن کندوها و اصطبلها، باغداری، صنایع دستی، و در عین حال ایجاد نهادهای صحیح در طرز تفکر روستاییان در مورد مسائل کشاورزی و آبیاری و زراعت مکانیزه و امور تعاونی، پرورش شخصیت و استعداد های آنان، ایجاد مهارت های شغلی در آنان، و ایجاد باشگاه های جوانان روستایی است. در این راه سپاهیان ترویج و آبادانی از وسایل سمعی و بصری، فیلم های سینمایی، نشریات مختلف کشاورزی، احداث مزارع نمونه و آزمایشی و نظایر آن کمک می گیرند. این سپاهیان وظیفه دارند برنامه های آموزشی و اجرایی را براساس نیازهای واقعی مردم روستاها و شرایط اقلیمی و امکانات کشاورزی، با مشورت و صلاح دید صاحب نظران محلی و تأیید کارشناسان ترویج در رشته های گوناگون کشاورزی و دامپروری تهیه کنند تا اجرای آنها با واقع بینی و توجه به شرایط و مقدرات و نیازهای هر محل همراه باشد.

ترازنامه فعالیت های این سپاهیان نشان می دهد که این کوششها



بسیار مثبت و سازنده بوده است. این توفیقی است که اجرای موفقیت‌آمیز برنامه‌هایی از قبیل ساختن راهها و مدارس و مراکز تجمع و گرمابه‌های عمومی، و نیز طرحهایی نظیر افزایش تولید گندم و علوفه و برنج و بهبود کشت دانه‌های زراعی و احیاء تاکستانها و طرحهای توسعه قطبهای کشاورزی و دامداری و ایجاد مجتمع‌های کشت و صنعت و بهره‌برداری صحیح از آب و خاک با تکنیک‌های پیشرفته کشاورزی مکانیزه و تأمین تسهیلات اعتباری و خدمات فنی و آموزش کشاورزان و بسیج نیروهای انسانی آنان، گویای آن است.

هر ساله ۳۸۰۰ نفر در مدارج دیپلم و فوق دیپلم و لیسانس و بالاتر برای خدمت در سپاه ترویج و آبادانی انتخاب و برای آموزش نظری و عملی به مرکز آموزش ترویج کشاورزی کرج اعزام می‌شوند. تا پس از پایان مدت آموزش راهی روستاها شوند. تاکنون شماره کلی این سپاهیان به حدود ۳۴۰۰۰ نفر رسیده است.

اصل «نوسازی و عمران شهری» که عملاً نوسازی شهری و روستایی را شامل می‌شود، پاسخگوی نیازی است که بر اثر توسعه روزافزون اقتصاد کشور احساس شد. بر اثر گسترش شتابان اقتصاد مملکت، تمایل مردم به شهرنشینی که از نتایج هر رشد اقتصادی و صنعتی است باعث شد که شهرها در مدتی کوتاه و با



سرعتی زیاد به صورت بی‌رویه‌ای توسعه یافتند، و از آنجا که رشد ناگهانی شهرها و افزایش جمعیت هماهنگ با توسعه ظرفیت و امکانات واقعی شهرها نبود، نواقص و مشکلات فراوانی در زمینه مسکن، آب و برق، بهداشت و نظایر آن آشکار شد.

در ابتدا شهرسازی صحیح وجود نداشت و در نتیجه خدمات عمومی با کمبودهای زیاد مواجه بود. تعداد واحدهای مسکونی، مدارس، پارکها، تأثرها، کتابخانه‌ها و مراکز تفریحات سالم بسیار محدود بود. بنابراین لازم بود که تسهیلات رفاهی شهری هرچه بیشتری ایجاد شود، و از این نظر یک طرح‌ریزی اساسی برای شهرسازی به منظور برآوردن نیازها و خواسته‌های حقیقه مردم ضرورت داشت تا بر مبنای این طرح‌ریزی دستگاههای مسئول در راه‌نوسازی و عمران شهرها بسیج شوند.

طبق قانونی که براساس این اصل انقلاب تصویب شد و تهران و ۷۲ شهر دیگر را شامل گردید «نوسازی و عمران و اصلاحات اساسی و تأمین نیازمندیهای شهری و اصلاح و توسعه معابر و ایجاد پارکها و پارکینگ‌ها و میدانها و حفظ و نگاهداری پارکها و باغهای عمومی و تأمین سایر تأسیسات مورد نیاز عمومی و نوسازی محلات و مراقبت در رشد موزون و متناسب شهرها» از وظایف اساسی شهرداریها تعیین شد. در اجرای این قانون شهرداریها موظف شدند با استفاده از تجارب عملی و با نظر کارشناسان فنی شهرسازی مقدمات این نوسازی را از طریق تنظیم نقشه‌های جامع فراهم کنند و این طرحها را به تدریج در



شهرهای مختلف به‌مورد اجرا گذارند.

برای حسن اجرای این اصل، مالیاتهای پیچیده گذشته حذف شد و در عوض یک نظام مالیاتی مترقی به‌جای آن وضع گردید. طبق این نظام جدید مقرر شد شهرنشینان مخارج اصلاحات شهر خودشان را از طریق پرداخت عوارض به‌شهرد ریه تأمین کنند. بر زمینهای بایر شهری مالیات خاص وضع شد. سازمانهای مختلف خانه‌سازی و تأمین وام برای امور ساختمانی تشکیل شد تا اعتبارات لازم را برای تهیه مسکن در اختیار افراد و شرکت‌های خانه‌سازی که حاصل کارشان به‌نفع عامه باشد قرار دهند. این برنامه اخیراً با اعلام اصل هیجدهم انقلاب در راه تأمین بیشتر منافع عمومی از طریق جلوگیری از افزایش نامعقول بهای زمین و ساختمان و اجاره خانه و تثبیت نسبی قیمت زمین، بعد تازه‌ای یافت.

بدیهی است با طرح نوسازی شهرها امر نوسازی روستاها کنار گذاشته‌نشده. بعکس اعلام این اصل از انقلاب جهش تازه‌ای را در امر عمران و نوسازی روستاها پدید آورد. در این مورد براساس تجارب و بررسیهای قبلی، چنین در نظر گرفته شد که برای تأمین بهتر تأسیسات و خدمات مورد نیاز ساکنان چند روستای نزدیک به یکدیگر با جمعیتی در حدود پنجهزار نفر، این تأسیسات و خدمات در یکی از روستاهای این مجموعه که دارای مرکزیت و امکانات توسعه و ظرفیت اقتصادی و اجتماعی لازم باشد به‌عنوان «روستاشهر» تمرکز یابد و روستاهای محدوده آن که



در شعاع متناسب و معقولی از آن قرار داشته باشند مجتمعاً از این امکانات بهره‌گیرند. ضوابط انتخاب یک «روستاشهر» میزان و روند افزایش جمعیت، سطح کشت و میزان تولیدات کشاورزی و دامی، منابع آب، امکانات لازم جهت ایجاد و توسعه سازمانهای اداری و محلی، داشتن شرایط مناسب برای تأمین خدمات مورد نیاز روستاییان، امکانات ضروری برای توسعه آبی، و مرکزیت روستا از نظر جغرافیایی تعیین گردید. تأسیسات زیربنایی که برای یک «روستاشهر» معین شده‌اند عبارتند از: ایجاد راه ارتباطی بین این روستا با روستاهای اقمار و شهرهای نزدیک، تأمین برق خانگی و کشاورزی و صنعتی، تأمین آب آشامیدنی و لوله‌کشی آن، ایجاد دبستان و مدرسه راهنمایی و در صورت نیاز آموزشگاه خدمات روستایی، ایجاد خانه فرهنگ روستایی و مرکز اجتماعات و کتابخانه، ایجاد میدانهای ساده ورزشی، ایجاد درمانگاه، تأسیسات بهداشتی، گرمابه، کلینیک دامپزشکی، ایجاد مراکز فروشگاه تعاونی و خدمات کشاورزی و تعمیرگاه ماشین‌آلات، محوطه سازی و فضای سبز، ایجاد مجتمع صنایع تبدیلی و روستایی و کارگاههای صنایع کوچک دستی، ایجاد خانه برای روستاییان با خودیاری آنان از راه تخصیص وام با بهره کم و اقساط طولانی.

بدین ترتیب نوسازی شهری و روستایی به‌صورت دو رشته موازی از یک کوشش واحد یعنی تلاش در راه بازسازی تمام کشور در آمد.



از دیدگاه فعالیت‌های شهرسازی و مسکن در سطح کشوری، می‌باید متذکر شد که این برنامه‌ها اکنون به صورت یک طرح همه‌جانبه مملکتی در دست اجراست، و در عین حال با توجه به الزامات و نیازهای آینده، طرح‌های تکمیلی وسیعی تهیه می‌شود که هر یک از آنها می‌باید در مراحل پیش‌بینی شده مورد اجرا قرار گیرد.

در حال حاضر برای پاسخگویی به نیاز عمومی در امر تأمین مسکن، از راه‌های مختلفی اقدام می‌شود که ایجاد شرایط مساعد جهت تسهیل سرمایه‌های بخش خصوصی از راه گسترش صندوق‌های پس‌انداز و وام مسکن، اعطای وام به سازندگان، تقویت منابع مالی لازم از طریق تشکیل بانک ساختمانی و شرکت سرمایه‌گذاری ساختمانی بانک‌های ایران و پیش‌بینی انتشار اوراق قرضه و سپرده مسکن، تأمین شرایط مناسب برای اعطای وام‌های دراز مدت مسکن به طبقات مختلف مردم، کمک به گسترش اقدامات خود یاری در مورد تهیه مسکن بوسیله شرکت‌های تعاونی مسکن، از آن جمله است.

طبق آمارهای وزارت مسکن و شهرسازی، در تأمین این برنامه‌ها تنها توسط این وزارتخانه تا پایان سال گذشته ۳۱/۰۰۰ واحد مسکونی شامل خانه‌های سازمانی کارگری و کارمندی و خانه‌های ارزان‌قیمت با هزینه ۱۴/۴ میلیارد ریال ساخته شده و بیش از ۴۰/۰۰۰ واحد مسکونی سازمانی و ارزان‌قیمت دیگر با



پیش‌بینی هزینه‌ای معادل ۶۷/۴ میلیارد ریال در دست ساختمان است (در این ارقام فعالیت خانه‌سازی سایر سازمان‌های دولتی از جمله ارتش شاهنشاهی به حساب نیامده است). - ۲/۱۱۵ پروژه ساختمان‌های آموزشی، دانشگاهی، بیمارستان‌ها، مراکز پرورش، مراکز درمانی، هتل‌ها و مهمانسراها و پلاژها، کارخانه‌های آسانسورسازی، تأسیسات گاز و نظایر آنها اجرا شده و ۸۷۹ پروژه ساختمانی دیگر از همین قبیل در دست اجراست. ۲/۰۵۶ پروژه عمران شهری در شهرستان‌ها و ۶/۸۹۲ پروژه عمران روستایی در روستاها نیز به‌مورد اجرا درآمده است. در دو سال گذشته ۱۲ میلیون مترمربع زمین به‌منظور احداث واحدهای مسکونی و ساختمان‌های دیگر به شرکت‌های تعاونی مسکن و دستگاه‌های دولتی واگذار شده است. تعداد وام‌های درازمدت مسکن که برای احداث یا خرید و یا تکمیل ساختمان خانه و آپارتمان تنها توسط بانک رهنی در ده ساله اخیر به مؤسسات و افراد مختلف داده شده در حدود ۵۴۰/۰۰۰ وام به‌مبلغ کلی ۱۰۳ میلیارد ریال است.

اصل هیجدهم انقلاب که در تابستان ۲۵۳۶ اعلام شد، مربوط به حفظ منافع مردم ایران در امر مسکن، و جلوگیری از احتیاجات و سوءاستفاده‌هایی است که ممکن است در این راه صورت گیرد.



چنانکه توضیح داده شد، تهیه مسکن برای حداکثر افراد هدف نهایی سیاست تأمین مسکن کشور است. اساس این سیاست که از سالها پیش دنبال می‌شود، افزایش واحدهای مسکونی برای گروههای مختلف به‌خصوص افراد کم درآمد، کاهش تراکم فعلی افراد در واحدهای مسکونی و بهبود مساکن موجود از نظر بهداشتی و اجتماعی است.

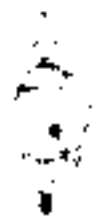
ولی این کوششها که صرفاً به‌منظور کمک به تأمین نیازهای عمومی در امر تهیه مسکن انجام گرفته، متأسفانه افزایش بی‌رویه بهای زمین را در سالهای اخیر به‌همراه داشته است که امری غیر طبیعی و سودجویانه است. این وضع نه تنها به زیان طبقه‌ای که هدف از همه این اقدامات تأمین منافع حقه آنها بود تمام می‌شود، بلکه مضار فراوان اقتصادی و اجتماعی آن ممکن بود اصولاً مسیر پیشرفت کشور را تغییر دهد.

زمین ساختمانی محلی است که باید بنا در آن انجام گیرد، و منطقاً می‌باید بهای آن نسبت به بهای کل ساختمان اندک باشد، و حال آنکه با وجود فراوانی زمینهای داخل و پیرامون شهرها، در سالهای اخیر ترقی بهای زمین به حدی رسیده بود که قیمت زمین رقم عمده‌ای از قیمت یک منزل را تشکیل می‌داد و از این جهت نمی‌توانست برای خانه‌سازی در دسترس عامه قرار گیرد، بلکه فقط در اختیار طبقات خاصی قرار می‌گرفت. به دنبال بالا رفتن بهای زمین، قیمت ساختمان و مسکن و اجاره‌بها نیز افزایش یافت، و این خود عامل مهمی در ایجاد تورم بود.



به‌طور کلی افزایش بی‌رویه بهای زمین، درآمدهای سرشار و بی‌زحمתי برای صاحبان زمینهای بزرگ همراه دارد که از طرفی سرمایه‌ها را بی‌آنکه در کارهای تولیدی صرف شود منحبوس می‌کند، و از طرف دیگر عده‌ای را که به هر حال احتیاج به مسکن و طبعاً احتیاج به زمین دارند وادار می‌کند که به هر قیمتی باشد، به‌خصوص از راه وام گرفتن از بانکها، زمین لازم را تهیه کنند در نتیجه سرمایه‌ها نزد عده معدودی تمرکز می‌یابد و باعث توزیع غیر عادلانه درآمدها می‌شود.

صرفنظر از این معایب اقتصادی، امکان تحصیل درآمدهای سرشار و غیر عادی در زمانی کوتاه بدون کوششی مولد و مثبت، صاحبان سرمایه را عادت می‌دهد که به جای کارهای تولیدی در پی تحصیل درآمدهای باد آورده و بی‌زحمت بروند و به‌عنوان معقول و متناسب با سرمایه و کار توجهی نکنند. این وضع علاوه بر آنکه سرمایه و نیروی انسانی را با ارزش فوق‌العاده‌ای که این دو عامل در جامعه کنونی ما دارد عاطل می‌گذارد، روحیه تنبلی و ولخرجی را نیز همراه با توقعات بیجا و نامعقول رواج می‌دهد. با توجه بدین وضع نامطلوب، و برای جلوگیری از توسعه مضار اقتصادی و اجتماعی چنین وضعی بود که در امرداد ماه گذشته اصل هیجدهم انقلاب در مورد تثبیت نسبی بهای زمین اعلام شد، و دولت مکلف گردید که با کسب مجوزهای قانونی در ظرف سه سال از راه مبارزه با تورم کلی و اتخاذ تدابیر خاص مالیاتی و سایر اقدامات لازم نظیر استفاده از زمین‌هایی که در



اختیار دولت است برای ایجاد واحدهای مسکونی، ترتیبی دهد که افزایش نسبی بهای زمین در هر سال حداکثر از میزان تورم سالانه تجاوز نکند، و سرمایه‌گذاری در رشته‌های تولیدی جایگزین راکدشدن سرمایه در زمین شود.

بدین ترتیب دولت باید به‌اتکاء زمینهای ملی شده و زمین‌هایی که در اختیار دارد، وارد بورس زمین بشود و قیمت‌های مصنوعی را بی‌آنکه راه فراری برای سودجویان باز بگذارد، بشکند. این زمینها باید با شرایط آسان به شرکت‌هایی که واقعاً به دنبال خانه‌سازی هستند واگذار شود تا خانه در حد کافی ساخته شود. وضع مصنوعی و ناسالمی که بخصوص در سالهای اخیر از نظر سودجویی شخصی در مورد زمین و مسکن وجود داشت باید به‌طور قطع خاتمه یابد. در این مورد که بهای زمین درآینده حداکثر از افزایش تورم سالانه بالاتر نرود، منظور این نیست که حتماً باید به‌همان اندازه بالا رود، بلکه این فقط حدی است که نباید از آن تجاوز شود. هدف اصلی باید پایین آمدن تورم و نه بالا رفتن قیمت زمین باشد.

امور قضایی

اصل نهم انقلاب که مظهر تلفیق عدالت قضایی با عدالت اجتماعی است جنبه قضایی انقلاب ایران را شامل می‌شود. این اصلی است که با ایجاد خانه‌های انصاف در روستاها و شوراهای



داوری در شهرها، چهره تازه‌ای از عدالت را به‌مسردم کشور عرضه داشت و از این راه از یک‌طرف حل مشکلات قضایی روستاییان و شهرنشینان ایران را بسیار آسانتر کرد و از جانب دیگر بار بزرگی را از دوش دستگاه دادگستری کشور برداشت، ولی مهمتر از این در این بود که درک فلسفه جدیدی را از عدالت وارد اصول قضایی کرد.

جنبه فلسفی خانه‌های انصاف، به‌صورتی که توسط صاحب‌نظران سازمان قضایی کشور مورد تفسیر قرار گرفته است، رجوع به عدالت طبیعی به‌جای عدالت قانونی، و لزوماً اعتماد به وجدان مردم و انطباق قانون با واقعیات زندگی است. با این برداشت فکری، تشکیل خانه‌های انصاف و شوراهای داوری فقط براین اساس نیست که در محل دادگاه وجود ندارد و یا بار دادگاه‌های موجود سنگین است، بلکه بخصوص براین اساس است که مردم و وجدان و انصاف آنها به‌عنوان اصلی مورد اعتماد پذیرفته شده‌اند، و قبول شده است که قانون به‌تنهایی در همه موارد التزاماً عدالت را تأمین نمی‌کند. و انعطاف ناپذیری آن در برابر شرایط متغیر زندگی گاه حتی مغایر عدالت واقعی است. نا پیش از تشکیل خانه‌های انصاف و شوراهای داوری، اعمال قدرت قضایی چه در روستاها و چه در شهرها با موانع و محظورات بسیاری روبرو بود. قبل از آغاز عصر بهلوی اصولاً در روستاها عدالت قضایی وجود نداشت و سرنوشت رعایا و روستاییان در اختیار قدرت مطلقه مالکان یا خوتین بود، همانطور



که سرنوشت شهرنشینان در دست حکام محلی و یا به اصطلاح محاکم شرع بود. در زمان سلطنت رضا شاه کبیر قوه قضاییه بر اساس ضوابط و مقررات مشخصی ایجاد شد و حکام محلی و مراجع شرعی قدرت قضایی خود را قانوناً از دست دادند، ولی در عمل اختلافات سطوح اجتماع و نفوذ خصوصی مالکان و متنفذان و ثروتمندان اعمال واقعی اصول قانون را دشوار می کرد. با آغاز انقلاب ایران، و دگرگونیهای اجتماعی که این انقلاب به همراه آورد، اصلاح قوانین حقوقی و جزایی و گسترش سازمان قضایی کشور مورد توجه قرار گرفت و اقداماتی در این زمینه انجام شد، لکن این اقدامات جوابگوی نیاز قضایی مردم مملکت منجمده روستاییان نبود، و بدین واقعیت توجه شد که نظام کهنه قوانین و کمبود قضات و کارمندان کارآزموده قضایی بیش از همه موجب بی عدالتی در حق روستاییان و کشاورزان خواهد بود. این واقعیت، و شکایتها و دادخواستهای انباشته بر روی هم در دادگستری و کمبود تعداد دادگاهها و قضات امید استقرار عدالت قضایی را در روستاها مشکل می ساخت، و لازم بود برای رفع این اشکال اقدام اساسی انجام گیرد و راه حل قاطعی که بتواند اختلافات روزمره و دعاوی ساده روستائیشان را با سرعت و دقت حل و فصل کند در نظر گرفته شود. با الهام از روش سنتی کدخدامنشی در روستاها و تطبیق این رویه با نظام پیشرفته کشور، تشکیل خانه های انصاف در روستاها و انتخاب داوران آنها به وسیله روستاییان یک اقدام انقلابی و موقی و تنها راه حل



مشکل دادگستری تشخیص داده شد.

با تشکیل خانه های انصاف در روستاها، به جای آنکه فرد روستایی برای احقاق حق خود یا دفاع از این حق راهی شهرهای دور و نزدیک شود و وقت و پول و نیروی خویش را صرف کاری کند که غالباً نتیجه آن حتی به زحمتش نمی ارزید، دستگاه عدالت به سراغ او رفت تا این احقاق حق را در محیط او، و توسط افراد مورد اعتماد و برگزیده خود او، با طریق سهلی که برای روستایی ساده دل کاملاً قابل درک باشد و با ابعاد کوچک مشکلات او هماهنگی داشته باشد انجام دهد. بدین ترتیب نه تنها مشکلات روستاییان بسیار آسانتر و سریعتر حل می شد، بلکه روستایی و کشاورز ایرانی می توانست وقتی را که اجباراً به هدر می رفت صرف کار تولیدی خود کند، و از این راه سهم خویش را در پیشرفت اقتصاد کشور و در بهبود زندگی خود به نحو بهتری ایفاء نماید. در عین حال وجود خانه های انصاف باعث شد که هر ساله هزاران اختلاف که در گذشته منجر به ایجاد کینه و دشمنی می شد و گاهی منازعات بزرگ و قتل و جرح و ضرب همراه می آورد، از راه کدخدامنشی به صلح و آشتی منتهی شود و محیط روستا به جای کانون خصومت، محیط دوستی و همکاری گردد.

با ایجاد خانه های انصاف، عدالت قضایی به طور سهل و رایگان در اختیار روستایی قرار گرفت و برای نخستین بار در تاریخ قضایی ایران رعایت انصاف و روابط انسانی و مبانی



عرف و عادات، اصول کدخدامندی و سازش، اجرای قوانین خشک و انعطاف‌ناپذیر قضایی را آسان و احقاق حقوق روستاییان و استقرار عدالت قضایی را در روستاها تأمین کرد، و به مردم روستا این فرصت داده شد که در کارهای قضایی خود شریک باشند. در این اقدام نقش انسانی و مثبت سپاهیان دانش شایسته تذکر خاص است، زیرا براساس قانونی که در باره تشکیل خانه‌های انصاف وضع شد سپاهیان دانش در هر محل گذشته از انجام وظایف رسمی خود وظیفهٔ منشیگری خانه‌های انصاف را نیز عهده‌دار شدند.

موفقیت فوق‌العاده خانه‌های انصاف و توسعهٔ روز افزون آنها نشان داده است که این اقدام انقلابی تا چه اندازه در گسترش عدالت اجتماعی و بهبود زندگانی روستاییان مؤثر بوده است. شماره این خانه‌ها که در سال نخستین ۲۳۴ بود اکنون به ۱۰۳۵۸ رسیده است که در حدود ۱۹۰۰۰ روستا با بیش از ۱۰ میلیون نفر جمعیت از مزایای آن بهره‌مند می‌شوند. در این مراکز تاکنون بیشتر از ۳ میلیون دعوی مورد رسیدگی قرار گرفته و حل شده است، که اگر قرار بود این تعداد دعوی به دادگاه‌های قضایی ارجاع شود نه فقط رسیدگی بدانها سالها وقت می‌گرفت، بلکه هزینه هنگفتی را نیز چه به دولت و چه به طرفین دعوی تحمیل می‌کرد.

نتیجهٔ درخشان و بازده مطلوب فعالیت خانه‌های انصاف موجب شد که به تشکیل شوراهای داوری در شهرهای کشور نیز



اقدام شود. بدین جهت قانون شورای داوری وضع و با تشکیل این شوراها در شهرها رسیدگی به اختلافات جزئی و دعاوی کوچک مردم شهرنشین به شوراهای داوری واگذار گردید. هریک از این شوراها که با همان وضع و همان ضوابط مربوط به تشکیل خانه‌های انصاف ایجاد می‌شود، مرکب از پنج نفر از معتمدان محلی است که از طرف مردم برای مدت چهار سال انتخاب می‌شوند و در هر حوزهٔ شورای داوری یک نفر از قضات دادگستری یا وکلاء دادگستری یا استادان دانشگاه و یا سر دفتران به عنوان مشاور قضایی شورا انجام وظیفه می‌کنند. اعضاء شوراهای داوری مانند اعضای خانه‌های انصاف از طریق کدخدامندی و ایجاد سازش و با در نظر داشتن عرف و سنتهای محلی و فارغ از تشریفات آیین دادرسی به اختلافات و دعاوی که در صلاحیت آنهاست رسیدگی می‌کنند.

صلاحیت شوراهای داوری متناسب با نیازها و مسائل شهری در سطح بالاتری از صلاحیت خانه‌های انصاف قرار دارد، و رایگان بودن کار این شوراها نیز همانند خانه‌های انصاف از تحمیل هزینه دادرسی به طرفین اختلاف جلوگیری می‌کند. از سال ۲۵۲۵ که نخستین شورای داوری شروع به کار کرد، تاکنون ۲۸۳ شورا در ۲۰۳ شهر تشکیل شده و در این مدت بیش از ۱۲ میلیون نفر از مزایای آنها بهره‌مند شده‌اند و نزدیک به ۷۵۰ هزار پرونده در این شوراها مورد رسیدگی و حل و فصل قرار گرفته است.



حاصل کار خانه‌های انصاف و شوراهاى داوری آنچنان رضایت‌بخش بوده است که صلاحیت این دو مرجع طبق قانون مصوبه در سال ۲۵۳۶ افزایش یافت و با حذف دادگاههای بخش از سازمان قضایی کشور قسمت عمده از صلاحیت دادگاههای مذکور به خانه‌های انصاف و شوراهاى داوری واگذار گردید.

انقلاب اداری

اصل دوازدهم انقلاب ایران ناظر به انقلاب اداری است. قسمت دیگر از این اصل نیز به انقلاب آموزشی مربوط می‌شود که قبلاً در باره آن توضیح داده شد.

در میان تمام اصول انقلاب، این اصلی است که اجرای آن تاکنون کمتر از همه مورد رضایت من بوده است. ولی ضمناً باید قبول کرد که اجرای واقعی این اصل از همه اصول دیگر انقلاب دشوارتر است، زیرا مستلزم تحولی عمیق در طرز فکر و روحیات و عادات ریشه‌دار شاغلان امور و کارمندان ادارات از یک طرف و ارباب رجوع از طرف دیگر است، و این تحولی نیست که به‌صورتی سریع و فوری انجام پذیر باشد.

مشکلی که ما در این مورد با آن مواجه هستیم مشکلی است که تقریباً برای همه کشورها و جوامع دیگر نیز چه سرمایه‌دار و چه کمونیست، چه پیشرفته و چه در حال رشد، چه صنعتی و چه غیرصنعتی، در مقیاسها و ابعاد متفاوت وجود دارد، و آن روح



«بوروکراسی» است که شاید بتوان آن را یک بلای جهانی دانست. این روحیه سدی است که در برابر هرگونه پیشرفت و تحول مثبت اجتماعی گذاشته می‌شود، و از راه کند کردن کارها، کاغذ بازی، مسامحه کاری، مشکل تراشی و تشریفات زاید، باعث اتلاف وقت و خنثی کردن ابتکارات و گاه وارد آوردن زیانهای جبران‌ناپذیر می‌گردد. چنین وضعی از نظر انقلاب ایران که برپایه نوآوری و پیشروی بنیاد شده است غیرقابل تحمل است، زیرا اگر تشکیلات وسیع اداری قدرت و سازندگی نداشته باشند، و جوابگوی قاطع نیازها و مسائل نباشند، طبعاً مردم اعتماد خود را بدانها از دست خواهند داد و جریان امور بسا آن استحکام و آهنگی که منطقاً باید انجام گیرد انجام نخواهد گرفت.

این اشکال از جنبه عکس آن نیز وجود دارد، یعنی هر فرد یا دستگاهی که با یک مسئول اداری در هر سطح و مقامی سروکار دارد، اگر به‌وظیفه و مسئولیت خود عمل نکند، اگر درخواست نادرستی داشته باشد و یا مطلبی برخلاف واقع بگوید، مسلماً طرف مسئول اداری نیز نخواهد توانست وظیفه خود را به‌درستی انجام دهد اگر باید در این مورد تغییر و تحولی انجام پذیرد، این تحول باید از هر دو جانب انجام گیرد.

اعلام انقلاب اداری برای از بین بردن همین وضع غیرقابل قبول صورت گرفت. هدف از اعلام و اجرای این اصل این بود که برای مبارزه با «بوروکراسی» و از میان بردن هرگونه عامل بی‌نظمی در ادارات، و ایجاد روح وظیفه‌شناسی و صداقت، و



تعدیل مقررات اداری و تسهیل گردش کار کشور، کوششی قاطع و همه‌جانبه صورت گیرد.

وضع قوانین و مقررات تازه که نتیجه منطقی پیشرفت و توسعه امور است، هر روز تماس مردم را با دستگاههای دولتی بیشتر می‌کند، و به‌موازات آن حجم کار دولت نیز زیادتر می‌شود. این وضع، طبعاً بهبود وضع ادارات و تسریع در انجام کارها را به‌صورت ضرورتی اجتناب‌ناپذیر در می‌آورد.

برای تأمین این منظور در درجه اول اقدام شد که کارها به‌جای تمرکز زیاده از حد، پریایه عدم تمرکز تشکیلات اداری انجام گیرد. بدین جهت به‌استانداران اختیارات بیشتر داده شد، در توسازی تشکیلات اداری مملکت اقدام گردید برنامه‌های متعددی در مورد بهبود سازمانها و روشها، اجرای برنامه‌های آموزشی کارکنان دولت بویژه در سطح مدیران و رؤسای ادارات، استفاده از اطلاعات متخصصان در دستگاهها، کاهش تعطیلات اداری، مورد اجرا قرار گرفت. به‌منظور مطالعه دقیق در روشهای کار و حذف تشریفات زاید و ایجاد نظم و مدیریت صحیح در کارها و اصلاح قوانین و مقررات بر اساس تطبیق آنها با برنامه‌های انقلابی کشور، کنگره‌ای بنام کنگره انقلاب اداری، و بر اساسی این کنگره شورایی به‌نام «شورای انقلاب اداری» تأسیس شد و کمیته‌های مربوط بدین شورا در هر یک از وزارتخانه‌ها و سازمان‌های دولتی به‌کار پرداختند. از جندی پیشی تصمیم گرفته شد که کار ادارات تا سرحد امکان با استفاده از



سیستم کامپیوتری انجام گیرد تا مقدار زیادی از تشریفات بوروکراسی خود بخود از میان برود.

با این همه، برای به‌ثمر رسیدن انقلاب اداری اقدامات دراز مدت و کوشش پیگیر لازم است، زیرا این کار بستگی فوق‌العاده به‌عامل انسانی دارد. تحقق واقعی انقلاب اداری با همه اقداماتی که می‌شود و خواهد شد، مستلزم دگرگونی آگاهانه و مثبتی در روحیه و طرز فکر و برداشت عمومی، چه کارمندان و چه مراجعان ادارات، از مسئولیتهای فردی و اجتماعی و اخلاقی و ملی آنهاست. یکی از شرایط این آگاهی رشد فکری و آموزشی است، و از همین جهت بود که انقلاب اداری و انقلاب آموزشی به‌صورت یک اصل واحد وضع و اعلام شد. اقداماتی که برای اصلاحات گسترده در دانشگاهها و مؤسسات آموزش عالی و سایر مراکز آموزشی کشور انجام گرفته و می‌گیرد نیز تا حد زیادی ناظر بر همین واقعیت است.

مهمترین اقدامی که در راه حسن اجرای امور سازمانهای اداری کشور، و جلوگیری از سهل‌انگاریها و قصورها و اشتباهات مسئولان امور انجام گرفته است - ولی عملاً دایمه کار آن از مفهوم کلی انقلاب اداری بسیار خراش می‌رود - تشکیل کمیسیون شاهنشاهی به‌صورت سازمانی است که شاید نظیر آنرا در هیچ کشور دیگر جهان نتوان یافت.



شاهنشاهی به خود من تسلیم می‌شود.

بدین ترتیب، کمیسیون شاهنشاهی وظیفه یک ناظر و مراقب آگاه و در عین حال بی‌غرض و خبرخواه را برای حسن جریان امور مملکت و جلوگیری از ضعف و قصور و احیاناً فساد در پیشرفت کارها دارد و این وظیفه را خالی از هرگونه حب و بغض و کینه و حسادت و غرض انجام می‌دهد. معایب کار در آنجا بدون پرده‌پوشی و با صراحت مطرح می‌شود و این کار تا وقتی که لازم باشد — و احیاناً همیشه — ادامه خواهد یافت. زیرا نه یک مملکت، نه یک جامعه، نه یک انسان، نمی‌تواند مطلقاً عاری از عیب و نقص باشد. بدیهی است این نواقص بتدریج کمتر خواهد شد، ولی معایب هر قدر هم جزئی باشند برای جامعه‌ای که می‌خواهد وارد دوران «نمدن بزرگ» شود قابل قبول نیست و باید خواه‌ناخواه برطرف گردد.

با امعان نظری بیطرفانه، می‌توان به‌خوبی درک کرد که کار این سازمان از کار هر اقلیت پارلمانی و هر تشکیلات مخالفی در رژیمهای پارلمانی چند حزبی سخت‌گیرانه‌تر، بی‌اسانتر و بی‌غرضانه‌تر است. اشاره به بی‌غرضی از این بابت است که عادتاً در تشکیلات نامبرده، حزب اقلیت یا مخالف خود را ملزم به انتقاد از روی سند و مدرک نمی‌داند، زیرا هدف اصلی آن فقط عیبجویی و حمله است. در صورتی که کمیسیون شاهنشاهی با همین روح سخت‌گیری و بی‌گذشتی منتها با دسترسی به همه مدارک و اسناد لازم و صرفاً بر اساس بررسی دقیق و بیطرفانه این اسناد عمل می‌کند.



این کمیسیون طبق فرمانی که در شانزدهم آبان‌ماه سال گذشته صادر شد در دفتر مخصوص شاهنشاهی به‌وجود آمد، و علت وجودی آن چنانکه در فرمان تصریح گردید این بود که با توجه به رشد و توسعه اقتصادی و اجتماعی امروز ایران، باید کوشش دولت و حزب رستاخیز ملت ایران و عموم افراد مملکت معطوف به جلوگیری از هرگونه ضایعات و اتلاف نیروی انسانی و تولیدات کشاورزی و صنعتی و تأخیرها و نارساییهای موجب ضایعات، از راه برنامه‌ریزی دقیق و حساب شده و نظارت و بازرسی دایمی باشد و برای تأمین این منظور از وزارتخانه‌ها و سازمانهای ذیربط مسئولیت خواسته شود.

مفهوم این مسئولیت این است که سرمایه‌های مادی و انسانی و فکری که مملکت در اختیار دستگاههای اجرایی می‌گذارد باید در زمانی معقول و معین (که خود آن وزارتخانه‌ها یا دستگاهها تعیین کرده‌اند) بازده معلوم و قابل بازرسی داشته باشد، بنابراین در این مورد باید این مراجع به مفهوم کامل کلمه قبول مسئولیت بکنند و از این بابت مرتباً حساب پس بدهند.

در این کمیسیون که از نمایندگان تمام‌الاختیار وزارتخانه‌ها و سازمانهای مسئول و نمایندگان حزب رستاخیز ملت ایران و اتاق بازرگانی و صنایع و معادن و وسایل ارتباط جمعی تشکیل شده است، جریان اجرای طرحهای زمان‌بندی شده مربوط به موظفان وزارتخانه‌ها و سازمانهای ذیربط مورد بازرسی و نظارت قرار می‌گیرد و گزارش پیشرفت کار منظم از طرف دفتر مخصوص



همکاری در درک و رفع معایب از خصوصیات انقلاب ایران و نظام شاهنشاهی آن است. در پرتو این نظم همه ما می‌توانیم مثل افراد یک خانواده بزرگ دست در دست و بازو در بازوی یکدیگر، کار کنیم. راهگشای آینده باشیم و با کمک هم، چه از لحاظ مادی و چه از نظر معنوی، پیش برویم.

* * *

به‌طوری‌که همه می‌دانند، سازمان دیگری نیز از مدتها پیش برای یازرسی امور کشور به نام «سازمان بازرسی شاهنشاهی» وجود دارد. این سازمان به‌صورت وارث سنت دیرینه شاهنشاهی ایران که در آن کسان مورد اعتمادی سمت «چشم و گوش شاهنشاه» را داشتند، از قریب بیست سال پیش مشغول کار است و از افرادی تشکیل شده است که مأمولت مستقیم در برابر خود من دارند. این افراد وظیفه دارند به‌تمام کشور مافرت کنند و آزادانه با هر فرد و مرجعی تماس بگیرند و از غفلت عدم پیشرفت کافی کارها آگاه شوند، و از شکایات مردم گزارشهای لازم برای من تهیه کنند. همه مردم نیز می‌توانند آزادانه به‌این سازمان مراجعه کنند و شکایتهای خود را با مسئولان آن در میان گذارند. این سازمان تاکنون با اثبات بی‌فرضی و وظیفه‌شناسی و در عین حال با سخنگیری خود اعتماد عمومی را کاملاً جلب کرده و با توسعه سازمانها و فعالیتهای مملکتی، دامنه کار آن نیز گسترش بیشتری یافته است.



مبارزه با فساد

دو اصل چهاردهم و نوزدهم انقلاب، ناظر بر مبارزه با فساد یعنی با عاملی مخرب و منفی است که درست نقطه مقابل روح و فلسفه انقلاب ایران و مخالف با تمام اصول این انقلاب است. اصل چهاردهم انقلاب، مبنی بر «تعیین و تثبیت مداوم قیمتها، توزیع صحیح کالاها بر اساس سود عادلانه، مبارزه پیگیر با استثمار مصرف‌کنندگان و پایان دادن به عادت ناپسند گرانفروشی» پاسخگوی وضع نامطلوبی بود که افزایش تورم و بالا رفتن منظم قیمتها برای سلامت اقتصاد کشور در پیش آورده بود.

یا توجه به توسعه اقتصادی سریع معنکت و افزایش درآمد سرانه و تعادل به‌بالا بردن سطح مادی زندگی، که هجوم خریداران را به بازار فروش کالاها و خدمات و ترقی روزافزون میزان مصرف را باعث می‌شد، افزایش قیمتها از راه گرانفروشی قابل پیش‌بینی بود. ولی برای این وضع، چه از نظر آثار تورمی آن و چه از لحاظ اجتماعی که از این طریق به‌مرور می‌شد قابل قبول نبود مبارزه با آن از مجرای مقررات عادی صنفی و قضایی نیز نمی‌توانست کاملاً مؤثر واقع شود. بلکه موفقیت چنین مبارزه‌ای مستلزم یک حمله «ضربتی» بود که جنبه فاعل و همه‌جانبه داشته باشد، و این کار فقط می‌توانست در کادر نظام انقلابی ایران انجام گیرد.



اداری مملکت در جنبش ملی علیه گرانفروشی شرکت جوید. ضمناً اخطار شد که در صورتی که طی یکماه از آغاز این جنبش نتیجه رضایت بخشی از این کوششها حاصل نشود، قانون مربوط به رسیدگی به جرایم محترمان و گرانفروشان توسط دادگاههای نظامی در مورد آنان به اجرا در خواهد آمد.

کمیونی از وزیران، مسئول پیشبرد این مبارزه شد و این کمیون همگام با کمیته ملی حمایت از مصرف کنندگان و وزارتخانه‌هایی که عهده‌دار امور اقتصادی و قضایی بودند برای تمام اقلام غذایی و کالاهای ضروری قیمت‌های عادلانه تعیین کرد. در مدتی کوتاه قیمت چهارده هزار قلم کالا معین شد، و ۲۲۰۰ دانشجوی مدارس عالی و دانشگاهها داوطلبانه کار بازرسی در مورد محترم شمردن نرخهای اعلام شده را به عهده گرفتند. گذشته از وزارت بازرگانی، کمیته حمایت از مصرف کنندگان با پیچ طبقات مختلف مردم نسبت به کنترل نرخها اقدام کرد و ضمناً با تشکیل گروههای کار به بررسی علل گرانفروشی و کمبود کالاها و نیازهای جامعه مصرف کنندگان و انعکاس نتایج این بررسیها به دستگاههای مسئول پرداخت. اطاق اصناف نیز در زمینه جلوگیری از تخلفات صنفی در سطح تولید کننده و وارد کننده و عمده فروشی و خرده فروشی فعالیت مؤثری کرد و کوشید تا از طریق توسعه شرکتهای تعاونی و توزیع در اتحادیه‌های صنفی، دست واسطه‌ها را کوتاه کند. هزاران تن مواد غذایی و مصرفی عامه که به منظور سودجویی احتکار شده بود کشف و به قیمت



باید تذکر داد که این وضع نامطلوب منحصر به کشور ما نیست، بلکه یک گرفتاری اساسی اقتصاد جهانی است که بخصوص در اقتصاد دنیای غرب به نحو چشمگیری اثر بخشیده است. ترقی سرسام‌آور قیمتها، بحران سیستم پولی بین‌المللی، سیاستهای توسعه کشورهای بزرگ صنعتی، افزایش بی‌رویه دستمزدها، سودجویی شرکت‌های بزرگ به خصوص شرکت‌های چند ملیتی، و معاملات سودجویانه و احتکاری مواد اولیه، باعث بی‌آلا رفتن منظم نرخ تورم در جهان صنعتی شده است. که طبیعتاً کشور ما نیز نمی‌توانست از آثار آن برکنار بماند.

ولی سازمان اجتماعی و اقتصادی مملکت ما طوری بود که به ما اجازه می‌داد کاری را که آن کشورها نتوانسته بودند و نمی‌توانستند انجام دهند با موفقیت انجام برسانیم، یعنی با قاطعیت و قدرت تورم را از راه جلوگیری از شرایط و عوامل آن مهار کنیم.

برای این کار یک جهاد ملی علیه گرانفروشی و سودجویی نامشروع اعلام شد و به پیجوی عمومی در سطح مملکتی برای مبارزه با گرانفروشی اقدام گردید. بلافاصله پس از اعلام اصل چهاردهم انقلاب در مردادماه ۱۳۳۴، دولت موظف شد به منظور گسترش امر مبارزه با گرانفروشی کلیه اقدامات لازم منجمله تجدید نظر اساسی در سازمانهای اطاق اصناف و تشکیل گروههای نظارت و کنترل نرخها را انجام دهد. حزب رستاخیز ملت ایران نیز متقبل شد که با استفاده از تمام نیروهای ملی و



عادلانه در دسترس مردم گذاشته شد و مستحکوران تسلیم عدالت شدند. تنها در مدت دو ماه بیش از هشت هزار نفر از این مستحکوران و سوجدویان که سرخی از آنها صاحبان محروم صنایع و فروشگاههای بزرگ بودند، یا روانه زندان شدند یا جریمههای سنگین پرداخت کردند و یا برای مدتی از ادامه کار خود محروم گردیدند. حتی شرکتیهای چند ملیتی خارجی مستعدی مشمول مجازات قرار گرفتند و عدهای از رؤسای سندیکاها، فرمانداران و شهرداران و مقامات عالیرتبه دولتی مورد بازخواست و تنبیه واقع شدند. برای رسیدگی به جرایم همه این افراد و سازمانها، دادگستری به تشکیل دادگاههای فوق العاده اقدام کرد و این دادگاهها که آرائشان قابل استئناف نبود همراه با دادگاههای عادی به کار پرداختند.

بموازات این اقدامات، ضوابطی اصولی برای تنظیم بازار و تعیین ساعات کار برقرار شد و فعالیتهای بازرگانی زیر نظارت دقیق قرار گرفت. ضمناً اقدامات لازم به منظور تسریع در تخلیه کالاهای از کشتیها و حمل فوری آنها به مراکز مصرف و نیز گسترش تعاونیها انجام گردید، و از این راه بسیاری از کمبودهای بازار مصرف برطرف شد.

نتیجه اجرای این برنامه - که البته بعد از آن نیز ادامه یافت و باید ادامه یابد - این بود که نه تنها تسورم در سطح قابل پیش بینی متوقف شد، بلکه شاخص هزینه زندگی پنج درصد تقلیل یافت و نرخ افزایش هزینه زندگی به زیر صفر رسید. اقتصاد ما



حتی با یک توج کمبود جریان اسکاس و رشد هند تورمی مواجه شد. بدین ترتیب کشور ما رکورد تازه ای در مهار کردن تورم به دست آورد و این آزمایشی است که تصور نمی رود در هیچ جای دیگر جهان انجام گرفته باشد. تذکر این نکته در عین حال لازم است که بعد از درآمد زیاد و قدرت خرید ناشی از آن، تورم در سال ۲۵۳۶ دوباره به طور خطرناکی شروع شد، ولی باز هم با کنترل قیمت زمین تا آخر سال به حدود معنوی پایین آورده خواهد شد.

باید متذکر شد که دولت از چند سال پیش به منظور تثبیت قیمت کالاهای اساسی از قبیل گندم، گوشت، قند، شکر، برنج، روغن، چای، تخم مرغ و غیره، هر ساله مبالغ هنگفتی از محل اعتباری که برای صندوق حمایت از مصرف کننده اختصاص می دهد پرداخت کرده است، تا از افزایش بهای این کالاهای اولیه مورد نیاز مردم جلوگیری کند. رقم این پرداختها که در سال ۲۵۳۲ اندکی بیش از ۸ میلیارد ریال بود، دو سال بعد از آن به ۱۱۷ میلیارد ریال رسید.

در ادامه اجرای اصل تعیین و تثبیت مداوم قیمتها و مبارزه با گرانفروشی، دولت می باید کوشش کند تا همچنان بهای کالاهای اساسی را برای مصرف کننده ثابت نگاه دارد، به نحوی که نوسانات قیمتها در سطح بازارهای بین المللی و داخلی در قیمت خرید مصرف کنندگان تأثیری نداشته باشد و برای این منظور مابه التفاوت بهای خرید کالاهای و بهای عرضه اجناس



بمصرف کنندگان از محل اعتبارات دولت که در بودجه صندوق حمایت از مصرف کننده منظور می شود تأمین گردد. همچنین برای تعیین و تثبیت قیمت حقیقی کالاها و مبارزه با گرانفروشی امر قیمت گذاری بر ضوابط مشخصی استوار شود و حتی المقدور قیمت کالاهای داخلی از قیمت های بین المللی نباید بیشتر باشد تا با نظارت مستمر بر عرضه کالاها و موارد مورد نیاز عامه و تأمین و توزیع سریع کالاهای مورد نیاز عمومی به منظور جلوگیری از کمبود عرضه، و تماس دایمی با تولید کنندگان و وارد کنندگان کالا از نظر تنظیم بازار و نظارت بر کلیه فعالیت های بازرگانی و ایجاد شبکه های توزیع، از هر گونه گرانفروشی و احتکار و تقلب در عرضه کالا جلوگیری شود.

با وجود همه این برنامه ها و اقدامات، باید عموم افراد مملکت بدین نکته عمیقاً توجه داشته باشند که حسن اجرای این اصل انقلاب که فقط برای تأمین منافع و دفاع از حقوق آنان وضع شده است، در درجه اول به عهده خودشان است. یعنی قبل از هر چیز این مصرف کننده است که می باید از خرید کالاها و خدمات بهر قیمتی که بدو عرضه شود خودداری کند و فقط با بررسی و دقت لازم به خرید آنها با نرخ عادله و تعیین شده مبادرت ورزد، و اگر در این راه با تقلب و گرانفروشی مواجه گردد برای دفاع از حق خود و حق دیگران و به عنوان انجام یک وظیفه ملی گرانفروش را به دست قانون ببارد. اگر این وظیفه ستایی و همکاری با مأموران قانون از طرف مردم کاملاً



رعایت نشود مسلماً کار این مبارزه آن موفقیتی را که لازم است در پی نخواهد داشت، چنانکه هم اکنون نیز می توان تذکر داد که در سال جاری متأسفانه همین سهل انگاری ها، توأم با عادات های قدیمی لطمانی به موفقیت قاطع این جهاد ملی وارد کرده است که فقط رشد فکری ملی می تواند جوابگوی آن باشد.

اصل نوزدهم انقلاب، مکمل همین مبارزه با فساد و ناظر بر کوشش وسیع دیگری در جهت منزله نگاه داشتن جامعه ایرانی و جلوگیری از رسوخ هرگونه نادرستی در پیکر اجتماعی سالم ایران امروز است، که سوء استفاده از مقام و موقعیت شغلی یکی از مظاهر آن به شمار می رود. طبق این اصل و بر اساس این منطق کلی که می باید همه تلاش و کوشش صاحبان مقامات دولتی در راه مصالح و منافع جامعه به کار رود مقرر شده است که مقامات سطح بالای دولتی (که طبقه بندی آنها مشخص شده است) و شهرداران درجه یک، در زمانهای معین کلیه دارایی های خود و همسر و فرزندان تحت تکفل خویش را اعلام کنند، و آن قسمت از دارایی ها که به صورت سهام شرکتها و بانکها و مشابه آن باشد در مدت تصدی مقامات نامبرده به طوراتی قرضه دولتی تبدیل گردد یا توسط بانکها و شرکت های سرمایه گذاری و یا مؤسسات مشابه که دولت معین خواهد کرد به صورت امانی اداره شود.

مفهوم فلسفی این اصل را باید از دیدگاه کلی مبارزه با فساد



در نظر گرفت که چنانکه گفته شد یکی از ارکان اخلاقی نظم اجتماعی امروز ایران است. بدیهی است نباید کسب پول را از راه کار شرافتمندانه با تحصیل آن از راه فساد و نادرستی مرادف شمرد. اگر کسی از حاصل کار و ابتکار خود پول پیدا کند و حتی میلیونر و میلیاردر بشود، به شرط اینکه مالیات قانونی خود را بپردازد، چنین شخصی نه فقط مستوجب ملامت یا حسادت نیست، بلکه بالعکس شایسته هرگونه تشویق و ستایش است. زیرا تحصیل پول از راه مسابقه شرافتمندانه شایستگی گذشته از آنکه به سود خود چنین فردی تمام می شود، قدمی است که در راه پیشرفت اقتصاد مملکت برداشته می شود. در مقابل، دستیابی به ثروت از راه فساد و نادرستی به هیچ وجه قابل بخشش و گذشت نیست. و باید شدیداً مورد مواخذه و تعقیب قرار گیرد. زیرا فساد و ارتشاء بدترین دشمن موجودیت اجتماعی هر جامعه است و اگر وجود داشته باشد، به خصوص اگر مواضع حساس را در بر گرفته باشد، دیگر نمی توان روی آن مملکت و جامعه حساب کرد.

مفهوم اصلی نوزدهم انقلاب را چنین می توان خلاصه کرد که در نظام شاهنشاهی ما و بر مبنای اصول قانون اساسی و منعم آن، نقیض اختیار به اعضای دولت و دستگاههای وابسته بدان به نام اعضای قوه مجریه بازتابی از رسالت مرکز رهبری در پاسداری از قوانین و تأمین حقوق ملت است. بنابراین رؤسای دولت و کلبه کارکنان دولتی هنگامی به ایفای این وظیفه موفق می شوند که در زمان تصدی مشاغل و مقامات، قدرت خود را بیطرفانه در



طریق حل مسائل جامعه به کار برند و بسا انصراف از مباح شخصی، خود را کاملاً در خدمت رسالت اجتماعی و ملی خویش قرار دهند. نظام دموکراسی ایران به خصوص اصول انقلاب که بر مبنای تساوی حقوق و تأمین فرصتهای مشابه برای کلبه افراد ملت ایران پایه گذاری شده، هیچ فرد یا طبقه ای را از امتیازات سیاسی یا اجتماعی و یا اقتصادی محروم نمی کند. بدینجهت استفاده از هر عضو لایق را که در آزمون خدمت به جامعه به درک شایستگی موفق شده باشد بدون توجه به وضع مالی و میزان ثروت و امتیازات شخصی او برای خدمت در مشاغل و یا مؤسسات ملی و دولتی بدون تفاوت و تبعیض، ضروری می شمارد. ولی این احترام به موقعیت مالی و اقتصادی اشخاص مشروط بدان است که این دارایی از راه مشروع و با پیروی از قوانین و پرهیز از تجاوز به حقوق دیگران تحصیل شده باشد. بدیهی است وزیر و خیر و دیگر مقامات عالیرتبه دولتی نباید به خاطر قبول مسئولیت از حفظ امتیازات اجتماعی خود محروم شوند، لیکن به خاطر جلب اعتماد عمومی باید در آغاز خدمت دارایی مشروع خود را اعلام کنند و اداره آن را در مواردی که به صرف وقت و فعالیت اقتصادی نیاز دارد، در مدت مأموریت خویش به مؤسسات و شرکتهایی که این امور در صلاحیت و تخصص آنهاست واگذار نمایند تا بدین ترتیب هم اعتماد و احترام عمومی را بتوانند خدمت خود داشته باشند و هم منافع مشروع مالی ایشان به صورتی مطمئن و رضایت بخش حفظ شده باشد. در مورد



مقامات درجه اول دولتی که باید دارایی خود را اعلام کنند، هدف این است که این افراد در زمان تصدی چنین مشاغلی نتوانند ثروت اندوزی کنند، و در نتیجه همه وجود و وقتشان وقف خدمت بمملکت بشود. دارایی چنین مقاماتی را می‌توان از راههای مختلف مورد بهره‌برداری خود آنان فرار داد. یک راه آسان، تبدیل این دارایی‌ها به اوراق قرضه دولتی است. یک راه دیگر نیز نگهداری آنها در تراست‌های بی‌نام است که خود صاحب سهم، البته تا وقتی که در خدمت دولت است، در آنها دخالتی ندارد. ولی بعد از آن طبعاً می‌تواند سهام خود را پس بگیرد. علت پیشنهاد تراست‌های بی‌نام این است که در غیر این صورت اگر بخواهند سرمایه‌ای را یکباره در بورس بریزند که تبدیل به اوراق قرضه شود، ممکن است اصل سرمایه زیان ببینند. علاوه بر تراست‌های بی‌نام، می‌توان از بانک‌هایی نیز که دولت معین می‌کند استفاده کرد تا دارایی این مقامات را به‌طور امنی اداره کنند.

بیمه همگانی

اصل هدف انقلاب، مبنی بر «بیمه همگانی و تأمین دوره بازنشستگی برای همه افراد ملت ایران به‌خصوص روستاییان کشور» یکی از مهمترین و آینده‌سازترین اصول انقلاب ایران است. قانون تأمین اجتماعی که ره‌آورد انقلاب است جامع موارد



اساسی تأمین اجتماعی است که به‌صورتی گسترده گسروه‌های مختلف جامعه ایرانی را در بر می‌گیرد.

بیمه‌های اجتماعی و سازمانهای تعاونی، دو رکن اساسی تأمین نیازمندیهای اجتماعات عصر حاضر و تضمین آینده مطمئن برای هر فرد بشری است، و بدیهی است که در جامعه امروزی ایران که پیشرفت اقتصادی آن توأم با پیشرفت عدالت اجتماعی است، پاسخگویی بدین نیاز انسانی و مشروع افراد در درجه اول اهمیت قرار دارد. هدف نهایی اصل هدف انقلاب این است که هر فرد ایرانی در تمام مراحل زندگی خود زیر پوشش حمایتی تأمین اجتماعی قرار داشته باشد. بر اساس قانون تأمین اجتماعی، این پوشش حمایتی از پیش از تولد نوزاد از راه حمایت و مرافقت از زنان باردار و پرداخت کمک بارداری شامل وی می‌گردد، یعنی هر ایرانی عملاً حتی قبل از تولد مشمول بیمه می‌شود. تأمین اجتماعی بیمه‌های حوادث، بیماریها، کهنوت، از کار افتادگی، نقض عضو، غرامت دستمزد ایام بیماری، کمکهای ازدواج و عائله‌مندی را شامل می‌شود و حتی باید بتوان روزی بیمه استعدادهای را برقرار ساخت.

قانون تأمین اجتماعی که طی سالهای انقلاب جمعیت کثیری از مزد بگیران و حقوق بگیران کشور و خانواده‌های آنان را شامل شده است، از نظر حمایت‌های قانونی و موارد تأمین اجتماعی از قوانین بسیار مترقی دنیا در این زمینه است، زیرا در حالی که در پیشرفته‌ترین ممالک صنعتی جهان افراد می‌توانند هنگام



بازنشستگی حداکثر به طور متوسط ۵۰ تا ۶۰ درصد از متوسط حقوق یا دستمزد ماهانه قبل از بازنشسته شدن را دریافت کنند. در ایران مشمولین این قانون به هنگام بازنشستگی می توانند تا صد درصد از متوسط دستمزد یا حقوق سال آخر خدمت خود را به عنوان مستمری بازنشستگی دریافت دارند. همچنین به منظور حفظ قدرت خرید مستمری بگیران با توجه به افزایش هزینه ها، حداقل مستمریها بر مبنای حداقل دستمزد تعیین می شود و منظمأ در مبالغ مستمریها در جهت حفظ ارزش حقیقی آنها تجدید نظر به عمل می آید.

تعهدات این قانون در مورد بیماران بدون محدودیت مدت و هزینه درمان است و «پروژه» را نیز شامل می شود، حتی بیمه شده می تواند در صورت عدم امکان معالجه در کشور به مراکز درمانی خارج از کشور به شرط امکان معالجه اعزام شود.

مشمولین بالقوه این قانون عبارتند از کلیه مزد بگیران و حقوق بگیران کشور (بجز کارمندان دولت و نیروهای مسلح شاهنشاهی، روستاییان، اصناف و صاحبان حرف و مشاغل آزاد. کارکنان رسمی دولت و نیز نیروهای مسلح شاهنشاهی بر اساس قوانین خاصی از کلیه حمایت های تأمین اجتماعی بهره مند گردیده اند.

همگاه با گسترش امکانات پزشکی و درمانی در سطح کشور خدمات و حمایت های بیمه های درمانی به گروه کثیری از مردم مملکت از طریق بیمه های اجتماعی و همگانی توسعه و تعمیم داده



شده است. به طوری که عدد بیمه شدگان و افراد خانواده های مشمول قانون بیمه های اجتماعی که در سال ۲۵۲۹ به حدود یک میلیون نفر بالغ می شد هم اکنون به ۸ میلیون نفر رسیده است. بدین ترتیب کلیه کارگران بخش صنعتی و تولیدی و بخش اعظم کارکنان بخش خدماتی از بیمه های درمانی برخوردار شده اند. با اجرای قانون تأمین خدمات درمانی مستخدمین دولت، ظرف مدت کوتاهی کلیه کارکنان دولت اعم از فعال و بازنشسته رسمی و قراردادی و روزمزد با خانواده های خود و نیز کارکنان بخش خصوصی و خانواده های آنان از مزایای قانون تأمین درمان بهره مند شده اند و از خدمات درمانی استفاده می کنند. به طوری که بیمه شدگان مشمول این قانون به سیمیلیون نفر رسیده اند. اکثریت قریب به اتفاق بیمه شدگان مشمول این قانون از کلیه خدمات درمانی ضروری بدون محدودیت بهره مند هستند و می توانند آزادانه به بیمارستانها و پزشکان کشور به انتخاب خود مراجعه کنند. کلیه افسران و درجه داران نیروهای مسلح شاهنشاهی از مزایای تأمین درمانی مشابه کارکنان دولت برخوردارند.

در حال حاضر حدود ۶۰۰ هزار نفر از جمعیت روستایی کشور از مزایای بیمه های درمانی استفاده می کنند و با دگرگونی هایی که در نظام بهداشتی و درمانی روستاها پدید آمده است تا پایان سال جاری تقریباً ۶۵۰۰۰۰ نفر از طریق شبکه بهداشتی و بهداشتی زیر پوشش قرار خواهند گرفت. بدین ترتیب اکنون بیش از ۱۲ میلیون نفر از مردم کشور از مزایای قانونی



بیمه‌های درمانی همگانی و اجتماعی برخوردار هستند.
حق بیمه کارکنان دولت مشمول قانون تأمین خدمات درمانی به‌طور متوسط در حدود یک سوم توسط فرد بیمه شده و دو سوم توسط دولت پرداخت می‌شود و در مورد بیمه‌شدگان تأمین اجتماعی ۹٪ از دست‌مزد بیمه شده به‌امر بیمه درمان اختصاص داده می‌شود. جمع حق بیمه دریافتی بابت کلیه تعهدات قانون تأمین اجتماعی در مورد بیمه‌شدگان ۳۰٪ دست‌مزد ماهیانه تعیین شده است که ۲۰٪ آن توسط کارفرما، ۷ درصد توسط فرد بیمه شده و ۳٪ توسط دولت پرداخت می‌شود.

خدمات درمانی در ایران به‌سه صورت عمومی، بیمه‌ای و خصوصی به‌مردم عرضه می‌شود. امکانات درمانی بخش عمومی از طریق مؤسسات دولتی یا مؤسسات وابسته به‌دولت و همچنین سازمانهای خیریه به‌صورت مجانی در اختیار طبقات مختلف اجتماعی و مخصوصاً گروه کم‌درآمد شهری و روستایی قرار دارد.

حدود ۳۵ درصد از جمعیت کل کشور نیز که از گروههای مختلف کارگران و کارمندان دولتی و غیردولتی و کارکنان مستقل و روستاییان تشکیل می‌شوند در مقابل بیمارها بیمه هستند. بخش خصوصی در جوار بخش عمومی و سازمان بیمه آزادانه به‌فعالیت خود ادامه می‌دهد و به‌وسیله مطبها، درمانگاهها و بیمارستانها خدمات درمانی را به‌مردم عرضه می‌کند.

تعداد کل پزشکان کشور که در بیمارستانها و درمانگاهها و



مطبهای خصوصی فعالیت دارند ۱۴۲۴۳ نفر است. از این تعداد ۴۳۱۰ نفر متخصص و ۱۸۰۲ نفر دندانپزشک هستند. علاوه بر آن از خدمات ۲۰۰۰ پزشک خارجی نیز استفاده می‌شود.

با وجود همه پیشرفتهایی که طی سالهای اخیر در زمینه عرضه خدمات درمانی به‌دست آمده است، هنوز دشواریها و نارساییهایی در امر تأمین درمان وجود دارد. یکی از این تنگناهای اساسی در زمینه عرضه خدمات بهداشتی و درمانی، کمبود پزشک در کشور است. گذشته از آن، توزیع پزشکان و امکانات موجود نیز مناسب با توزیع جمعیت در مناطق نیست. به‌طوری که تقریباً ۵۰٪ از امکانات درمانی و نیروی انسانی تنها در تهران که فقط یک‌هشتم جمعیت کشور را دارد متمرکز است. مشابه چنین الگویی با ابعاد کوچکتر در سطح استانها بین شهرها و روستاها وجود دارد.

در برخورد با مائل و تجارب سالهای گذشته در زمینه توسعه خدمات درمانی و توزیع متناسب امکانات با توجه به‌کمبود نیروی انسانی پزشکی در روستاها، چنین نتیجه‌گرفته می‌شود که در شرایط کنونی به‌کار گرفتن متخصصین عالی یا تکنولوژی پیچیده و گران نه فقط از دیدگاه اقتصادی منطقی نیست، بلکه عملاً نیز ایجاد اشکال می‌کند. از این رو تحول در نحوه ارائه خدمات بهداشتی و درمانی به‌خصوص در روستاها بسایند تابع شرایط و امکاناتی باشد که بتواند همراه با سایر خدمات در وضع اجتماعی آنان اثری فوری و سریع بگذارد. به‌همین منظور است



که طرح شبکه‌های بهداشتی و بهزیستی به مرحله اجرا گذاشته شده است.

اساس طرح شبکه‌های بهداشتی و بهزیستی بر مبنای استفاده از کادر کمکی پزشکی است، که با اجرای آن استفاده هر فرد روستایی از پایین‌ترین سطح عرضه خدمات بهداشتی و درمانی تا سطح درمان تخصصی در شهرها امکان‌پذیر می‌شود. هر شبکه بهداشتی و بهزیستی که جمعیتی در حدود ۳۰۰ هزار نفر را زیر پوشش بهداشتی و درمانی قرار می‌دهد از اجزایی ترکیب شده است که به وسیله آن از نیروی پزشکی موجود حداکثر بهره‌مندی را کسب می‌کند.

گام دیگر در برخورد با مسئله کمبود پزشک استفاده از حداکثر کارایی نیروی پزشکی موجود است. بر این اساس، طرح تمام وقت «کارانه» با ایجاد ارتباط مستقیم بین میزان کار مفید پزشک با درآمد وی و الثای تدریجی نظام پزشکی کسارمندی به مرحله اجرا گذارده شده و همراه با آن و به عنوان راه‌حلی موقت استخدام پزشکان خارجی عملی شده و شرایط و امکانات لازم در جهت جلب پزشکان ایرانی مقیم خارج نیز فراهم گردیده است. به طوری که تعداد بازگشتگان به وطن سالانه و به طور گروهی در حال افزایش است.

جهت تعمیم خدمات مربوط به فوریت‌های پزشکی به تمامی نقاط کشور، طرح شبکه‌های اورژانس در سطح شهرها و روستاها به مرحله اجرا گذاشته شده است. به علاوه چون نمی‌توان در هر



روستا بیمارستان مجهزی ساخت. باید بیمار را با وسائلی مانند هلیکوپتر به نزدیکترین بیمارستان رسانید. در مورد ایجاد تعادل موجه در هزینه‌های دارویی و نیز تأمین داروهای ضروری و حیاتی مورد نیاز کشور، طرح دارو به مورد اجرا درآمده است. بر اساس پیش‌بینی وزارت بهداشتی و بهزیستی تا پایان برنامه عمرانی ششم (سال ۲۵۴۱) ۹۰٪ جمعیت کل کشور زیر پوشش بیمه‌های درمانی قرار خواهند گرفت. ۵۵ درصد از جامعه شهری و ۱۰ درصد از روستاییان تحت پوشش درمان مستقیم خواهند بود و ۲۵ درصد دیگر از جامعه شهری از خدمات درمان غیرمستقیم استفاده خواهند کرد.

طبق آمارها در دوران پانزده ساله انقلاب تا به امروز تعداد کلی بیمه‌شدگان ۵۲۱ درصد، تعداد کارگاه‌های مشمول مقررات بیمه ۲۱۹۵ درصد، تعداد بازنشستگان مشمول بیمه ۳۰۹ درصد، تعداد بازماندگان مستمری بگير ۴۶۰ درصد، تعداد از کارافتادگان مشمول مستمری ۵۲۰ درصد افزایش داشته است.

حزب رستاخیز ملت ایران

همه اصول نوزده گانه انقلاب که توضیح کلی درباره آنها داده شد، اکنون اصول حاکی بر زندگی ایران امروز و راهنمای جامعه ما در مسیر پیشرفت هستند، و در مورد سایر اصول احتمالی آینده نیز مسلماً چنین خواهد بود. مردم ایران که کلیه شئون مادی و

معنوی زندگی ایشان در ابعاد مختلف تحت تأثیر اصول انقلاب قرار دارد و در همه امور روزمره و برنامه‌های کوتاه‌مدت و درازمدت شخصی و اجتماعی و ملی خویش با آنها از نزدیک در ارتباطند. طبعاً با این اصول آشنا هستند و از راه وسایل مختلف خبری و سایر وسایل نیز به‌طور مستمر اطلاعات تازه در این مورد به‌دست می‌آورند.

با این همه، این آشنایی و اطلاع روزمره، پاسخگویی کافی این نیاز نبود که روح و ایدئولوژی انقلاب ایران به‌مفهوم کامل و عمیق آن و از همه جنبه‌ها و ضوابط مورد تحلیل و بررسی قرار گیرد و در حداکثر ممکن به‌حداکثر افراد شناسانیده شود. تا بدین ترتیب راه برای شرکت آگاهانه آنان در پیشبرد انقلاب و اظهار نظرها و راهنمایی‌ها و نوآوری‌ها و البته انتقادهای سازنده و مثبت آماده گردد. چنین مشارکتی برای پیشرفت انقلاب ضرورت کامل دارد، زیرا این انقلابی است که به‌خاطر مردم ایران و با تأیید قاطع ملی صورت گرفته است، و باید اجرای آن به‌بهترین صورت ممکن ادامه یابد. لازمه این کار وجود یک سازمان عظیم ملی و سیاسی است که با همه مردم ایران و تمام قشرهای جامعه ایرانی سروکار داشته باشد تا بدین ترتیب عموم افراد ملت در لوای آرمانهای مشترک در آن گردآیند و در این چهارچوب کلی نظرات و اندیشه‌های مختلف خود را که طبعاً بر حسب اختلاف سلیقه‌ها و اختلاف برداشتها و روحیات با یکدیگر تفاوت دارد، و باید هم تفاوت داشته باشند، با یکدیگر در میان گذارند و از راه

گفت‌وگوشنود سازنده به‌رفع مشکلات همت گمارند و مراجع اجرایی را نیز در رفع آنها یاری دهند.

ایجاد چنین سازمان عظیم سیاسی و ملی، به‌صورت تشکیلاتی پایدار و فراگیر با زیربنایی از اصول فلسفی و اجتماعی انقلاب، در واقع تضمین آینده ملی است، و بر اساس احساس این ضرورت بود که من به‌عنوان مسئول سرنوشت کشور و به‌عنوان فرمانده انقلاب، تشکیل این سازمان را به‌نام «حزب رستاخیز ملت ایران» در ۱۱ اسفندماه ۱۳۲۳ اعلام داشتم.

بدین ترتیب این حزب به‌عنوان مظهر یکپارچگی و پیوستگی ملی پی‌ریزی شد تا درآینده یک مکتب واقعی میهن‌پرستی و کار و آفرینندگی در اجرای اصول انقلاب ایران، و زیربنای معنوی و فکری جامعه ایرانی در مسیر تمدن بزرگ‌ه‌باشد. حزب رستاخیز ملت ایران با این رسالت به‌وجود آمد که نه‌تنها یک حزب فراگیر سیاسی، بلکه در عین حال یک کانون فکری و فلسفی برای همه مردان و زنان ایرانی باشد، خانه‌ای باشد که در آن اعضای خانواده بسیار بزرگی که ملت ایران نام دارد به‌دور هم گردآیند و اندیشه‌ها و طرحهای سازنده خویش را همراه با مشکلات و مسائل خانوادگی با یکدیگر در میان گذارند و تجارب و نظرات و آراء و پیشنهادهاشان را ارائه دهند و راههایی را نیز که برای اجرای آنها مناسبتر می‌دانند عرضه دارند. چنین برداشتی ضامن تأمین ارتباط دایم قوه مجریه با همگی افراد ملت است، تا بدین ترتیب از یک‌سو تصمیماتی که در سطح عالی اجرایی برای



یشرفیت امور مملکت گرفته می‌شود از راه حزب به عموم افراد ملت منعکس شود و از سوی دیگر نیز، نظرات و واکنشهای ملت در مراحل مختلف اجرای این تصمیمات از طریق حزب در دسترس هیئت مجریه گذاشته شود، و از این راه رابطه متقابل و استوار این دو تأمین گردد.

تشکیلاتی که بدین ترتیب باید منابع فکری و مادی کشور در آن بسیج شود ملی‌ترین تشکیلاتی است که تاریخ ایران بیاد دارد. زیرا این سازمانی است که عموم افراد ملت ایران با حفظ همه آزادیهای فردی و اجتماعی خود در آن شرکت دارند. رسالت اصلی حزب این است که یک مکتب بزرگ آموزشی سیاسی و اجتماعی و فلسفی (البته جنبه فلسفی انقلاب و نه به معنی اعم آن) باشد و روحیه اجتماعی فکر کردن و اجتماعی بودن را جایگزین روحیه انفرادی سنتی سازد که یکی از آثار دوران فتودالی است و باید در جامعه پیشرو امروز ایران در صورت افراطی آن از میان برود.

احزایی که پیش از ۲۸ مرداد ۱۳۱۲ وجود داشتند به‌خصوص در زمانی که کشور در اشغال بیگانه بود، متأسفانه یا برای تأمین مصالح بیگانگان و یا برای مقاصد خاص و معینی که جنبه موافقت داشت ایجاد شده بودند، و در هر دو صورت ریشه‌ای در میان ملت ایران نداشتند. علت از میان رفتن آنها نیز همین بود که چون با منافع خارجی آمده بودند با همان منافع نیز می‌رفتند، و یا چون مقاصد خاصی آنها را به وجود آورده بود همان مقاصد نیز



به عمرشان پایان می‌داد. احزایی که بعد از ۲۸ مرداد به وجود آمدند البته جنبه کاملاً ملی و ایرانی داشتند ولی چون با پیروی از شیوه غربی ایجاد شده بودند در سیستم حزبی کشور یک گروه در اکثریت بودند یعنی دولت را در دست داشتند، و گروه دیگر که اقلیت را تشکیل می‌دادند با آنکه مسلماً بسیاری از ابرانبان پاکدل و میهن‌پرست و خوشفکر جزء آنها بودند از شرکت مؤثر در کارهای سیاسی و اداری کشور دور می‌ماندند شاید چنین وضعی برای جوامعی که سیر تکاملی خود را به صورتی تدریجی و منظم در مدتی طولانی انجام داده‌اند قابل قبول باشد، ولی از نظر جامعه ما که در سیر شتاب‌آمیز یشرفیت خود به بهره‌گیری از همه نیروها و تمام استعدادها و استفاده از کلیه امکانات و منابع انسانی خود احتیاج دارد یقیناً قابل قبول نیست، و نمی‌توان پذیرفت که بسیاری از افراد برجسته و صادق و صالح به دلیل عدم عضویت در حزب اکثریت از شرکت مؤثر در انجام وظیفه بزرگ سازندگی کشور محروم بمانند.

با تأسیس یک حزب واحد ملی، به تمام گروه‌ها و افراد از هر طبقه و با هر طرز فکر و سلیقه و روحیه فرصت شرکت در مسابقه شایستگی در شرایطی کاملاً مساوی داده شده و همه مشاغل و مقامات سیاسی و اداری مملکت در اختیار عموم قرار گرفته است. بدین ترتیب اکنون دیگر تنها شرط موفقیت هر فردی در احراز این مناصب لیاقت و استعداد و علاقه و پشتکار اوست. البته مفهوم «حزب واحد» این نیست که در داخل آن تحرک

و اختلاف سابقه و برخورد اندیشه‌ها وجود نداشته باشد. اگر چنین باشد، این حزب تأثیری واقعی در امر تحول و تکامل نخواهد داشت، در حالی که ما درست بعکس خواستار کمال تحرک و تحول اجتماعی از راه فعالیتهای حزبی هستیم. بدین جهت در داخل صفوف حزب راه برای توضیح گرفتن سلیقه‌ها و اندیشه‌های مختلف، و تشکیل آنها در جناحهای مشخص حزبی، البته در زیر لوای سرکن بنیادی و تغییرناپذیر حزب، یعنی نظام شاهنشاهی و قانون اساسی و انقلاب شاه و ملت، کاملاً فراهم است. این جناحها مسلماً در داخل این سازمان عظیم و واحد سیاسی تشکیل خواهند شد، و با توجه به نقشی که داشته باشند سهم مناسب خود را در ایفای مسئولیتهای مملکت به عهده خواهند گرفت. بی آنکه از این راه زبانی به تشکیلات سیاسی کشور وارد آید.

بدین ترتیب حزب رستاخیز ملت ایران در عمل واقعاً یک حزب سنتی به مثبوت غربی نیست، زیرا همه احزاب پیشین با طرز فکرها و نظرات خود در بطن آن گرد آمده‌اند، منتها این بار بحثها و تبادل نظرهای آنان در داخل یک چهارچوب واحد انجام می‌گیرد، و وقتی که همه این بررسیها و بحثها صورت گیرد تصمیم نهایی به نام حزب یعنی به نام تمام کشور گرفته می‌شود. اختلاف نظرها شاید در زمینه اظهار نظر در صلاحیت برخی از سازمانها و انتقاد از نواقص و اشتباهات باشد. و این امری است که کاملاً طبیعی و حتی مورد تشویق است. این اصل قسمتی از

فلسفه «گفت‌و شنود» حزبی را از راه برقراری مباحثه واقعی و بررسی واقعی و تبادل نظر واقعی تشکیل می‌دهد.

از نظر این «گفت‌و شنود» سالم و سازنده، حزب رستاخیز ملت ایران باید به صورت مکتب بزرگ آموزش سیاسی در گسترده‌ترین سطح ملی درآید. اشتیاق میلیونها نفر از مردم به مشارکت در اجتماعات حزبی در سراسر کشور نمایانگر هبستگی عمومی در این امر و علاقه بدین گفت‌و شنود در زمینه مسائل مملکتی و معلی و حزبی، و مشارکت عمومی در این مسائل است. نکته جالب در این مورد شرکت وسیع بانوان کشور در امور حزبی است که طبعاً گواه رشد اجتماعی و سیاسی روزافزون آنان است.

به مناسبت اشاره بدین شرکت گسترده بانوان کشور در امور حزبی، تذکر این نکته را از نظری کلی‌تر و وسیعتر ضروری می‌دانم که نقش زنان ایرانی در پیروزی تلاش سازندگی مادی و معنوی ایران فردا، طبعاً نقش درجه اول و حیاتی است. با تساوی کامل حقوق و امکانات، امروزه مسئولیت هیچ زن ایرانی در برابر آینده کشور کمتر از مسئولیت مردان ایرانی نیست، و با توجه به مقام و موقعیت ممتاز او به عنوان مادر، می‌توان گفت که این مسئولیت حتی بیشتر از مردان است. برای من تذکر این نکته هایه خوشوقتی قلبی است که اکنون خیلی از زنان ما وظایف و



مسئولیت‌های اجتماعی خوش را در زمینه‌های متنوع و مختلف امور مملکت آگاهانه و صمیمانه و گاه به اقتضای هوشمندی خاص زنانه، حتی بادقت و ظرافتی بیش از مردان انجام می‌دهند.

بهترین سرمشقی که می‌توانم در این زمینه ارائه کنم، سرمشق شهبانوی ایران است که نزدیکترین دوست و همکار و شریک من هستند. فعالیت شبانه‌روزی و خستگی‌ناپذیر شهبانو در انجام وظایف خطیری که به عهده دارند، اداره عملی (و نه تشریفاتی) بیش از چهل سازمان مهم اجتماعی، آموزشی، رفاهی، درمانی، بهداشتی، فرهنگی، هنری، پژوهشی و غیره که به صورت بنیادها، شوراها، انجمن‌ها، کمیته‌ها، سازمانها، کانونها، جمعیتها، فدراسیون‌ها، هنرستانها، دانشگاهها، موزه‌ها، فرهنگسراها تحت ریاست عالیه ایشان قرار دارد، سرپوشی مستمر امور فرهنگ و سنن ملی، فعالیتهای گسترده سیاسی و اجتماعی و فرهنگی بین‌المللی، بازدیدهای فعالانه داخلی، و تمام کوششهای دیگری که با احساس علاقه بیشانی و قلبی به فرد فرد افراد ملت و با سادگی و فروتنی و در عین حال با روح عمیق مسئولیت نسبت به پیشرفت همه جانبه جامعه ایرانی توسط ایشان انجام می‌گیرد. در من این اطمینان را پدید می‌آورد که با پیروی از چنین سرمشقی، در معماری بنای ایران فردا، سهم یا توان ایرانی سهمی کمتر از مردان این کشور نخواهد بود.



در مورد مسائل حزبی، از این پس باید به گسترش کانونهای حزب به نحوی توجه شود که همه افرادی که واجد شرایط لازم برای عضویت در کانونها هستند بتوانند یا شرکت مداوم خود در جلسات این کانونها به گردنش اندیشه سیاسی در سطحی هرچه وسیعتر کمک کنند. یا توجه به استمرار انقلاب اجتماعی ایران، حزب رستاخیز ملت ایران باید در عین حفظ و حراست همبستگی و وحدت ملی، در هر مورد از تحرک و پویایی کافی برخوردار باشد. بدین منظور لازم است به موازات گسترش کمی تشکیلات حزبی به کیفیت فعالیتهای آن نیز، که آموزش سیاسی و تأمین شناخت وسیع افراد از مسائل مملکتی و فراهم آوردن وسائل مشارکت و اظهار نظر آنان در همه امور اجتماع از مهمترین آنهاست، توجه کامل به عمل آید. در این مکتب بزرگ ملی و سیاسی، هر فرد ایرانی باید با برخورداری از دانش و بیش و بسج فرزندان خدمتگزار و شایسته کشور و شریک واقعی فعالیتهای برنامه‌های سازندگی باشد. استمرار انقلاب اجتماعی و به کار گرفتن همه استعدادها و استفاده از تمام افکار سازنده و مثبت از وظایف اساسی حزب است.

آموزشهای سیاسی و اجتماعی اعضای کانونهای حزبی طبعاً می‌باید راهنمای آنها در فعالیتهای اجتماعی باشد. هر فرد حزبی باید در عین بالا بردن دایمی کمیت و کیفیت کار خود با هر فسادتی که می‌بیند مبارزه کند و آنرا با حزب در میان گذارد. یک عضو واقعی حزب باید یک پاسبان راستین فضایل و ارزشهای



ملی و یک پاسدار تزلزل‌ناپذیر انقلاب باشد.

نوجه روزافزون عمومی به‌تشکل در حزب رستاخیز ملت ایران نشان می‌دهد که مردم مفهوم این رسالت ملی را به‌خوبی دریافته‌اند. نمونه‌ای از این ادراک عمومی، شرکت وسیع ملی در اولین انتخابات بعد از اعلام حزب رستاخیز در سطحی است که تاکنون سابقه نداشته است. این شرکت عظیم و همگانی چه‌مفهومی می‌تواند داشته باشد، جز اینکه ملت ایران به‌صورتی یکپارچه آرمان حزب را پذیرفته است و همه مردم خود را عضو آن احساس می‌کنند؟

اکنون حزب رستاخیز ملت ایران به‌صورت «پاسدار انقلاب» مسئولیت خود را در برابر تاریخ ایران به‌عهده گرفته، و مانند خود انقلاب یا به‌صحنه این تاریخ گذاشته است. در ایفای چنین رسالتی، این حزب به‌عنوان مظهر یکپارچگی و پیوستگی ملی و مظهر تمرکز همه نیروها و استعدادها و فعالیت‌های خلاصه، باید بکوشد تا یک مکتب واقعی میهن‌پرستی و سازندگی در خدمت به انقلاب، یعنی در خدمت به ترقی و سعادت ملت ایران باشد.

نفت

موضوع نفت و ماجرای پرنشیب و فراز و حادثه‌آفرین آن، موضوعی است که نعتها یا ایران عصر انقلاب بلکه با تمام تاریخ ایران قرن بیستم ارتباط دارد. این ماجرا درست در سال آغاز



این قرن با واگذاری امتیاز کامل بهره‌برداری از این ثروت بزرگ ملی به یک تبعه خارجی در نامناسب‌ترین شرایط سیاسی و اقتصادی برای ایران شروع شد. ولی در دوران انقلاب به‌صورت یک حماسه غرورانگیز ملی پایان پذیرفت.

تاریخ نفت اصولاً یکی از جنجالی‌ترین فصول تاریخ عصر ماست، زیرا از آغاز تا پایان آن با دسیسه‌ها، توطئه‌ها، بحرانهای سیاسی و اقتصادی، ترورها، کودتاها، و حتی انقلابهای خونین همراه بوده است. امپراتوری نفت در چهره واقعی آن پیوسته یکی از غیرانسانی‌ترین امپراتوری‌های دنیای نو بوده که در آن همه اصول اخلاقی و اجتماعی در راه تأمین منافع هرچه زیاده‌تر از هر راه که باشد، زیر پا گذاشته شده است. بی‌عدالتیها، محرومیتها، جن‌کشیها و توهین‌هایی که کشور خود ما در تمام مدت امتیاز نفت منحل شد، یکی از جلوه‌های شوم همین واقعیت بود، و ماجرای تلخ و غم‌انگیز سانهای پیش از قیام ۲۸ مرداد نیز که مملکت را به‌آستانه سقوط سیاسی و اقتصادی کشانید یکی دیگر از همین جلوه‌ها بود.

اگر در عصر انقلاب این تراژدی ملی بدل به یک حماسه بیروزی شد، به‌خاطر آن بود که در ترکیب اصولی آن تغییری روی داده بود، بلکه بدین‌جهت بود که در دوران انقلاب بر اثر همبستگی ژرف ملی و پیوند پسران شاه و ملت، راه بر نفاق‌افکنی و حادثه‌آفرینی و اجرای مانورهای ستی گذشته بسته شده بود و هر آزمایشی از این قبیل محکوم به شکست بود. این



وحدت ملی کلیدی بود که درهای پیروزی را به روی ملت ایران گشود و باعث شد که من و ملت من از در افتادن با نیرویی که تا آن هنگام شکستناپذیر وانمود می شد نهراسیم و با توفیق در این تلاش نه تنها راهگشای آینده کشور خویش، بلکه تا حد زیادی راهگشای همگامان خود نیز باشیم.

امروز کشور ما در این پیکار ملی به پیروزی کامل دست یافته و مالکیت و حاکمیت قاطع و کامل خود را بر صنعت نفت خویش احراز کرده است، و می تواند کلیه درآمد ملی را از بابت این ثروت خداداد در راه بازسازی کشور و توسعه صنعتی و کشاورزی و همه جنبه های دیگر توسعه ملی به کار گیرد و در عین حال زبیرنای فنی و تکنولوژی لازم را برای ادامه رونق و شکوفایی این اقتصاد در دورانی که این منبع ثروت به پایان می رسد فراهم سازد.

از هنگامی که به نوشته «دائرة المعارف بزرگ لاروس» نخستین چاه نفت جهان به فرمان داریوش شاهنشاه هخامنشی در استان شوش حفر شد، تا زمانی که ویلیام دارسی بر اساس امتیازنامه نفتی خویش در همان استان به ذخایر سرشار نفتی خاورمیانه در مسجد سلیمان دست یافت، نزدیک به بیست و پنج قرن گذشته بود. این چاه در خردادماه ۲۴۶۷ شاهنشاهی در عمق ۳۶۰ متری به یکی از عظیمترین ذخایر نفت جهان رسید و با تولید روزانه



۲۳۰۰ بشکه در روز شروع به کار کرد که از سال ۲۴۷۰ به تصفیه آن در پالایشگاه آبادان اقدام شد.

در آن هنگام فریب پنجاه سال از حفر نخستین چاه نفت «در یک» در آمریکا و قریب بیست سال از واگذاری اولین امتیازنامه اکتشاف و استخراج نفت ایران به یک سرمایه دار خارجی می گذشت. این امتیاز در سالی ۲۴۴۹ شاهنشاهی توسط ناصرالدین شاه قاجار به بارون جولوس روستریکی از اتباع انگلیس داده شد، و به موجب آن این شخص حق اکتشاف و استخراج کلیه معادن ایران را، که نفت یکی از آنها بود، به دست آورد. ولی چون موفقیتی در اکتشاف چاههای نفت نیافت با موافقت خود او این قسمت از امتیازنامه لغو شد. چندی بعد در سال ۱۹۰۱ (۲۴۶۰ شاهنشاهی) طبق امتیازنامه دیگری اجازه اکتشاف و استخراج نفت و تصفیه و حمل و نقل و فروش آن و احداث خط لوله در تمام خاک ایران (به استثنای پنج ایالت شمالی که به ملاحظه دولت روسیه از آن صرف نظر شده بود) به یکی دیگر از اتباع انگلستان بنام «ویلیام تاکس دارسی» استرالیایی برای مدت ۶۰ سال واگذار شد. به موجب این امتیازنامه، ۱۶٪ از منافع خالص شرکت با شرکتهایی که بعداً بر اساس این امتیاز تشکیل می شد قابل پرداخت به دولت ایران بود، ولی ایران اجازه هیچ گونه دخالتی در امور شرکت نداشت، زیرا رابطه آن با شرکت دارنده امتیاز بر اصل عدم مداخله تعیین شده بود. در امتیازنامه پیش بینی شده بود که تنها کارگران ساده شرکت ایرانی باشند و



خیه کارکنان به تمایل صاحب امتیاز از هر ملیت دیگری که مورد نظر او باشد انتخاب شوند.

این امتیاز چند سال بعد از طرف داری به دولت انگلستان انتقال یافت و در نتیجه در سال ۲۴۶۹ شرکتی بنام «شرکت نفت انگلیس و ایران» برای استخراج و بهره برداری نفت ایران تشکیل شد. این شرکت از شرکت عواید سرشار خود به زودی به صورت یکی از بزرگترین شرکتهای نفتی جهان درآمد، و به اتفاق شرکت آمریکایی «استاندارد اویل نیوجرسی» و شرکت هندی - انگلیسی «رویال داچ شل» کارتل جهانی نفت را پی ریزی کرد که بعداً شرکتهای «استاندارد اویل کالیفرنیا»، «گلف اویل»، «تکزاکو»، «موبیل» و شرکت نفت فرانسه نیز بدان پیوستند و از آن پس بازار جهانی نفت در دست این کارتل افتاد.

جنگ جهانی دوم، کنترل کارتل را بر بازارهای جهان به استثنای کشورهای سوسیالیستی استوارتر ساخت، و در این موقع کارتل یک مرکز دوم برای تعیین قیمتهای نفت در خلیج فارس معین کرد.

در سال ۲۴۹۳ شاهنشاهی دولت ایران قرارداد نامناسب گذشته را با شرکت نفت انگلیس و ایران لغو کرد و قرارداد دیگری بجای آن بین طرفین امضاء شد که در شرایط بین المللی آن زمان یعنی در اوج قدرت امپراتوری انگلستان عقد قراردادی بهتر از آن امکان پذیر نبود. هر چند که امتیازات چندان زیادتری از این راه عاید کشور نگردید. مهمترین اصلاحاتی که در قرارداد به نفع



ایران صورت گرفت. تفهیل حوزه عملیات شرکت نفت انگلیس و ایران به صدهزار مایل مربع، و تعهد شرکت به عدم استفاده از کارکنان خارجی در مواردی بود که ایرانیان واجد شرایط برای کار وجود داشته باشند. درآمد ایران از هر بشکه نفت صادراتی که طبق امتیازنامه داری معادل ۱۷ دلار بود، در قرارداد جدید بطور متوسط به ۲۳ دلار رسید.

در مقابل عواید خود شرکت در تمام مدتی که کار استخراج و بهره برداری نفت ایران را به عهده داشت، به صورت سهام آوری رو به افزایش گذاشت. شرکت در آغاز کار فقط معادل یکصد میلیون دلار سرمایه گذاری کرده بود، و این سرمایه را تا اوایل دهه ۱۹۲۰ به صورت منافع حاصله به طور کامل باز یافت. از آن تاریخ به بعد، بر اساس محافظه کارانه ترین محاسبات درآمد شرکت به ۲۵ برابر سرمایه گذاری اولیه آن رسید، ولی البته از این سود افسانه ای چیزی عاید ایران نشد، بلکه صندوقهای خزانه داری انگلستان هر شد، مثلاً در سال ۱۹۵۰ شرکت جمعاً ۴۵ میلیون دلار بابت بهره مالکانه به ایران پرداخت کرد، در حالی که در همان سال تنها ۱۴۲ میلیون دلار مالیات پرداخت به دولت انگلستان پرداخت، و بر این اساس می توان دریافت که سود سالانه سهامداران شرکت چه اندازه بوده است.

رفتار شرکت با کشور ما به نحو شگفت آوری تبعیض آمیز هم بود. زیرا این شرکت بابت هر بشکه نفت استخراج شده خود از منطقه خلیج فارس، مبالغ بیشتری از ایران به عراق و



عربستان سعودی و بحرین می پرداخت. از آن گذشته گاز همراه با نفت را بجای اینکه مورد استفاده معقول قرار دهد می سوزانید. شرکت حتی مقادیر قرارداد ۱۹۳۳ خود را نیز زیر پا گذاشته بود. زیرا از آموزش کارگران ایرانی برای احراز پستهای عملیاتی احتراز می کرد. تعداد کارمندان خارجی خود را کاهش نمی داد. به کارگران ایرانی حقوق کافی نمی پرداخت و از تهیه مسکن برای آنان سرباز می زد. پرداختهای شرکت حتی ۱۵٪ بودجه کل ایران را تأمین نمی کرد. و در سال ۱۹۵۰ این نسبت فقط به ۱۲٪ رسید. بدتر از آن این بود که شرکت، قسمت مهمی از منافع به دست آمده در ایران را صرف اکتشاف و تولید نفت در کشورهای دیگر به زیان ایران می کرد. و بدین ترتیب یعدائتی را با توهین و تحقیر در می آمیخت.

در ۲۹ اسفند ۲۵۰۹ قانون ملی شدن صنعت نفت ایران به تصویب رسید و در اردیبهشت سال بعد توشیح شد و رسمیت یافت. به موجب این قانون شرکت ملی نفت ایران تأسیس شد و وظایف مربوط به اکتشاف، استخراج و تصفیه، فروش نفت و گاز و مشتقات آن در سراسر خاک کشور و آبهای آن، به عهده این شرکت محول گردید.

در بحران سه ساله ای که پیش آمد، شرکت ملی نفت ایران در زمینه فعالیت بین المللی عملاً فلج بود و کاری انجام نمی داد.



دولت وقت حاضر بود یک بشکه نفت را، مثل اینکه مال شخصی خود بداند، با ۵۰٪ تخفیف بفروشد و با تحمل مخارج و سرمایه گذاری چیزی خیلی کمتر از ۵۰٪ که عاید عربستان سعودی می شد به دست آورد و با این وصف امکان فروش با چنین تخفیفی نیز نبود.

علل پیدایش این وضع، و فاجعه ملی کشور ما در زمان حکومتی که ایران را چهار نظر سیاسی و چهار لحاظ اقتصادی به آستانه سقوط کشانید برای همه روشن است و در اینجا لزومی به یادآوری آن نیست. پس از پایان این دوران شوم، در سال ۲۵۱۳ قراردادی بین شرکت ملی نفت ایران و یک کنسرسیوم مرکب از هشت شرکت بزرگ نفتی (که به طور جمعی کنسرسیوم نفت ایران نامیده شد) منعقد گردید و بدین ترتیب عصر «امتیازنامه ها» که طی آن منافع دولت ایران بر اساس «تثابت و معین» استوار بود پایان یافت و فصل نازهای در روابط شرکت های نفت و دولتهای صاحب نفت گشوده شد. با این برداشت جدید اصل تسهیم منافع یا شرکتها بر اساس ۵۰ - ۵۰ در قراردادهای نفتی خاورمیانه پایه گذاری گردید و بهای اعلان شده نفت خام در خلیج فارس مبنای محاسبات مالیاتی قرار گرفت. طبق این قرارداد، شرکت ملی نفت ایران عنوان مالک و فروشنده نفت، و شرکت های خارجی عنوان عامل شرکت نفت ایران را یافتند. مدت قرارداد بیست و پنج سال بود که با سه دوره قابل تجدید پنج ساله جمعاً چهل سال می شد، و مساحت ناحیه مورد قرارداد کنسرسیوم



همان صاحت قرارداد سال ۱۹۳۳ تعیین گردید. با این قرارداد درآمد ایران از هر بشکه نفت صادر شده از طرف شرکت‌های بازرگانی عضو کنسرسیوم تقریباً به چهار برابر دوران پیش از ملی شدن صنعت نفت افزایش یافت. نقشی ایران در این مرحله جدید نظارت کلی بر عملیات کنسرسیوم در ایران بود.

قرارداد ایران با کنسرسیوم نفت، در شرایط موجود قراردادی بود که انعقاد بهتر از آن امکان نداشت. ولی مسلماً اجرای آن منافع کامل ملی و طبعاً رضایت مرا تأمین نمی‌کرد. بدین جهت در سال ۲۵۱۶ شاهنشاهی، اصل مشارکت شرکت ملی نفت ایران را در انجام عملیات نفتی اعلام کردم، و این اصل فصل جدیدی را در عقد قراردادهای نفتی در ایران و خاورمیانه گشود.

اساس این تحول، مطلق من درباره شیوه استفاده کشور از منابع خداداده نفت خود بود. زیرا من حاضر نبودم شرکت‌های خارجی در مدنی کوتاه در برابر سهم ناچیزی که از منافع به ما می‌دادند سرزمین ما را از نفت تهی کنند. بدین جهت تصمیم گرفتم که اولاً دیگر هرگز کشور ما امتیازی به شیوه گذشته به شرکت‌های خارجی ندهد. بلکه آنها را فقط به عنوان عامل یا شریک بپذیرد. ثانیاً تمام شرکت‌ها موظف باشند که به خرج خودشان به اکتشاف منابع نفتی بپردازند. ثالثاً در صورت کشف منابع تازه نفت دولت ایران چهار نظر مائی و چهار لحاظ مدیریت در استخراج آن شرکت کند. زیرا تسلط کامل ایران در امر تولید و مدیریت بسیار اهمیت داشت و نمی‌بایست به هیچ قیمت اجازه استثمار کارگران



ایرانی به بیگانگان داده شود. مورد نهایی اعلام این امر بود که دیگر دوران سهم مساوی از منافع به سر آمده است، و ایران باید با شرایط مناسبتری از منابع نفتی خود سود ببرد.

با توجه به مفاد قانونی که بر این اساس وضع شد، نخستین قرارداد نوع مشارکت در سال ۲۵۱۶ بین شرکت ملی نفت ایران با شرکت ایتالیایی «آجیپ مینراریا» و دومین قرارداد به قاصده یکسال بعد از آن با شرکت آمریکایی «ایران آمریکا» به امضاء رسید، که بر اساس هر دو، سهم ایران از منافع عملاً ۷۵٪ و سهم شرکت‌های طرف قرارداد ۲۵٪ تعیین گردید. این اقدام، ما جنبه کاملاً انقلابی و بی‌سابقه خود تمام شرایط فنی قراردادهای نفتی را دگرگون کرد و صحنه تازه‌ای را در این فصل در صفای جهانی آن گشود که از زمره نتایج آن به خصوص دو مساجری خشت‌آمیز شایسته یادآوری است. یکی مرگ ناگهانی و مرموز «انریکو مانینی» رئیس شرکت آجیپ ایتالیا، که ظاهراً به همین سبب کشته شد. و دیگری آغاز حملات تبلیغاتی سازمان بافنه و حساب‌شده و سبیل ارتباط جمعی غرب علیه ایران و تحریکات گسترده مختلفی که فعالیت‌های به اصطلاح «دانشجویی» گروه‌هایی از محصلین ایرانی قسمتی از آنها بود. این حملات و فعالیت‌ها، درست در موقعی به اوج خشونت خود رسید که ما در چند سال پیش حاکمیت مطلق خویش را بر منابع نفتی و بر ذخایر «هیدروکربور» خود احرار کرده.

مهمترین مزیت این دو قرارداد نسبت به قرارداد عامیانه



کنسرسيوم اين بود كه ايران در اين قراردادها به ميزان ۵۰٪ مشاركت داشت و در نتيجه در كليۀ تصميمات و عمليات شركتهای خارجي به عنوان سهامدار و شريك فعاليت مي كرد. پس از كشف نفت به ميزان قابل قبول نيز، ۵۰٪ از نفت خام توليدي در اختيار شركت ملي نفت ايران قرار مي گرفت تا اين شركت رأساً مسئوليت بازاریابی و فروش آنرا به عهده گيرد؛ اين بهترين وسيله برای نفوذ شركت ملي نفت ايران به بازارهای بين المللي نفت بود كه همواره مورد نظر ما بوده است.

به موجب قراردادهای نوع پيمانكاري كه طبق مفاد آنها شركتهای نفتي، چه بزرگ و چه كوچك، تنها به صورت پيمانكار شركت ملي نفت ايران انجام وظيفه مي كنند (و اين روشي بود كه ابتكار آن در خاورميانه با ايران بود)، شركت ملي نفت ايران در سال ۲۵۲۵ ضمن عقد قراردادي با شركت نفت فرانسوي «اراپ» نقش خود را از مقام شريك در قراردادهای نوع مشاركت به نقش كارفرمای عمليات نفتي بالا برد، و شركت طرف قرارداد به عنوان پيمانكار شركت ملي نفت ايران انجام عمليات اكتشافی، حفاری، توليدي، حمل و نقل و بازاریابی را با تأمين سرمايه گذاريهای لازم به عهده گرفت.

در سال ۲۵۲۸ دو قرارداد نفتي ديگر از نوع پيمانكاري بين شركت ملي نفت ايران با گروه شركتهای نفتي اروپايي و شركت نفت آمريكايي كنشنتال منعقد شد كه نوع پيشرفته تري از قرارداد پيمانكاري با شركت فرانسوي «اراپ» بود، در اين قراردادها



مناقص بين ايران و طرف قرارداد تقريباً بر اساس ۹۰٪ و ۱۰٪ تقسيم شده بود.

در مورد قرارداد کنسرسيوم، با وجود امتيازات بعدي كه گرفته شده بود مسلم بود كه اين قرارداد آنطور كه بايد حاكميت مطلق ايران را بر منابع و تأسيسات نفتي خود تأمين نمي كرد. بدین جهت بر اساس گفتگوهای طولانی كه غالباً با اصطكاكها و برخوردهای شديد همراه بود، طبق راهنمايهای خود من سرانجام موافقتنامه جديدي برای فروش و خريد نفت تنظيم شد كه در مردادماه ۲۵۳۲ به توشيح رسيد. اين قرارداد، كه امضای آن به منزله پایان ماجرای شصت سالۀ نقش بيگانگان در بهره برداری از نفت ايران بود، كنترل كامل و حاكميت و مالكيت مطلق ايران را بر منابع و تأسيسات نفتي خود مسجل كرد و بدین ترتيب قانون ملي شدن صنعت نفت ايران به مفهوم كامل و واقعي آن به مرحله اجرا درآمد. به موجب اين قرارداد جديد، قرارداد سال ۲۵۱۳ كه اداره و كنترل عمليات را در دست شركتهای خارجي بياقی گذاشته بود كلاً ملغي شد، و کنسرسيوم برای مدت بيست سال فقط به صورت خريدار نفت خام ايران درآمد، و شركت ملي نفت ايران علاوه بر اداره و كنترل كامل عمليات، اداره پالایشگاه آبادان و ماهشهر و تأسيسات مربوط بدانها را در دست گرفت. ضمناً به موجب قرارداد تازه، شركت ملي نفت ايران بر اساس احتياجات کشور عهده دار برنامه ريزی توليد و بهره برداری از ذخاير نفتي شد و بدین ترتيب موضوع گفتگو و چانه زدن با اعضا



کنسرسیوم در مورد سطح تولید و مسائل مربوط به دان مستقی گردید.

با تغییراتی که در سال ۲۵۳۳ در مفاد قانون نفت سال ۲۵۱۶ بعمل آمد، مقرر شد که از آن پس کلیه شرکتهای نفتی که با ایران سروکار دارند، خریدار نفت و یا پیمانکار مخصوص شرکت ملی نفت ایران باشند. پس از عملیات اکتشافی و حفاری، و به محض شروع عملیات بهره برداری، شرکت پیمانکار منحل و به عوض یک قرارداد فروش بسته می شود که طبق آن شرکت ملی نفت ایران مقدار معینی از نفت تولید شده را به قیمت روز بازار، با تخفیفی که حداکثر آن ۵٪ خواهد بود به طرف قرارداد می فروشد. این تخفیف در حال حاضر برای کنسرسیوم مبلغی کمتر از ۲۰ سنت است.

شرکت ملی نفت ایران در سالهای اخیر فعالیتهای خود را در خارج از کشور به منظور نفوذ به صحنه های بین المللی نفت و به دست آوردن بازار بیشتر، گسترش داده است تا از این راه با استقلال کامل و بدون اتکاء به شرکتهای خارجی عمل کند و در کلیه عملیاتی که به اصطلاح از دهانه چاه نفت شروع و به پمپهای بنزین منتهی می شود فعالیت داشته باشد. در این راه شرکت پالایشگاههایی در آسیا و آفریقا دایر کرده، و در زمینه عملیات اکتشاف و بهره برداری نفت و گاز در آبهای دریای شمال با شرکت نفت انگلستان شریک شده و نیز با اتفاق این شرکت و دو شرکت نفتی نروژی و آمریکایی در عملیات اکتشافی آبهای غرب



گرنلند دانمارک سهم شده است. طبق آمارهایی که اخیراً در دو نشریه مالی و معتبر آمریکایی «فورچون» و «بیزنس ویک» انتشار یافته، در سال گذشته شرکت ملی نفت ایران در فهرست پانصد کمپانی بزرگ جهان که بیشترین میزان سود را داشته اند با بیش از ۱۷ میلیارد دلار عایدی خالص مقام نخستین را داشته است.

اکنون ایران از نظر تولید نفت خام مقام چهارم و از لحاظ صادرات نفت مقام دوم را در جهان دارد. میزان متوسط تولید روزانه نفت خام کشور که در آغاز کار روزی ۲۳۰۰ بشکه بود، به حدود پنج میلیون و نیم بشکه در روز رسیده است. کل صادرات نفت خام ایران در سال ۱۹۷۷ به ۱٫۹ میلیارد بشکه و کل صادرات فرآورده های نفتی آن از پالایشگاه های داخلی در همان سال به حدود ۸۵ میلیون بشکه بالغ شده است؛ ظرفیت پالایشگاه بین المللی آبادان اکنون به بیش از ۶۰۰ هزار بشکه در روز و ظرفیت کلی پالایشی مواد نفتی در ایران به بیش از یک میلیون بشکه در روز رسیده است. در فاصله بیست و پنج سال گذشته تولید نفت ایران از یک میلیون تن در سال که رقم تولید در نخستین سال کار کنسرسیوم بود، به ۲۹۶ میلیون تن بالغ شده است.

علاوه بر صنعت نفت، اکنون شرکت ملی گاز ایران، و شرکت ملی صنایع پتروشیمی که مجتمعی شامل یازده شرکت و کارخانه مختلف است، با فعالیت گسترده ای مشغول کار هستند. باید تذکر



داد که ایران پس از اتحاد جماهیر شوروی بزرگترین ذخیره گاز جهان را داراست، و تازه ما هنوز تمام ذخایر گازی خود را کشف نکرده‌ایم.

مقایسه عایدات نفتی ایران در مراحل مختلف تاریخ هفتادساله صنعت نفت این کشور بسیار گویا است. این درآمد در طول قرارداد داری یعنی از سال ۱۹۱۲ تا سال ۱۹۳۲ به‌طور متوسط بشکه‌ای ۱۷ دلار بود. در طول قرارداد ۱۹۳۳ که تا سال ۱۹۵۱ معتبر بود، به‌بشکه‌ای ۲۳ دلار رسید، و از ۱۹۵۴ تا ۱۹۷۳ به‌بشکه‌ای ۳۰۸ دلار بالا رفت. پس از اول ژانویه ۱۹۷۴ براساس تصمیم کنفرانس اوپک در تهران این رقم ابتدا به ۷ دلار و پس از مدتی کوتاه به ۹٫۲۲ دلار برای هر بشکه افزایش یافت و در سالهای ۱۹۷۵ و ۱۹۷۷ به‌ترتیب به ۱۰٫۴۵ دلار و ۱۲٫۱۸ دلار رسید و قیمت فروش هر بشکه در این سال به ۱۲٫۷۰ دلار بالغ شد. بدین ترتیب درآمد نفت ایران از بابت هر بشکه، در طول ۶۵ سال اخیر بیش از ۷۲ برابر افزایش یافته است.

جهش ناگهانی درآمد نفت ایران، به‌طوری‌که همه می‌دانند، بر اثر تجدیدنظر اساسی در بهای فروش نفت توسط سازمان کشورهای صادرکننده نفت «اوپک» که در اوایل سال ۱۹۷۴ مسیحی در تهران اعلام شد، صورت گرفت.



انگیزه این تجدیدنظر بسیار روشن و قابل درک بود. نفت یک ماده زاینده انرژی است که طبیعت آن را در طول چندصد میلیون سال به‌وجود آورده است و قابل تجدید نیست. به‌موازات این ماده، مواد و منابع انرژی‌زای دیگر در دسترس بشر امروزی قرار دارند، و به‌ناچار منابع دیگری نیز در آینده با استفاده از دانش و تکنولوژی پیشرفته انسانی در اختیار او قرار خواهند گرفت.

براین اساس، چه منطق اقتصادی و چه عدالت اقتضا می‌کرد که بهای نفت، اگر هم با وجود بالاتر بودن کیفیت آن به‌عنوان یک منبع عالی تولید انرژی، از بهای سایر منابع تولید نیرو زیادتر نباشد لااقل کمتر از آنها نباشد.

از آغاز عصر صنعتی اروپا و جهان غرب در اواخر قرن هیجدهم، تا اوایل قرن حاضر که نفت عملاً جایگزین قسمت عمده دیگر منابع تولید انرژی شد، جهان صنعتی برای گرداندن چرخهای صنایع و وسایط نقلیه و امور نظامی و نیازهای روزمره عمومی خود، از ذغال‌سنگ و ذغال و سایر منابع شناخته‌شده انرژی استفاده می‌کرد. با آغاز عصر نفت، در بیشتر این موارد تدریجاً نفت جانشین این مواد شد، ولی متأسفانه دنیای غرب این بهره‌برداری صنعتی را با بهره‌کشی استثمارگری درآمیخت، یعنی کوشید تا ذخایر نفتی کشورهای صاحب این منابع را نه به‌قیمت عادلانه، بلکه به‌ارزانترین بهایی که ممکن باشد برای خود تحصیل کند. بدین ترتیب به‌کار گرفتن نفت نه فقط بسیار آسانتر از به‌کار



گرفتن سایر وسایل انرژی را برای همه امور صنعتی و زندگی روزمره بود، بلکه بسیار ارزانتر نیز تمام می شد.

با این برداشت، جهان صنعتی بخصوص در دوران جهش اقتصادی بیسابقه بعد از جنگ جهانی دوم، با عطشی روزافزون و بی هیچ آینده نگری، به سوی استفاده از انرژی ارزان به دست آمده از نفت روی آورد، و اصولاً اقتصاد خود را بر این انرژی ارزان بنیاد نهاد. حاصل این وضع، رونق و پیشرفت اقتصادی شگفت آوری بود که در تمام تاریخ تمدن بشری بی نظیر است، ولی بر اثر این عطش روزافزون، تولید و مصرف نفت در جهان در مدتی بسیار کوتاه در ابعاد بیسابقه ای بالا رفت، یعنی رقم این تولید که در سال آغاز قرن کنونی فقط ۲۰ میلیون تن بود و در سال ۱۹۴۰ مقارن آغاز جنگ جهانی دوم به ۲۹۲ میلیون تن رسیده بود، در سال ۱۹۵۰ به ۵۳۰ میلیون تن، در سال ۱۹۶۰ به ۱۰۵۰ میلیون تن، در ۱۹۷۰ به ۲۳۵۰ میلیون تن و در ۱۹۷۶ به ۳۰۰۰ میلیون تن رسید، و این افزایش همچنان ادامه دارد، زیرا طبق برآورد کارشناسان نیاز جهانی به انرژی در چهار دهه آینده، به هفت برابر مصرف سال ۱۹۷۵ خواهد رسید.

بدین ترتیب جهان صنعتی با استفاده بیدریغ و مهار نشده از نفت ارزان برای توسعه شتابان اقتصاد خود از یک طرف کشورها و ملتهای صاحب نفت را استثمار می کرد، و از جانب دیگر قسمت مهمی از این ماده گرانبها و پایان یافتنی را بدون احساس مسئولیت لازم به هدر می داد، کاری که کشورهای عضو سازمان



«اوپک» کردند، کوشش منطقی و مشروعی در این جهت بود که در عین جلوگیری از ادامه این استثمار و تأمین منافع حقه و عادلانه خود این کشورها، تلاش لازم در سطح جهانی در راه دستیابی به منابع تازه انرژی و جلوگیری از اسراف بیرویه و غیر معقول کنونی در مصرف نیروی نفت، آغاز گردد.

از نظر محاسبه منصفانه، رقم هفت دلار که در کنفرانس سازمان اوپک در تهران بابت بهای هر بشکه نفت تعیین شد، پایین تر از حد منطقی و واقعی این بها بود، و شاید اگر حسن نیت و واقع بینی کشورهای صادرکننده نفت نبود، قیمت حقیقی می بایست به رقم پیشنهادی گروه افراطی این سازمان که خواستار تعیین ۱۱ دلار بابت بهای هر بشکه بودند نزدیکتر باشد تا به رقم ۷ دلار، که از طرف ایران به عنوان یک عامل تعدیل کننده پیشنهاد گردید. با این وصف، در کنفرانس اوپک همین رقم اخیر مورد قبول قرار گرفت تا در عین تأمین منافع حقه کشورهای تولیدکننده و صادرکننده نفت، منافع کشورهای صنعتی نیز تا آن حد که قابل قبول بود محفوظ مانده باشد، زیرا این رقم حداقل آن مقداری بود که با قیمت تهیه هر نوع منبع دیگر انرژی که بتواند جانشین فرآورده های ساده نفت شود و هر گونه ماده ترکیبی مصنوعی مولد حرارت و نیرو، قابل تطبیق بود.

با اعلام این بها، طبعاً دستگاه های خبری و تبلیغاتی جهان صنعتی ناگهان، و به شدیدترین صورت ممکن، علیه کشورهای صادرکننده نفت بسیج شدند تا مردم دنیای غرب و سپس مردم



کشورهای غیر نفتی جهان سوم را متقاعد کنند که سازمان اوپک به نابودی اقتصاد جهان و انهدام تمدن بشری کمر بسته است. و این اقدام درهم ریختن بتای این اقتصاد و افزایش و حشمتاک تورم را به دنبال خواهد داشت. شدت این تبلیغات حساب شده و هماهنگ در حدی بود که گاه یاد برنامه‌های تبلیغاتی زمان جنگ جهانی دوم را در خاطرها بیدار می‌کرد.

ولی در عمل چه اتفاق افتاد؟ سهم این افزایش منطقی بهای نفت در تورم جهان صنعتی، طبق محاسبات دقیق از ۲ تا ۳ درصد تجاوز نکرد. در عوض سود شرکت‌های بزرگ نفتی که بدین بهانه به غارت مردم پرداخته بودند گاه چند صد درصد بالا رفت، و دولتها نیز از این امر برای بالا بردن عوارض و مالیاتها استفاده کردند. اما همه اینها در افکار عمومی جهان صنعتی به حساب اجحاف کشورهای صادرکننده نفت گذاشته شد. شاید در میان صدها رقم و مدرکی که در این باره می‌توان ارائه داد، نقل قول ذیل از آقای جیمی کارتر رئیس جمهوری آمریکا، در مصاحبه مطبوعاتی ۱۳ اکتبر ۱۹۷۷ (۸ آبان ۲۵۳۶) وی در مورد برنامه‌های صرفه‌جویی انرژی دولت آمریکا و روش شرکت‌های نفتی در این مورد، بسیار گویا باشد:

«... شرکت‌های بزرگ نفتی می‌خواهند به بزرگترین غارتگری تاریخ ما دست بزنند. می‌خواهند تمام سود حاصله از افزایش آینده بهای نفت را به زیان مصرف کنندگان به جیب خود بریزند. در سال ۱۹۷۳، درست قبل از افزایش قیمت نفت کشورهای «اوپک»



و تحریم نفتی، صنعت نفت و گاز آمریکا درآمدهای معادل ۱۸ میلیارد دلار داشت. با پیشنهادهایی که ما در مورد انرژی کرده‌ایم این درآمد تا سال ۱۹۸۵ هر ساله معادل ۱۰۰ میلیارد دلار خواهد بود. با این وجود، شرکت‌های نفت و گاز به این مقدار قانع نیستند و ۱۵۰ میلیارد دلار می‌خواهند. چنین تفاوتی البته افزایش تولید نفت را تشویق نمی‌کند، ولی پولی است که مستقیماً از جیب مصرف‌کننده آمریکایی به جیب کمپانیها می‌رود.

گزارشی که توسط کمیسیون تحقیق پارلمان فرانسه در همین زمینه در سه سال پیش به نام «گزارش شماره ۱۲۸۰» منتشر شد نیز جالب است. در این گزارش تصریح شده است که: «از هر ۱۰۰ فرانک قیمت بنزین در فرانسه ۲۸ فرانک به کشورهای تولیدکننده تعلق می‌گیرد، ۳۷ فرانک بابت مالیات به دولت می‌رسد و ۳۵ فرانک به جیب کمپانیهای نفتی می‌رود».

بدین ترتیب، با همه سروصدایی که علیه کشورهای «اوپک» برخاست، سود اساسی از بابت افزایش بهای نفت عاید کارتل‌های نفتی شد. ولی واقعیت از اجحاف دیگری نیز خبر می‌داد که این بار هیچ نیروی ارتباط جمعی و تبلیغاتی علیه آن بسیج نشد، زیرا سرچشمه این اجحاف کشورهای صادرکننده نفت نبودند، بلکه خود کشورهای صنعتی بودند. این اجحاف رشد مداوم تورم جهان صنعتی بود که در اقتصاد کشورهای اوپک اثری منفی و فلج‌کننده داشت، و منظمأ اثرات ناشی از ترقی بهای نفت را خنثی می‌کرد. این تورم نه تنها در محصولات



ساخته شده صنایع بزرگ و پیشرفته، بلکه در قیمت کالاهای مورد نیاز عمومی، از قبیل شکر، گندم، برنج، سیمان، فولاد و مواد دیگری از این قبیل اثر گذاشت. در نتیجه این تورم، ما ناگزیر شدیم مثلاً شکر را که قبلاً حداکثر در نیمی ۶۰ تا ۷۰ دلار می خریدیم تا تنی ۸۴۰ دلار و بیشتر، گندم را بجای تنی ۶۰ دلار تا تنی ۲۲۵ دلار، روغن نباتی را بجای تنی ۱۷۰ الی ۲۰۰ دلار تا تنی ۱۱۰۰ دلار خریداری کنیم، و همینطور سایر کالاهایی را که ما بدانها همانقدر نیاز داریم که جهان غرب به نفت ما نیازمند است. کشورهای عضو سازمان «اوپک» بارها اعلام کرده اند که حاضرند از افزایش بیشتر بهای نفت خویش خودداری کنند، به شرط آنکه جهان صنعتی نیز تورم صادراتی خود را متوقف سازد. ولی این جهان همواره از ما توقع داشته است که در عین تحمل افزایش منظم این تورم، از افزایش قیمت نفت که در حال حاضر سرمایه اساسی ما برای اجرای برنامه های سازندگی و توسعه ملی است خودداری کنیم. من اخیراً اعلام کردم که با آنکه این انتظار عادلانه و منطقی نیست، کشور من برای اثبات حسن نیت خود در عدم افزایش مشکلات اقتصادی جهان صنعتی از درخواست افزایش فوری بهای نفت در سال ۱۹۷۸ خودداری می کند، ولی باید برای همه کشورهای صنعتی روشن باشد که این راه راه حل نهایی مشکل نیست، و چنین راه حلی را فقط باید در تعدیل وضع اقتصادی غیر سالم خودشان بجویند.

ما در عین حال می گوئیم مصرف کنندگان نفت، به خصوص



جهان صنعتی را با عطش فوق العاده مصرف آن، مستوجه این واقعیت سازیم که نفت از یک طرف منبعی پایان یافتنی است (و متأسفانه این امر بسیار نزدیک است)، و از طرف دیگر این ماده، ماده ای نجیب تر و اصیل تر از آن است که مانند امروز برای سوخت کارخانه ها و گرم کردن و روشن کردن خانه ها و مصارف دیگری از این قبیل به کار رود.

از نفت در حال حاضر از طریق پتروشیمی بیش از هفتاد هزار محصول می توان تولید کرد. کدام ماده انرژی زای دیگر، چه مواد موجود و چه انرژی هسته ای یا انرژی هیدرو الکتریک و یا خورشیدی، می توانند چنین مشتقاتی را داشته باشند؟ و کدام منطق قبول می کند که این ماده گرانبها و پرمهر، بجای استفاده از آن در تهیه موادی که تحصیل آنها از راه دیگر ممکن نیست، صرف اموری شود که انجام آنها از راه استفاده از سایر وسایل تولید انرژی نیز امکان دارد؟

طبیعت، با بردباری و پشتکار بیوقفه خود صدها میلیون سال برای ایجاد این ذخایر و انباشتن آنها وقت صرف کرده است. چه منطقی به بشر امروز اجازه می دهد که تنها در طول حیات چند نسل، و با آهنگی پانصد هزار بار شتابانتر از آهنگ پیدایش این ذخایر، همه آنها را در مدت تقریباً صدویست سال برای مصارف غالباً غیر معقول و غیر ضروری به هدر دهد؟

ذخایر نفتی جهان (که به ترتیب اهمیت حجم آنها ۵۷٪ در خاورمیانه، ۱۴٪ در شوروی، ۱۲٪ در خاور دور، ۱۰٪ در آفریقا،



۷٪ در آمریکای شمالی، ۵٪ در آمریکای لاتین و ۲٪ در اروپا قرار دارند). بر اساس محاسباتی که شده است با روند فعلی مصرف برای مصرف ۲۰ سال، و در صورت افزایش تقاضا برای مصرف ۲۰ سال کفایت می‌کنند. اگر جهان ما از هم‌اکنون در فکر جانشینی برای این نیروی محرکه چرخ تمدن و اقتصاد امروز بشری نباشد، پس از پایان یافتن آن چه خواهد کرد؟

دیر یا زود دنیا بدین حقیقت پی خواهد برد که سوزاندن نفت و گاز طبیعی برای تولید روزمره انرژی گناهی نابخشودنی است. آن موقع نفت قیمت واقعی خود را در بازار پیدا خواهد کرد، زیرا واقعیت این است که بهای نفت هنوز آنقدر پایین است که کسی را مجبور به جستجوی منابع دیگر انرژی نمی‌کند. فردا که دیگر منابع تولید انرژی شکل بگیرد، می‌باید همین واقعیت را در مورد مصرف گاز طبیعی تذکر داد، زیرا این ماده اصلی نیز ارزشمندتر از آن است که بجای مصارف پتروشیمی تنها به مصرف سوزاندن برسد.

خوشبختانه جهان صنعتی، پس از سالها اصرار و سماجت در عدم توجه بدین نظریات، بالاخره از زبان بالاترین مقامات مسئول خود اعتراف کرده است که سیاست انرژی پیشنهادی ما تنها سیاست صحیح و منطقی و واقع‌بینانه‌ای است که می‌تواند در نظر گرفته شود.



تا آنجا که به کشور ما مربوط می‌شود، این واقعیت که در آینده‌ای نزدیک عمر منابع نفت ما و منابع نفتی همه جهان پایان خواهد یافت و خواه ناخواه دوران استفاده از دیگر منابع انرژی فرا خواهد رسید، مورد توجه کامل قرار گرفته است.

ما، به مقتضای روش کلی خود که پیش‌بینی حوادث و گام برداشتن در پیشاپیش آنها است، اجرای برنامه وسیعی را در جهت استفاده از نیروی هسته‌ای آغاز کرده‌ایم، زیرا این زمینه‌ای شناخته شده برای آماده کردن کشورمان در بهره‌گیری است، ولی برنامه‌های ما استفاده احتمالی از سایر راههای آینده تحصیل انرژی، از قبیل انرژی خورشیدی، انرژی هیدروژنی، تجزیه هیدروژن از آب، پلاسما، و غیره را نیز شامل می‌شود. ما برای تمام این موارد در پژوهشهای جهانی شرکت خواهیم کرد و در صورت لزوم در مراکز تحقیقی بین‌المللی در این زمینه‌ها سرمایه‌گذاری خواهیم نمود، چنانکه از هم‌اکنون در سازمان اردپایی «اورآتم» شرکت جسته‌ایم. ما این کوششها را پای پای دیگر کشورهای پیشرفته ادامه خواهیم داد، زیرا مایل نیستیم بیست یا بیست و پنج سال دیگر، وقتی که نفتمان تمام شده باشد، کشورهای صنعتی امروز با تکنولوژی پیشرفته خود انحصار تهیه انرژی‌های جایگزین نفت را داشته باشند و آنها را به قیمتی که خود تعیین کنند به ما بفروشند، زیرا بهر حال این قیمتی نخواهد بود که ما، چه بر اساس منطق و چه بر پایه انصاف، خواستار آن باشیم.

در مبحث نفت من فقط به ذکر تاریخچه‌ای کلی از ماجرای این صنعت در ایران و تحولات آن از آغاز این ماجرا تا به امروز اکتفا می‌کنم، و لزومی نمی‌بینم که به مبارزات و کشمکشهای قدم به قدمی که از هنگام شروع مجدد فعالیت این صنعت در بیست و چهار سال پیش، پس از رکود و توقف کامل قبلی آن تا اعلام حاکمیت مطلق و کامل ایران بر این صنعت انجام گرفت، و به اسرار پشت پرده آن اشاره کنم، زیرا از یک طرف بسیاری از مدارک و وقایع هست که از نظر سیاست بین‌المللی موقع افشای آنها نرسیده است، و از طرف دیگر نمی‌خواهم خاطره خطر جویها و به اصطلاح «ریسک»های شخصی را در مقابله با «امپراتوری‌ها» و «غول»های نفتی و نیروهای سیاسی پشتیبان آنها وارد این تاریخچه کرده باشم. در این مورد فقط به تذکر کلی این نکته اکتفا می‌کنم که تحولات و حوادث در این زمینه مطلقاً بدان آسانی که جریان آنها شرح داده شد صورت نگرفت، بلکه قدم به قدم این حوادث و تحولات با خطرناکترین مبارزه جویهای ممکن همراه بود. ولی هر گونه قضاوت را در این باره به عهده تاریخ می‌گذارم، که یقیناً بموقع خود پرده از بسیاری از رازهای ناگفته این ماجرای حادثه‌آفرین برخواید داشت.



سیاست مستقل ملی

حیثیت ایران امروز در صحنه بین‌المللی، و نقش روزافزون آن در امور و تحولات سیاسی و اقتصادی جهان، بازتاب سیاست مستقل ملی کشور ماست که امروزه در تمام دنیا سیاستی روشن و شناخته شده است. این سیاست به ما اجازه داده است که با همه کشورهای دیگر، صرف‌نظر از روشهای حکومتی و ایدئولوژیها و سیستم‌های اقتصادی آنها، روابط همزیستی و همکاری ثمربخش بر اساس احترام متقابل به استقلال و حاکمیت و حقوق ملی یکدیگر داشته باشیم و از این حسن تفاهم و همکاری در راه تأمین منافع مشروع خویش بهره گیریم. گذشته از این روابط دوجانبه، ما به عنوان یکی از اعضای سازمان ملل متحد پشتیبان کامل این سازمان بزرگ جهانی هستیم و از تمام کوششهایی که در راه تقویت صلح بین‌المللی انجام می‌گیرد، تا آن اندازه که مربوط به ما و در حدود امکانات ماست، قویاً جانب‌داری می‌کنیم. بدین ترتیب سیاست مستقل ملی ما در زمینه جهانی بر مناسبات دوجانبه و کوشش در راه صلح و تفاهم بین‌المللی پی‌ریزی شده است.

با تحول اساسی که با قیام ملی ۲۸ مرداد ۱۳۱۲ در زندگی سیاسی و اجتماعی ایران روی داد، سیاست ما بجای «موازنه منفی» که تا آغاز عصر پهلوی سیاست جاری کشور بود بر پایه «نامیونالیسم مثبت» قرار گرفت. مفهوم این سیاست نامیونالیسم



مثبت اتخاذ رویه‌ای بود که حداکثر استقلال سیاسی و استقلال اقتصادی کشور را بر اساس مصالح ملت ایران تأمین کند، و بجای گوشه‌گیری و انزواطلبی، به‌ما امکان همکاری وسیع با همه کشورها را در کادر حفظ کامل حاکمیت و حقوق ملی ما بدهد.

در این سیاست ناسیونالیستی، که بعداً «سیاست مستقل ملی» نامیده شد، تأکید اصلی همواره بر روی لغت «ملی» بود. بدین معنی که می‌بایست در هر صورت و تحت هر شرایط جهانی، پایتخت خود ما خاستگاه تمام تصمیمات مربوط به امور ملی و بین‌المللی و داخلی و خارجی ما باشد، و سرنوشت کشور به‌طور کامل و قاطع در مراجع تصمیم‌گیری خود آن تعیین شود. یا توجه به روح ملت عمیق و استوار ایرانی، این تنها سیاستی بود که می‌توانست و می‌تواند پاسخگوی شایسته نیازهای ملت ما باشد.

سیاست مستقل ملی ضامن حداکثر استقلال سیاسی و اقتصادی ممکن کشور ما در مسیر مصالح و منافع ملی است، و بر اساس آن هر کوششی که انجام می‌گیرد خواه ناخواه کوششی به نفع کشور و به نفع ملت خواهد بود. در این راه ما احتیاجی به حسابهای کوچک و سبذبازیهای سیاسی نداریم، و به‌خاطر اصول مبهم و یا الزامات خاص سراغ دوستی یا دشمنی با دیگران نمی‌رویم، بلکه این کار را فقط در چهارچوب روشن‌بینی و دوراندیشی و بر اساس منافع قابل لمس و محسوس ملی انجام می‌دهیم. این سیاست به‌ما آزادی عمل فراوان می‌بخشد تا در راه پیشرفت برنامه‌های سازندگی خود، از تجارب فنی و مهارت‌های



مختلف دیگران بهره‌گیریم، بی‌آنکه از این بابت دست خویش را با قیدوبندهای ناخواسته بسته باشیم.

یک مفهوم اساسی دیگر این سیاست این است که ما به اقدامات جنجالی و کارهای نمایشی احتیاج نداریم، زیرا این‌گونه فعالیتها غالباً بجای جنبه سازندگی جنبه تخریبی دارند. البته ویرانگری آسان است، و تقریباً همیشه نیز ظاهری هیجان‌انگیز و چشمگیر دارد، در صورتی که سازندگی به‌آهستگی و آرامی و بدون برانگیختن هیجان صورت می‌گیرد. با این همه این راهی است که ما برای خود برگزیده‌ایم، و در همین راه نیز تا به آخر پیش خواهیم رفت.

بدیهی است آنچه به کشور ما امکان اجرای پیروزمندانه چنین سیاستی را می‌دهد، استحکام فوق‌العاده نظام سیاسی و اجتماعی و اقتصادی آن است. تجربه به‌ما و به دیگران نشان داده است که پراکندگی و ضعف اجتماعی برای هیچ کشوری ایجاد احترام نمی‌کند، و بالعکس وسوسه استفاده از این وضع را نزد دیگران به وجود می‌آورد. وقتی که نظم جامعه‌ای، همانند جامعه کنونی ایران بر پایه قدرت و همبستگی و اراده آگاهانه ملت متکی باشد، صدای آن در تمام جهان گوش شنوا خواهد یافت، به‌خصوص اگر این صدا صدای اخلاق و عدالت و بشردوستی نیز باشد.

رئوس سیاست مستقل ملی ما را در صحنه جهانی، می‌توان فهرست‌وار چنین خلاصه کرد:

— در زمینه بین‌المللی، سازمان ملل متحد به عنوان بزرگترین



مرجع جهانی حل و فصل اختلافات و به عنوان کانون خانوادگی همه اعضای خانواده بزرگ بشری که باید در آن مسائل خود را مطرح و حل کنند و به تصمیمات آن احترام بگذارند، مورد تأیید و پشتیبانی کامل ماست، و ضمیمانه خواستار آنیم که همکاری صادقانه کلیه اعضای این سازمان اجرای وظایف و مسئولیتهای آنرا تضمین کند، گو اینکه فعلاً این سازمان فاقد قدرت اجرایی است.

— در زمینه مناسبات دوجانبه، ما اکنون همکاری سازنده و ثمربخشی را با قسمت اعظم از کشورهای جهان برقرار کرده ایم که بر اساس همزیستی و حسن تفاهم و دوستی و رعایت کامل و متقابل حاکمیت ملی و عدم دخالت در امور داخلی یکدیگر منتهی است. این حسن رابطه و همکاری، جهان سرمایه داری و دنیای سوسیالیست و کشورهای به اصطلاح جهان سوم را به صورتی یکسان دربر می گیرد. در این زمینه با کشورهای متعدد صنعتی و بسیاری از کشورهای جهان سوم قراردادهای مهم همکاری اقتصادی و فنی و فرهنگی امضاء کرده ایم و فعالیت گسترده ای در همه این موارد داریم. ایران به کشورهای در حال توسعه که از آن درخواست کمک کرده اند، در حدود امکانات خود چه از طریق قراردادهای دوجانبه و چه از راه بانک جهانی یا صندوق جهانی پول کمک کرده و به علاوه برای پرکردن قسمتی از کمبود موازنه پرداختهای خارجی کشورهای صنعتی نیز اعتبارهای متعددی به این کشورها داده است.



— با جهان اسلامی، طبعاً به سبب همبستگی و علائق استوار مذهبی و تاریخی و جغرافیایی پیوندی خاص داریم. کشور ما به عنوان یکی از اعضای کنفرانس اسلامی — که خود یکی از بنیانگذاران آن است — با مجموع ممالک مسلمان همکاری دارد، و این همکاری در مورد برخی از این کشورها به مرحله اعلای دوستی و برادری رسیده است.

— با کشورهای پاکستان و ترکیه که شرکای ما در پیمان مرکزی و سازمان همکاریهای منطقه ای (R.C.D) هستند، روابط دوستی و همکاری خاص داریم که اشتراک مساعی وسیعی را در زمینه های مختلف سیاسی، نظامی، اقتصادی و فرهنگی دربر می گیرد.

— سیاست آفریقایی ما، که منظمأ در حال گسترش است، بر پایه دوستی و همکاری با کشورهای این قاره که ما به کوششهای سازندگی و پیشرفت آنها با دیده علاقه و احترام می نگریم استوار است. کشور ما تاکنون از راه کمکهای مختلف مالی به عده ای از آنها به صورت کمک بلاعوض یا وام درازمدت به اجرای این برنامه ها کمک کرده است.

— در زمینه منطقه ای، ما خواستار اعلام مناطق صلح و عاری از سلاحهای هسته ای در تمام جهان، به خصوص در دو منطقه خاورمیانه و اقیانوس هند هستیم و در این هر دو مورد فعالانه اقدام کرده ایم. اعلام منطقه خاورمیانه از طرف سازمان ملل متحد به عنوان منطقه عاری از سلاحهای هسته ای اصولاً به پیشنهاد ما



صورت گرفت، و در تدوین قطعنامه مجمع عمومی سازمان ملل متحد دایر بر اعلام اقیانوس هند به عنوان یک منطقه صلح نیز ایران شرکت مؤثر داشت. علاوه بر این کشور ما به عضویت کمیته‌ای که به موجب این قطعنامه برای نظارت در اجرای مفاد آن تشکیل شده برگزیده شده است. در این مورد ما خواستار آن هستیم که اقیانوس هند از رقابتهای دولتهای بزرگ به دور باشد و امنیت و دفاع آن صرفاً به عهده کشورهای خود منطقه گذاشته شود.

— گذشته از اعلام اقیانوس هند به عنوان یک منطقه صلح، کشور ما علاقمند به تشکیل یک جامعه اقتصادی وسیع از کشورهای پیرامون این اقیانوس است که در صورت کامل آن تمام کشورهای آسیایی و آفریقایی و اقیانوسیه مجاور این اقیانوس را دربر می‌گیرد، و یک بازار مشترک اقتصادی برای این منطقه به وجود می‌آورد. تحقق چنین طرحی مسلماً منافع اقتصادی بسیاری را برای همه این کشورها دربر خواهد داشت، و برای استحکام صلح و ثبات بین‌المللی نیز کمک مؤثری خواهد بود.

همان‌طور که قبلاً تصریح کردم، سیاست مستقل ملی کشور ما اکنون به‌طور کامل و قاطع توسط خود ما و در مراجع تصمیم‌گیری خود مملکت تعیین می‌شود، و بر این اساس هر تصمیمی که گرفته شود صرفاً معطوف به مصالح و منافع ملی ایران است. یکی از الزامات این سیاست، تأمین کامل حاکمیت و



تمامیت ملی است. این موردی است که کشور ما را با چند آزمایش بزرگ مواجه ساخت. به تمام این آزمایشها با پیروزی ما که پیروزی منطق و عدالت نیز بود خاتمه یافت.

پس از پایان غائله آذربایجان که تهدید بزرگی برای تمامیت ارضی و حاکمیت ملی ما بود، لازم بود در سه مورد دیگر نیز به رفع آثار تجاوزهایی که قبلاً بدین تمامیت و حاکمیت وارد آمده بود و ادامه داشت اقدام شود. یکی از این سه مورد، چنانکه گفته شد استیفای حقوق ملی ما در زمینه نفت و جلوگیری از ادامه بهره‌گیری استثمارری خارجی از این ثروت بزرگ مملکت بود. مورد دیگر احراز حاکمیت غصب شده ایران بر جزایری بود که در خلیج فارس بناحق از طرف امپراتوری سابق انگلستان تصرف شده بود و برای ایران امروز ادامه این اشغال قابل تحمل نبود. مورد سوم احراز حقوق مساوی برای ایران در شط العرب و از میان بردن وضعی غیرمنطقی و خلاف موازین حقوقی بین‌المللی بود که در زمان قدرت امپراتوری انگلیس و ضعف ایران به موجب قرارداد قسطنطنیه به‌طور یکجانبه به کشور ما تحمیل شده بود. این هر سه مورد، بقایای دوران نفوذ استعماری و امپریالیستی خارجی بود و به همین دلیل هیچیک از آنها برای من به عنوان مظهر حاکمیت و تمامیت ملی این کشور قابل تحمل نبود. از بین بردن تمام نابرابریها و یادگارهای امپریالیستی از مهمترین وظایفی بود که من برای خویش قابل بودم، و برای این کار همواره در انتظار فرصت و شرایط مناسب بودم. البته این



شرایط مربوط به آمادگی روحی ملت ایران نبود، زیرا اطمینان داشتیم که هر موقع از این ملت برای کاری میهنی دعوت کنیم، این دعوت با جان و دل قبول خواهد شد. بدین جهت به محض آنکه شرایط لازم فراهم شد، ما در هر سه مورد اقدام کردیم، و در هر سه مورد نیز به طور کامل موفق به از میان بردن نابرابریهای تحمیلی عصر امپریالیسم و احقاق قاطع حقوق حقه ملی خود شدیم. در رودخانه مرزی ارس نیز ما و اتحاد جماهیر شوروی بر اساس تساوی حقوق در امر بهره برداری از آبهای این رودخانه، برای آبیاری و تهیه برق، شرکت داریم. بدین ترتیب اکنون تمامیت و حاکمیت ارضی ما به طور کامل تأمین شده است و اختلافی در این زمینه میان ما و هیچیک از همسایگانمان وجود ندارد.

— یکی از زمینه های فعالیت بین المللی ما، کوشش در تعدیل نظام اقتصادی موجود جهان است که در فصل اول این کتاب سعی کردم خطراتی را که ادامه آن نه تنها برای کشورهای در حال توسعه بلکه بالماز برای خود جهان صنعتی نیز که به ظاهر طرف بهره گیرنده آن است در بر دارد، تشریح کنم، و در این جا توضیح بیشتری را در این باره ضروری نمی بینم. فقط تذکر این نکته را لازم می دانه که شرکت فعالانه ما در حل این مشکل شماره یک عصر ما تنها به خاطر خودمان نیست، زیرا ما اکنون تقریباً مرحله در حال توسعه را پشت سر گذاشته ایم، ولی این برای ما دلیل آن نیست که سرنوشت خودمان را از سرنوشت جامعه بشری به خصوص از سرنوشت اکثریت عظیم این جامعه که



تعدیل بنیادی نظام اقتصادی کنونی برایشان اهمیت حیاتی دارد جدا کنیم. ما هرگز شریک این طرز فکر اشتباه آمیز و خطرناک نخواهیم شد، و در هر شرایط نیرومندی اقتصادی که باشی آنچه را که مصلحت حیاتی همه جامعه بشری تشخیص دهیم، مصلحت حیاتی خود نیز خواهیم دانست.

— بر اساس سیاست مستقل ملی، کشور ما اکنون در سازمانها و اتحادیه های متعدد بین المللی شرکت دارد و در همه آنها نقش فعالانه ای را ایفا می کند که همواره بر منطق و واقع بینی و عدالت و نیک اندیشی منکی است. مهمترین این سازمانها، بغیر از سازمان ملل متحد و مؤسسات وابسته بدان، سازمان کشورهای صادر کننده نفت (اوپک) است، که چنانکه همه می دانند ایران در آن نقش قاطعی دارد. در این مورد نیز این نقش همواره نقشی واقع بینانه و حساب شده و دور از افراط و تفریط بوده و هست، و در آن پیوسته دفاع از منافع ملی و منافع کشورهای هم پیمان این سازمان با رعایت منطقی مصالح جهانی به موازات یکدیگر در نظر گرفته شده است.

— از نظر نظامی، ما خواهان خلع سلاح عمومی و کامل و تحت کنترل بین المللی هستیه تا بدین ترتیب از یک سو کابوس وحشت و مرگ که از راه مسابقه عتات گسیخته نسلیهائی سراسر جهان را فرا گرفته است از میان برداشته شود، و از سوی دیگر سرمایه ها و نیروهای عظیمی که اکنون در این راه صرف می شود، در راه بهبود زندگی بشر و ترقی سطح زندگی و رفاه جوامع



انسانی به کار افتد. در اجرای این سیاست، کشور ما از اولین ممالکی است که قرارداد منع گسترش سلاحهای هسته‌ای را امضاء کرده و در تمام موارد دیگر نیز از کوششهای مربوط به محدودیت تسلیحاتی و به طریق اولی خلع سلاح جهانی جانبداری نموده است.

— در سیاست بین‌المللی ما، و بالطبع در سیاست ملی ما، مقام خاصی با اهمیت استثنایی به خلیج فارس و امنیت آن اختصاص یافته است. علت این است که خلیج فارس شاه‌رگ حیاتی اقتصاد ایران و اقتصاد دیگر کشورهای ساحلی آن است، و در عین حال امنیت راههای ارتباط دریایی که می‌باید رسانیدن نفت را به سراسر جهان تضمین کند به امنیت این شاه‌راه آبی وابسته است. هر نوع لطمه‌ای که به این امنیت، چه از راه اقدامات نظامی و چه از راه خرابکاری وارد آید، نتایجی با ابعاد چنان مخرب خواهد داشت که حتی تصور آن نیز دشوار است. چنین فاجعه‌ای نه تنها توسعه اقتصادی کشورهای این منطقه از جهان را فلج خواهد کرد، بلکه اقتصاد تمام دنیا را که تا حد بسیار زیادی به نفت خلیج فارس وابسته است در هم خواهد ریخت.

خلیج فارس در حال حاضر بیش از ۷۰٪ نفت مورد نیاز اروپا و ۹۰٪ نفت مورد نیاز ژاپن را تأمین می‌کند. چطور می‌توان اجازه داد که فعالیت‌های آشکار یا پنهانی خرابکارانه بتواند مثلاً با منفجر کردن یک نفتکش عظیم در تنگه هرمز، این شاه‌راه حیاتی را به روی کشتیرانی بین‌المللی ببندد؟



با توجه به این وضع حساس، سیاست قاطع ما در این مورد تأمین صلح و ثبات و امنیت خلیج فارس و همکاری دوستانه و صمیمانه با کلبه کشورهای ساحلی آن براساس احترام متقابل و اشتراک مساعی در زمینه‌های اقتصادی و عمرانی و فرهنگی، و دفاع از امنیت این خلیج است، که می‌باید صرفاً — و بدون دخالت قدرتهای خارجی برعهده کشورهای ساحلی آن باشد. برای این منظور کشور ما در امر ایجاد یک قدرت نیرومند دفاعی دریایی و نظامی در خلیج فارس اهمیت حیاتی قایل است و این وظیفه‌ای است که ما به‌خاطر حفظ امنیت این شاه‌راه حیاتی آبی در انجام آن قصور نخواهیم کرد.

— در زمینه اقتصادی، سیاست بین‌المللی ایران در درجه اول معطوف به استقرار نظام اقتصادی نوین و عادلانه‌ای بجای نظام اقتصادی غیر عادلانه و کهنه‌شده کنونی است که دیگر مطلقاً جوابگوی نیازهای دنیای امروز با تحولات و تغییرات بنیادی آن نیست. در این نظام جدید اقتصادی باید کشورهای پیشرفته در تعیین قیمت خرید مواد اولیه کشورهای در حال توسعه و قیمت فروش محصولات صنعتی خود فعال مایشاء نباشند، و به عبارت دیگر زیان کم‌کاری و نابسامانیهای اجتماعی کشورهای پیشرفته که باعث افزایش بهای تمام‌شده کالاهای ساخت آنهاست از جیب کشورهای در حال توسعه پرداخت نشود. در حل این مسئله اساسی، که ریشه غالب مشکلات و تشنجات جهان امروز است، ما معتقد به گفتگو و مذاکره منطقی و واقع‌بینانه هستیم، و نه



رویاری در گروه که خواه ناخواه می‌تواند به اصطکاک و فاجعه‌انگیز و ویرانگر منجر گردد.

— یک جنبه دیگر سیاست جهانی ما در زمینه مسائل اقتصادی، همکاریهای اقتصادی بین‌المللی و کمک به کشورهای در حال توسعه به منظور پیشرفت برنامه‌های سازندگی آنهاست. در رشته همکاریهای اقتصادی، کشور ما در سالهای اخیر یک سلسله قراردادهای مهم با گروه‌های مختلفی از ممالک پیشرفته و ممالک در حال توسعه منعقد ساخته است که از لحاظ تأثیر در تعادل نیروی اقتصادی بین‌المللی اهمیت زیاد دارد. قراردادهای تجاری مهمی نیز با کشورهای پیشرفته امضاء شده که هدف اصلی آن تأمین همکاریهای درازمدت با آنها در راه صنعتی کردن سریع کشور ما بوده است. یک سلسله سرمایه‌گذاریهای دولتی نیز از جانب ایران در خارج انجام شده که مهمترین آنها خرید قسمتی از سهام چند شرکت بزرگ غربی است. این سرمایه‌گذاریها صرفاً به منظور تحصیل منافع اقتصادی انجام نگرفته، بلکه غرض اصلی خریداری و اکتساب تکنولوژی پیچیده آنها بوده است. در مورد کمک به کشورهای در حال توسعه و پیشرفت طرحهای عمرانی جهانی، کشور ما کوششهای مؤثری مبذول داشته است. همراه با نخستین افزایش بهای نفت، خود من تشکیل بنیادی را پیشنهاد کردم که در آن دوازده کشور تولیدکننده نفت و دوازده کشور صنعتی جهان هر کدام قریب ۱۵۰ میلیون دلار بپردازند و دوازده کشور به نمایندگی از جانب ممالک در



حال توسعه نیز در آن شرکت کنند، و این هیئت طرحهای خوب و سالمی را که برای عمران جهان ارائه می‌شود با همکاری بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول بررسی کند و در صورت تأیید، از محل اعتبار بنیاد به شرطی که هر سال حداقل سه میلیارد دلار بدان واگذار شود، مبالغ لازم به صورت وامهای درازمدت و کم‌بهره با شرایط آسان به کشورهای نیازمند داده شود. بدین ترتیب من خطوط اساسی یک برنامه رفاه جهانی را به سازمان ملل متحد پیشنهاد کردم که در چهارچوب آن، یک بانک عمران بین‌المللی بیطرف می‌تواند به تسریع پیشرفت اقتصادی تمام کشورهای جهان کمک کند. این طرح به ایجاد یک مشارکت مثبت و تعاون جهانی کمک خواهد کرد، زیرا از یک طرف به کشورهای صنعتی که اکنون با مشکلات اقتصادی متعدد مواجه هستند، با دریافت سفارشهای کشورهای وام‌گیرنده برای زنده نگاه داشتن اقتصاد خود و احتراز از مواجهه با بحران اقتصادی، یاری می‌دهد و از طرف دیگر به کشورهای در حال رشد درگسترش نیروی اقتصادی و صنعتی آنها کمک می‌کند. بدیهی است چنین سازمانی صددرصد بیطرف خواهد بود و هیچ‌گونه وابستگی یا تعهد سیاسی نخواهد داشت، و درهای آن نیز بر روی همه باز خواهد بود. این در واقع پی‌ریزی یک تعاون جهانی یعنی یک سازمان ملل اقتصادی است، منتها سازمان مللی که این بار ضمانت اجرایی نیز خواهد داشت.

نیروی دفاعی ما در عین آنکه ضامن حاکمیت و قدرت ملی ماست، عامل تعیین کننده‌ای در موقعیت جهانی ما نیز هست. این نیرویی است که صرفاً به‌خاطر حفظ تمامیت و امنیت ملی ما و بدون انگیزه تجاوز با توسعه‌طلبی به‌زیان دیگران، پی‌ریزی شده است و تا وقتی که شرایط نگران‌کننده بین‌المللی ایجاد کند، مسلماً در تقویت آن در حدی که ضروری تشخیص دهیم کوتاهی نخواهیم کرد.

قدرت نظامی ما نه فقط از نظر دفاع ملی ضروری است، بلکه از لحاظ تضمین تحولات اجتماعی همواره عامل قاطعی بوده است. این واقعیت به‌خصوص در تحقق انقلاب ایران به‌ثبوت رسید، زیرا اگر قدرت بازدارنده، این عامل نظم و ثبات نبود، اجرای قدم به‌قدم اصول انقلاب با تحریکات و آشوبها و توطئه‌های عناصر فئودال یا عمال ارنجاع سرخ و ارتجاع سیاه رویرو می‌شد. کما اینکه در سالهای اخیر همین قدرت، خرابکارهای تروریست‌ها و آدمکشان و هرج و مرج‌طلبانی را که عامل اجرای سیاستهای غیر ایرانی هستند خنثی کرده است.

در راه سبزه



پس از توضیحاتی که درباره مسائل اساسی جهان امروز و در مورد ایران عصر انقلاب دادم، اینک به تشریح خطوط کلی «تمدن بزرگ» ایران فردا می‌پردازم. این خطوط کلی می‌باید برای هر ایرانی کاملاً روشن و مشخص باشد تا کوششهای فردی و ملی در راه نیل به هدف، بر آنها متمرکز گردد.

رسانیدن ملت ایران به دوران «تمدن بزرگ» بالاترین آرزوی من، و رهبری کشورم در این راه اساسی‌ترین وظیفه‌ای است که به عنوان مسئول سرنوشت این کشور برای خویش قایل هستم. اعتقاد راسخ من این است که اکنون ملت ایران برای نیل بدین هدف در مسیری صحیح و مطمئن گام برمی‌دارد، و آنچه برای پیروزی او ضروری است این است که از یک سو در این مسیر انحرافی حاصل نشود، و از سوی دیگر در آهنگ پیمودن آن کندی یا وقفه‌ای روی ندهد.

هدفی که من برای ملت خودم در نظر گرفته‌ام، بیگمان هدفی بسیار جاه طلبانه و بلندپروازانه است، ولی هدفی نیست که نیل بدان برای ملت ایران، با امکانات فراوان مادی و معنوی و با سرمایه سرشار روحی و اخلاقی این ملت ناممکن باشد. اگر چنین هدفی از حد متعارف بسیار فراتر می‌رود، به خاطر آن است



که تلاش برای نیل به کمال مطلوبی کمتر از آن، اساساً شایسته ملت ما نیست. کارنامه چند هزار سال تاریخ و تمدن ایرانی، و نبوغ خلاقه‌ای که از نخستین صفحه این کارنامه تا به امروز وجه مشخص آن بوده است، دلیل روشنی بر صحت این اعتقاد است که اگر این نیروی آفرینندگی دوشادوش اراده‌ای راسخ و پشتکاری استوار به کار افتد، پیروزی ما یک الزام تاریخی خواهد بود.

بیست و پنج قرن پیش، ورود شاهنشاهی ایران به صحنه تاریخ جهان راهگشای عصر تازه‌ای در سیر تکامل مدنیت بشری شد. برای چه تلاش امروز ما راهگشای عصر تازه دیگری در این سیر تکامل نشود؟ و چرا نکوشیم تا بنوبه خود سازنده آن تمدن بزرگ فردا باشیم که می‌باید در آن بهترین عناصر تمدنهای بشری با یکدیگر درآمیزد و چنین تمدنی را پاسخگوی راستین نیازی کند که دنیای نگران ما آن را عمیقاً احساس می‌کند؟

صد و پنجاه سال قبل شاتوبریان نویسنده معروف فرانسه در شرح و غایب تاریخ دنیا نوشت: «وقتی که در تاریخ جهان به عصر ایرانی می‌رسیم، احساس می‌کنیم که قدم به صحنه تاریخ بزرگ گذاشته‌ایم». چرا کوشش نکنیم که همین کشور و همین ملت در آغاز هزاره سوم قدم به صحنه «تمدن بزرگ» گذاشته باشد؟ البته نیل به هدفی چنین بزرگ مستلزم ایمان بزرگ، اراده بزرگ، میهن‌پرستی بزرگ، آفرینندگی بزرگ و تلاش بزرگ است، ولی کدامیک از ما در این باره تردید داریم که ملت ایران می‌تواند



پاسخگوی شایسته‌ای برای همه این نیازها باشد؟

«تمدن بزرگ» یعنی چه؟ یعنی تمدنی که در آن بهترین عناصر دانش و پیشرفت بشری در راه تأمین عالین سطح زندگی مادی و معنوی برای همه افراد جامعه به کار گرفته شده باشد. تمدنی که در آن دستاوردهای بدیع علم و صنعت و تکنولوژی با ارزشهای عالی معنوی و بساموازین پیشرفته عدالت اجتماعی درآمیخته باشد. تمدنی که بر پایه سازندگی و انسانیت پی‌ریزی شده باشد، و در آن هر فرد آدمی در عین برخورداری از رفاه کامل مادی از حداکثر تأمین اجتماعی و از غنای سرشار روحی و اخلاقی بهره‌مند باشد. بدیهی است هر ملت و جامعه‌ای در جهان حق دارد در راه نیل به چنین هدفی بکوشد، و ما صمیمانه آرزو می‌کنیم که چنین تلاشی در هر جا که صورت گیرد با توفیق کامل همراه باشد، زیرا این تلاشی است که در راه ایفای شریفترین رسالت جامعه بشری انجام می‌گیرد. ولی تا آنجا که به ما مربوط است، ما بیش از هر چیز تضمین سعادت و رفاه جامعه ایرانی را در مد نظر داریم. البته اگر «تمدن بزرگ» ما کشش و جذابیتی داشته باشد، با احتمال قوی این تمدن از مرزهایمان خواهد گذشت و در آن صورت این در اختیار دیگران خواهد بود که درباره آن داوری کنند.

در راه نیل به این «تمدن بزرگ»، ما باید براساس جهان‌بینی



همیشگی ایرانی بهترین اجزاء مدنیت و فرهنگ ملی خویش را با بهترین اجزاء تمدن و فرهنگ جهانی درآمیخته، و در این راه از هرگونه تعصب و کوتاه‌بینی دوری گزینیم. هیچ مسلمتی، در هیچ مرحله از پیشرفت، نمی‌تواند خود را از دستاوردهای مادی و معنوی دیگران بی‌نیاز شمارد، زیرا تمدن بشری اساساً بر دادرستند مداوم اندیشه‌ها و دستاوردها پی‌ریزی شده است. اگر در گذشته مدنیهایی خواسته‌اند به دور خود دیواری بکشند، این آزمایش همواره با شکست روبرو شده است، ولی البته هرگز چنین آزمایی از جانب ایران صورت نگرفته است، زیرا درست بعکس، توانایی ویژه این تمدن در آمیزش با تمدنها و فرهنگهای دیگر و در تلفیق بهترین عناصر آنها به منظور ایجاد ترکیبی کاملتر و جهانی‌تر، همواره عامل پویایی و نیرومندی تمدن ایرانی بوده است، و این همان برداشت «تمدن بزرگ» ایران فردا نیز هست.

در راه تکامل این تمدن، ما باید در عین اتکاء به ارزشهای مادی و معنوی ملی، از پیشرفته‌ترین پدیدهای دانش و فن دیگران و در عین حال از عناصر مدنی و فرهنگی آنان در بهترین صورتی که برای خود مناسب تشخیص دهیم بهره‌گیری. ما به عنوان یک ملت هوشمند و رشد کرده، باید دستاوردهای مدنی گذشته و آینده خویش را در اختیار دیگران بگذاریم، ولی ابایی از استفاده از دستاوردهای آنان نیز نداشته باشیم، باید دانش و تکنولوژی پیشرفته جهان صنعتی را به بهترین صورت مورد اقتباس و استفاده قرار دهیم (و البته خود نیز در رسیدن به پایه



این جهان و سپس در ادامه راه پیشرفت به همراه آن، بکوشیم. ولی در همان حال باید از رسوخ عناصر نامناسب تمدنهای دیگر در جامعه خود و از سرایت آلودگیهای اخلاقی و اجتماعی و سیاسی آنها بدین جامعه جلوگیری کنیم. باید «غرب‌زده» نباشیم، ولی این مفهوم را مرادف با «دشمنی با غرب» و با هرگونه تجددطلبی نیز تلقی نکنیم. باید فرهنگ ملی را مورد کمال توجه قرار دهیم، ولی این امر را با کهنه‌پرستی یکسان ندانیم، بساید به حد اعلا «ناسیونالیست» باشیم، ولی این ناسیونالیسم را در صورت مثبت و سازنده آن بخواهیم، و نه در صورت متعصبانه و کینه‌توزانه‌ای که عاملی منفی است و در عصر خود ما، پیروی از آن در بسیار موارد جز ویرانی و مرگ ببار نیاورده است.

«تمدن بزرگ» که ما اکنون به‌جانب آن می‌رویم، تنها یکی از فصول تاریخ این سرزمین نیست، بلکه شاه فصل این تاریخ است. کمال مطلوبی است که می‌باید سیر تکامل چند هزار ساله تاریخ و فرهنگ ایران بدان برسد، و این حد کمال به‌دنباله خود سرآغاز دوران تازه‌ای در حیات ملی ما قرار گیرد. همه پیشرفتهای مادی و معنوی این ملت در مسیر چند هزار ساله آن، همه دستاوردهای بدیع اندیشه و آفرینندگی ایرانی و همه ارزشهای جاودانی تمدن و فرهنگ ملی، باید اجزاء سازنده کاخ رفیع تمدنی باشند که آینده این سرزمین و مردم آنرا برای همیشه



دربار خواهد گرفت.

«تمدن بزرگ» ایران، بیش از هر چیز از ژرفای تاریخ و تمدن ایرانی، از تمام ارزشها، سازندگیها، آفرینندگیها، کوششها، اندیشه‌ها، استعدادها، و از حماسه‌ها و پیروزیهای شکوهمند مادی و معنوی ملت ایران در طول هزاران سال تاریخ مایه می‌گیرد، لاجرم ریشه‌های این تمدن را نیز باید در بافت پرشکوه تاریخ ایران و معیارهای جاوید سرنوشت‌ساز آن جست، زیرا از این پس سرنوشت فرزندان ما جزء جدایی‌ناپذیر این تمدن خواهد بود و فرمان تاریخ چنین خواسته است که از میان نسلهای بیشمار ایرانی، نسل امروزی ما آن نسلی باشد که طلیعه درخشان‌ترین دوران تاریخ کشور خویش را شاهد گردد.

این «تمدن بزرگ» پدیده‌ای نوظاسته و ناگهانی نیست، بلکه برخوردار از پشتوانه اسوار همین اصول و معیارهایی است که هویت معنوی جامعه ایرانی، از سپیده‌دم تاریخ ایران تا به امروز بر آنها بنیاد نهاده شده است.

ایران امروز سازنده ایران فرداست، ولی خود وارث ایران دیروز است، وارث حماسه شکوهمند چند هزار ساله‌ای است که بیش از دوهزار و پانصد سال آن صورت تاریخ مدون دارد، و این تاریخ برای ما ارزشهایی برجای نهاده است که همه هویت ملی و بافت معنوی و اجتماعی و راه‌ورسم زندگی ملت ما از آنها مایه می‌گیرد. هر ایرانی هنگامی که به دنیا می‌آید، میراثی از این ارزشها را که در طول نسلها سازنده سرنوشت او و سیر پولادین



موجودیت ملی وی در رویارویی با ضربتهای سهمگین تاریخ بوده اند، همراه دارد تا به نوبه خویش آنها را به نسلهای آینده این سرزمین سپارد. این درسی است که تاریخ به ما و به همه آنهايي که با تاریخ ما سروکار دارند آموخته است، و درسی است که از این پس به فرزندان ما نیز خواهد آموخت.

بیش از دوهزاروپانصد سال است که تاریخ شاهنشاهی ایران بر پایه این ارزشهای جاوید ادامه یافته است، و استمرار این تاریخ که مایه شگفتی پژوهندگان است به خاطر انکاء استوار آن به همین ارزشهاست. مهم نیست که در این دوران دراز، بارها این کشور مورد سخت‌ترین حمله‌ها و کشتارها قرار گرفته باشد و بارها ضربات وحشیانه و کمرشکن حوادث هزاران هزار فرزندان آن را قربانی کرده باشد. مهم این است که هیچ‌یک از این ضربتها - که هر یک از آنها کافی بوده است تا موجودیت کشوری را از صفحه تاریخ محو کند - یسارای غلبه بر این ارزشها را نیاخته و دیر یا زود تنها به صورت خاطره‌ای دردناک در تاریخ ایران درآمده است.

چنین واقعیتی در مورد آینده ما نیز بیگمان به اندازه گذشته ما صادق است. مفهوم این سخن این است که هیچ تحول و تغییر اصیلی نمی‌تواند در این کشور پای گیرد مگر آنکه با ارزشهای جاودانی و سرنوشت‌ساز ایرانی هماهنگ باشد.

انقلابی که پانزده سال پیش در کشور ما آغاز شده، از آن جهت قاطع و پیروز بوده است که پشتوانه استواری از همین



ارزشهای جاوید دارد، و نقشی که خود من به عنوان طراح و فرمانده انقلاب در پیشبرد آن داشته‌ام، از آن جهت نقشی موفق بوده است که با فرمانهای تغییرناپذیر این ارزشها هماهنگ است. این نقشی است که ایفای آن از جانب شاهنشاه ایران خواسته آگاهانه و خودآگاه مردم ایران است، و در این خواسته همه این مردم از فرمان تاریخ و از اراده نسلها الهام می‌گیرند. نا وقتی که چنین باشد (و همواره چنین خواهد بود) هماهنگی شاه و ملت ضامن پیشبرد انقلاب و مجری فرمان سرنوشت در ادامه پیروزمندانه راه آن به سوی «تمدن بزرگ» خواهد بود.

تمدن ایرانی - که «تمدن بزرگ» ایران فردا کاملترین درخشش آن خواهد بود - جلوه‌ای کامل از تمدن شکوهمند آریایی است که از هنگام پیدایش خود در صحنه تاریخ جهان تا به امروز پیوسته تمدنی زاینده و سرشار از زندگی و آفرینندگی بوده است. سیر پیشرفت این تمدن به سوی کمال هرگز متوقف نشده و هرگز نیز فتوری در آن راه نیافته است، و این نمونه‌ای است که در دیگر تمدنهای جهان بیسابقه است.

البته در این تحلیل من مفهوم اصیل تمدن آریایی را در نظر دارم، و نه تعبیر کوتاه‌نظرانه و متعصبانه‌ای از آن را که متأسفانه در دوران پیش از جنگ جهانی دوم و در جریان آن جنگ شاهد آن بودیم، و از بسیاری جهات درست در جهت خلاف اصول



اخلاقی و فرهنگی این تمدن بود. از سوی دیگر، احترام و وابستگی عمیق ما به تمدن آریایی به مفهوم نفی تمدنهای دیگر جهان یا دست کم گرفتن ارزشهای آنها نیست، زیرا که در همه جا و در هر صورت، پیدایش و تکامل یک تمدن مظهر آفریننده‌ای از نبوغ انسانی و جلوه‌ای از ایفای رسالت جامعه بشری در راه کمال است.

اگر ملت ما همواره راه و رسم پیشرفت خود را به سوی کمال در تمدن آریایی خویش جسته است، برای آن است که اصول بنیادی این تمدن پیوندی ناگسستنی با اندیشه و نبوغ سازنده این ملت دارد. وقتی داریوش بزرگ در سنگنبشته معروف خویش خود را «آریایی فرزند آریایی، ایرانی فرزند ایرانی» می‌خواند، در واقع به همه آن ارزشهای بیشمار مباحث می‌کند که دو صفت آریایی و ایرانی برای او نماینده کامل آنهاست.

تمدن آریایی - در مفهوم اصیل آن - تمدنی است که بر پایه زندگی و آفرینندگی بنیاد نهاده شده است. در این تمدن روشنائی مظهر والای آفرینش است، زیرا همه زیباییها و نیروهای زاینده از آن سرچشمه می‌گیرد. این برداشت اساسی، در تمدن ایرانی که نخستین جلوه تاریخی مدنیت پرشکوه آریایی است (و از همین دیدگاه است که «هگل» Hegel آنرا «سرآغاز واقعی تمدن جهانی» می‌نامد)، به اوج خود می‌رسد، زیرا در این تمدن، فروغ آفریننده سراسر وجود مادی و معنوی هر فرد را دربر می‌گیرد تا در آن، زیباییها را از زشتیها و پاکی‌ها را از پلیدیها مشخص کند، و آنچه



را که سازنده و زندگی بخش نیست به قلمرو تاریکی و نیستی سپارد. ایمان به رسالت والای انسانی در راه پیروزی زندگی که شرط آن کوشایی، دلاوری، پاکدلی، جوانمردی، امید، راستی و تندرستی است، در بافت فلسفی و فرهنگی ایران آریایی اساس شخصیت هر ایرانی پاک‌نژاد است. همچنانکه نیروهای خلاف آن، یعنی بداندیشی، دروغ، ترس، نومیدی، بی‌کارگی، بیماری، فریبکاری، خودخواهی و دیگر عواملی از این قبیل، زادگاه ظلمت و مرگند. بر پایه این برداشت، رسالت همیشگی یک ایرانی آریایی دفاع از روشنائی در برابر تاریکی، دفاع از زندگی در برابر مرگ، دفاع از سازندگی در برابر ویرانگری، دفاع از راستی در برابر بیداد است. این همان برداشتی است که در باخترزمین، هوگو «افسانه قرون» خود را بر آن پی‌ریزی کرد، و نیچه چهره زرتشت «اَبرمرد» خویش را از همین دیدگاه آفرید، هرچند که این اثر عالی فلسفی و ادبی نیز مانند عنوان «آریایی» در قرن ما قربانی تعبیری نابخردانه قرار گرفته است.

زیربنای اصلی تمدن و فرهنگ ایرانی و همه تجلیات معنوی، فکری، اجتماعی و ادبی و هنری آن، نه تنها در دوران کهن، بلکه در ایران اسلامی نیز همین طرز تلقی از رسالت آدمی است، و مسلماً این برداشت، زیربنای آن «تمدن بزرگ» ایران خواهد بود که ما مصمم هستیم آنرا به صورت تجلی کامل ارزشهای جاودانی این تمدن و فرهنگ کهن که اصول آنها را ذیل تشریح می‌کنیم، درآوریم.



در این توصیف، من به توضیحات کلی ولی کوتاهی که از نظر درک فلسفی «تمدن بزرگ» ایران ضروری است اکتفا می‌کنم. ولی مسلم است که می‌باید بررسیها و تفسیرهای خیلی بیشتری از همه این اصول توسط مراکز صلاحیتدار علمی و فرهنگی و خبری کشور و صاحب‌نظران ایرانی انجام گیرد، تا به کمک این پژوهشها مردم ما به خصوص نسل جوان کشور آشنایی هرچه ژرفتری با تاریخ خود، با میراث سرشار مدنی و فکری خود، با هویت ملی خود، و با رسالت بشری خود پیدا کنند و از این آگاهی در راه ایفای بیشتر و بهتر وظیفه‌ای که به عهده گرفته‌اند بهره گیرند.

نخستین و مهمترین این ارزشها، نیروی شکست‌ناپذیری است که برای ادامه هستی در نهاد ملت ایران نهفته و از این دیدگاه آن را به صورت دژی تسخیرناپذیر در برابر نیروی نیستی و زوال درآورده است. از روزی که ایرانیان نخستین حکومت آریایی تاریخ جهان را بنیاد نهادند تا به امروز، هیچ نیرویی امکان غلبه بر این اراده زنده‌ماندن را که در وجود ملت ایران سرشته شده نیافته است و از این پس نیز نخواهد یافت. اگر از میان همه ملل باستانی، این استمرار شگفت‌انگیز را در زمینه حفظ هویت ملی به صورتی چنین بارز در نزد ملت ایران می‌توان یافت، برای آن است که نیروی «زندگی» که همه مظاهر دیگر سازندگی و



آفرینندگی را همراه می‌آورد، از آغاز خمیرمایه نهاد ایرانی بوده است.

کمتر پژوهنده‌ای را در جمع کسانی که تاریخ ایران را مورد بررسی دقیق قرار داده و در دستیابی به‌رازی استمرار آن کوشیده‌اند، می‌توان یافت که روی این واقعیت شگرف تکیه نکرده باشد. شاید یکی از گویاترین این تحلیلها نتیجه‌گیری «گنت‌دوگوبینو» از مطالعات سی‌ساله او درباره تاریخ ایران باشد که چنین خلاصه می‌شود:

«بررسی عمیق در تاریخ این ملت به‌من آموخته است که آنهایی که هوای تسلط بر این سرزمین را در سر پیروانند تلاشی بیهوده می‌کنند، زیرا دیر یا زود همه آنان از میان می‌روند و ایران همچنان پای برجا می‌ماند. ممکن است با نیروی زور دست به تجزیه آن بزنند، چنانکه بارها زده‌اند، و ممکن است حتی اسم آن را از آن بگیرند، چنانکه بارها گرفته‌اند، اما پیروزی نهایی همیشه با ایران بوده است، و همیشه نیز خواهد بود. من هر وقت که به این ملت عجیب می‌اندیشم، سنگ خارایی را به نظر می‌آورم که سیلابها و طوفانها را از سر می‌گذرانند، و باز سنگ خارا می‌ماند».

در تحلیل همین واقعیت تاریخی، یک محقق برجسته دیگر، «آرتراپهام پوپ»، که او نیز تقریباً همه عمر خویش را صرف پژوهش درباره هنر و فرهنگ ایران کرد، می‌نویسد:

«اگر واحد مقیاس را زندگی تاریخی ایران منظور داریم، در



این صورت شکوه یونان جز واقعه‌ای افتخارآمیز ولی کوتاه، و عظمت رم جز پرده‌ای جالب از نمایشنامه جهانی تاریخ نیست. نمودی با نیرومندی و جاودانگی ملیت ایرانی آدمی را در صحنه تاریخ مبهوت می‌کند. نه تنها تاریخ آسیا، بلکه تاریخ جهان نیز تا زمانی که منابع این قدرت به‌درستی کشف و اندازه‌گیری نشود، و دامنه تأثیر آن چنانکه باید، مورد سنجش و بررسی قرار نگیرد، درک‌ناپذیر خواهد ماند. واقعیتی که در این تاریخ نهفته است به‌طور روشن این است که ایران فناپذیر است، و گویی تقدیر چنین خواسته است که سرنوشت ایران تا به‌پایان با سرنوشت بشریت همگام باشد».



جلوه دیگری از این ارزشهای جاوید، اصالت تمدن و فرهنگی است که قوم ایرانی، هم بنیانگذار و هم نگاهبان تاریخی آن بوده است. این فرهنگی است که از آغاز عمیقاً جنبه‌ای انسانی داشته و پیامی در حد اعلا شکوه و زیبایی همراه آورده است. چه در اصول مذهبی و فلسفی ایران کهن، چه در آیین کشورداری شاهنشاهی ایران، و چه در جنبه‌های گوناگون اندیشه و دانش و ادب و هنر و عرفان ایرانی، این خصیصه انسان‌دوستی و نیک‌اندیشی به‌صورتی تابناک منعکس است. به‌گفته «رنه گروسه»: «مشعلی که در سینه‌دم تاریخ در قلات ایران افروخته شده دیگر هرگز خاموش نشده است، و در پرتو این



تابندگی مداوم، ایران توانسته است تمدن انسانی ژرفی را بیافریند که هیچ‌گاه در اصالت آن خللی راه نیافته است».

در زمینه حکومت، ایرانیان شاهنشاهی خود را که نخستین حکومت آریایی تاریخ جهان و در عین حال اولین امپراتوری جهانی تاریخ بود، بر همین اصول عدالت و بشردوستی بنیاد نهادند که مظهر عالی آن اعلامیه معروف کوروش است. ولی چون در این باره پژوهشهای گسترده‌ای چه در قلمرو ملی و چه در سطح بین‌المللی به‌خصوص به‌مناسبت برگزاری آیین دوهزاروپانصد سال بنیانگذاری شاهنشاهی ایران انجام شده است، شاید نیازی به توضیح بیشتر در این باره نباشد.

در زمینه دانش و ادب و هنر، نقش بشری فرهنگ ایران چنان آشکار است که یکی از واقعیات مسلم تاریخ تمدن تلفی شده است. ادبیات ایران، که یکی از بدیع‌ترین ارمغانهای این ملت به‌تمدن و فرهنگ جهان است، مالا مال از معنویت و بشردوستی و محبت است، و به‌خصوص این پیام پرشکوه در ادبیات عرفانی ایران به‌اوج جهانی خود می‌رسد. هنر ایران جلوه‌گاه دایمی عشق به‌زیبایی است، فلسفه و حکمت ایران نیز هرگز جز بر پایه خرد و اخلاق و معنویت منکی نبوده است.



جلوه‌ای دیگر از ارزشهای جاوید ایران، جنبه جهان‌بینی و جهان‌اندیشی روح ایرانی، یعنی این احساس عمیق است که



سرنوشت زادگان بشر به یکدیگر پیوسته است و نیکیبختی هیچ ملت و قومی از نیکیبختی دیگران جدا نیست. در این باره گویی قوم ایرانی از آغاز برای خود رسالتی قابل بوده که خویش را متعهد به ایفای آن دانسته و هرگز نیز از پذیرش مسئولیتهای آن سر باز نزده است.

روح اغماض مذهبی معروف ایرانی، که این کشور را همواره پناهگاهی برای پیروان آیینها و معتقدات مختلف ساخت، و آیین کشورداری شاهنشاهی هخامنشی که نخستین جامعه «مشترک المنافع» جهان را در قلمرو این شاهنشاهی پدید آورد، و نقش بارز ایران در آمیزش دایمی فرهنگها و اندیشهها و هنرهای شرق و غرب برای ایجاد و ارائه فرهنگ و اندیشه و هنری جهانی، و موج پیوسته و گسترده ایرانیانی که در درازای قرون دانش و فرهنگ ایران را با خود به سرزمینهای پهناوری از جهان بردند تا آن را با فرهنگها و دانشهای محلی درآمیزند، و نقش بارزی که ایرانیان به گفته محققان و مورخان بزرگ عالم اسلام در علو تمدن اسلامی ایفاء کردند، همه نمودارهایی از این جنبه جهان‌بینی روح ایرانی است.

نقش ایرانیان در گسترش تمدن بزرگ اسلامی نقشی است که اختصاصاً شایان تذکر است. از همان هنگامی که پیمبر بزرگ اسلام به دانش دوستی ایرانیان به صورتی بسیار تجلیل‌آمیز اشاره فرمود، در واقع ایفای این رسالت در جهان اسلامی برای مردم ایران نوعی فریضه مذهبی به‌شمار آمد. این وظیفه پرافتخار را



نبوغ ایرانی در تمام طول تاریخ اسلام تا به امروز با حد اعلای علاقه و ایمان انجام داده، چنانکه میراث مدنی ایران مسلمان به صورت جزء تجزیه ناپذیری از میراث تمدن اسلامی درآمده است.

واقعیت تاریخی گواهی می‌دهد که اندیشه و تمدن ایرانی تقریباً هرگز با خودخواهی سروکار نداشته، و به خلاف بسیاری از دیگر تمدنهای جهان خود را درون مرزهای جغرافیایی یا نژادی و یا مذهبی زندانی نکرده است. از نظر فرهنگ ایران حق و عدالت تجزیه ناپذیر است، و اگر امروز ما روش بین‌المللی خود را احترام به حقوق انسانی همه جوامع بشری و حاکمیت ملی آنها و حتی همه مرامهای انسان اعلام داشته‌ایم، در واقع از اصولی پیروی کرده‌ایم که از ارزشهای همیشگی تمدن ایرانی است، و در تحلیل جامعی از آنها «کرگلینگر» مورخ بلژیکی می‌گوید: «در ژرفای روح و فرهنگ ایرانی، همیشه این احساس نهفته بوده است که فرد، وجودی مجزا نیست که خودخواهانه تنها به سرنوشت خویش بیندیشد، بلکه در عین حال یک سرباز و یک کارگر پروردگار است که باید کوشش مداومش به پیروزی خوبی و حقیقت، نه تنها برای خودش بلکه برای تمام جهان منجر شود. از دیدگاه تمدن ایرانی، هر زندگی انسانی دارای یک ارزش عمیق و یک عامل رشد انسانیت و تکامل در صورت جهانی آن است.»



یکی دیگر از ارزشهای جاودانی تمدن ایرانی، روح میهن پرستی ریشه دار ملت ایران است، که بازتاب آنرا به طور مداوم در هر فصل و هر صفحه از تاریخ این ملت می توان یافت. شاید تذکر این نکته ضروری باشد که این میهن پرستی همواره دارای جنبه ای مثبت بوده و صورت افراطی و به اصطلاح «شوونیستی» نداشته، یعنی مترادف با دشمنی کور کورانه با بیگانگان نبوده است. میهن پرستی ایرانی تقریباً همیشه تنها در راه حفظ هویت ملی و دفاع از آرمانها و ارزشها و مقدسات این ملت در عین احترام به مقدسات و ارزشها و آرمانهای دیگران به کار رفته است.

ممکن است هوشمندی افراطی ایرانی و جنبه فردی فراوان او در موارد عادی علاقه خاصی را به انتقاد و ابراز نارضایتی از جانب وی برانگیزد، ولی این روحیه هنگامی که ایرانی در شعور باطنی خود خطری را متوجه ملیت خویش و ارزشهای بنیادی تمدن و فرهنگ خود ببیند، به آسانی کنار گذاشته می شود تا روح میهن پرستی شکست ناپذیر ملی جایگزین آن گردد. در چنین موردی تنها چیزی که برای او ارزشمند است عشق و دلبستگی عمیق به سرزمین ایران و به دفاع از هویت و شخصیت ملی است. شاید این پاسخی قانع کننده به این سوالی باشد که سرپرستی ساینکس سیاستمدار انگلستان استعماری قرن گذشته با اندکی خشم و با بسیاری شگفتی، مطرح کرده بود که:

«... نمی توان فهمید چرا هر فرزند ایران، در عین همه



بدبختی ها و فلاکتهای خود، اینقدر به کشور لم یزرع خویش مغرور است؟»

جلوه دیگری که می باید از ارزشهای جاودانی ملی تذکر داد، نظام شاهنشاهی ایران است. این نظامی است که از روز نخست با موجودیت و هویت ملی ایرانی پیوند خورده است، و استحکام و استمرار آن، چنانکه گفته شد، از شگفتی های تاریخ به شمار می رود.

شاید درک مفهوم ژرف این پیوند نه تنها برای جهان خارج بلکه برای خود ایرانیان نیز دشوار باشد، زیرا نمونه مشابه دیگری از آنرا در تاریخ نمی توان یافت که از نظر سنجش تحلیلی مورد مراجعه قرار گیرد. نظام شاهنشاهی ایران، از روز نخست به صورت مظهر و در عین حال نگاهبان همه ارزشهای دیگری در آمده است که موجودیت ایرانی بر آنها استوار است. در طول تاریخ انواع گوناگون حکومتها، رژیم ها، ایدئولوژی ها و سازمانهای اجتماعی به دست بیگانگان و یا از مجرای داخلی در این سرزمین مورد آزمایش قرار گرفته ولی همه آنها بلااستثناء با شکست روبرو شده اند، و هر بار سیر تحول سیاسی و اجتماعی کشور این آزمایشها را به تنها مسیری که مورد قبول و تأیید ملت ایران بوده باز گردانده است. نه حملات خرد کننده اسکندر و عرب و مغول، نه ناپسا مانیهای داخلی دورانهای ملوک الطوائفی و



هرج و مرج، نه سفوذهای استعماری ادوار اخیر و نه آخرین آزمایشهای بیگانگان که در دوران خود ما صورت گرفت، هیچیک توانایی رخنه بدین دژ پولادین ملیت ایرانی را نیافت، و مسلم است که در آینده نیز هیچ عامل دیگری این توانایی را نخواهد یافت.

از روزی که «هرودوت» نوشت که: «ایرانیان در نیایش بعدرگاه پروردگار هرگز برای خود چیزی نمیخواهند، بلکه فقط خیرشاه و استواری شاهنشاهی را میخواهند که خود را جزئی از آن می‌شمارند»، تا به امروز این سنت استوار تغییری نیافته است.

نکته‌ای که توجه بدان ضروری است، درک مفهوم واقعی کلمه شاهنشاهی است که با ضوابط و تعریفهای عادی تاریخ قابل توضیح نیست. وقتی که برگرداندن این کلمه به یکی از زبانهای خارجی لازم آید، عادتاً آنرا «امپراتوری» ترجمه می‌کنند، ولی مفهوم غربی امپراتوری تنها یک مفهوم سیاسی و جغرافیایی است، در حالی که از دیدگاه ایرانی کلمه شاهنشاهی بیش از جنبه مادی آن جنبه‌ای معنوی، فلسفی، آرمانی و تا حد زیادی عاطفی دارد، یعنی به همان اندازه که با منطق و اندیشه او مربوط است با روح و دل وی نیز مرتبط است. در فرهنگ ایرانی، شاهنشاهی ایران یعنی واحد جغرافیایی و سیاسی ایران به اضافه هویت خاص ملی و همه آن ارزشهای تغییرناپذیری که این هویت ملی را به وجود آورده‌اند. بدین جهت هیچ تحول و تغییر ریشه‌داری در



این کشور امکان‌پذیر نیست مگر آنکه در قالب کلی این نظام شاهنشاهی و منطبق با ضوابط و اصول بنیادی آن باشد. از این دیدگاه، حتی آن دوره‌های خاموشی و تاریکی تاریخ ایران که در آنها نه تنها از امپراتوری بلکه حتی از حکومت مرکزی و از حاکمیت ملی نیز اثری بر جای نبود همچنان اجزائی از تاریخ شاهنشاهی ایران به‌شمار می‌آید، زیرا این دوره‌ها تنها مظهر زوال جنبه مادی و محسوس این شاهنشاهی بود، بی‌آنکه بتواند مظهر سقوط و زوال زیربنای معنوی و آرمانی آن نیز باشد.

در تاریخ دوهزاروپانصد ساله شاهنشاهی ایران، این ارزشهای بنیادی در بونه آزمایشهای بسیاری قرار گرفت که از میان آنها چهار آزمایش حاد و سهمگین تاریخی شایان توجه خاص است، هر چند که در این مدت کشور ما آزمایشهای فراوان دیگری را نیز در مقیاسهای محدودتر از سر گذرانیده است. شاید خطرناکترین این آزمایشهای بنیادی، نخستین آنها یعنی حمله اسکندر بود، زیرا این آزمایش، به خلاف دو مورد بزرگ بعدی، تمدن و فرهنگ پیشرفته‌ای را رویاروی فرهنگ و تمدن ایران و شاهنشاهی آن قرار داد، با این همه، در این رویارویی نه تنها ایران در مدتی کوتاه شخصیت و هویت ملی خویش را با قدرت و قاطعیت باز یافت، بلکه این اسکندر بود که رنگ ایرانی گرفت و خویش را جانشین شاهنشاهان هخامنشی نامید.



تاریخ نگاران بسیاری در جهان غرب کوشیده اند تا به سردار مقدونی نقشه ایجاد یک حکومت و تمدن جهانی را نسبت دهند ولی این نظر به احتمال قوی پیش از آنکه از واقعیتی تاریخی حکایت کند گویای تلاشی در آراستن نقش تاریخی فرهنگ یونانی است که طبعاً غرب خود را وارث آن می شمارد و یکی از آثار این تلاش جبهه گیری مغرضانه و یک جانبه ای در مورد برخورد مدنی ایران و یونان است. اگر مفهوم استعمار فرهنگی قابل تعمیم باشد می توان بحق گفت که تمام آنچه که در این مورد به صدها میلیون دانش آموز و دانشجوی جهان غرب یا پیروان مکتب غرب آموخته می شود فقط تحریف عامدانه ای از حقایق تاریخی است. تحریفی که دو قرن پیش از این حتی از جانب «ولتر» اندیشمند نامی فرانسه - به صورت صاحب نظری حقیقت جو و استثنائاً بیغرض یا نیشخند و استهزای خاص او مورد ریشخند قرار گرفته بود.

اسکندر که تلاش سازنده خود را برای آمیختن فرهنگهای غرب و شرق با آتش زدن تخت جمشید و سوزاندن کتابهای اوستا آغاز کرد، اصولاً خود نماینده فرهنگ یونان نبود بلکه یک سردار مقدونی بود که بر آتن حکومت می کرد. چنین سرداری با حکومت مطلقه خود طبعاً نماینده «دموکراسی» یونان نیز نمی توانست باشد تا چنین دموکراسی را برای ایران و شرق بهارمغان بیاورد، وانگهی مردی که سی و سه سال پیشتر عمر نکرد، و تا آخرین روز زندگی منحصرأ به سفرهای جنگی و جهانگشایی



اشتغال داشت، کجا و چگونه فرصت طرح نقشه ایجاد «تمدن و فرهنگ جهانی» را پیدا کرده بود؟ و چه مدرکی در دست است که حتی از اندیشه ای از جانب او در این باره حکایت کند؟ اگر من در این مورد این بحث را - به صورت یک جمله معترضه مطرح می کنم، منظورم بررسی و تحلیل تاریخی (که طبعاً در صلاحیت مورخان و محققان این رشته است) نیست، بلکه از آن جهت است که هر فرزند ایرانی می باید رها از آن «عقده حقارت» که از دیرباز در ایجاد آن کوشش شده است، با ماهیت واقعی تاریخ و شاهنشاهی ایران آشنا باشد و آنرا از دیدگاه واقع بینی تاریخی و نه از نظرگاههای یک جانبه دیگران درک و تضاد کند.

دومین آزمایش بنیادی ارزشهای تاریخی ما، حمله عرب بر ایران و انقراض شاهنشاهی شکوهمند ساسانی بود. در این آزمایش، آیین بزرگ اسلام که اساس یکتاپرستی آن با اندیشه و معتقدات دیرینه ایرانیان در همین زمینه نزدیکی بسیار داشت مورد استیصال و قبول صمیمانه اکثریت ایرانیان قرار گرفت. ولی در مقابل، این فرهنگ و اندیشه ایرانی بود که در طول قرون رکن استواری از مدنیت جهان اسلامی را تشکیل داد. در عین حال با وجود این همبستگی عمیق مذهبی و فرهنگی، ایران وابستگی سیاسی را که متضمن نفی هویت ملی بود نپذیرفت و کشور اسلامی مستقلی را در خارج از امپراتوری عرب تشکیل داد، که زبان رسمی آن نیز زبان فارسی - و نه عربی - بود.



آزمایش سهمگین بعدی - یعنی تاخت و تاز مغول - یک فاجعه صرفاً ویرانگر و مرگبار بود که هیچ پشتوانه مذهبی یا فرهنگی و یا مدنی نداشت. این آزمایش مهلک، در چنین مقیاس و با چنین ابعادی، احتمالاً مورد مشابهی در تاریخ جهان ندارد، و اگر یادآوری این فصل واقعاً غم‌انگیز تاریخ ایران توجیهی داشته باشد، تذکر این واقعیت است که حتی این بسیج همه‌جانبه و وحشیانه نیروهای اهریمن در یکی از سهمگین‌ترین قدرت‌نمایی‌های آن نیز نتوانست بر نیروی روحی شکست‌ناپذیر ایرانی استیلا یابد، و پس از کوتاه مدتی بار دیگر این نیرو پروزمند و پرشکوه سر برافراشت تا ایفای رسالت آفرینندگی خویش را از سر گیرد.

ولی «آزمایشهای بزرگ» تاریخ ایران و ارزشهای آن بدین مورد سومین پایان نیافت، زیرا آزمایشی چهارمین با چهره‌ای به‌ظاهر آرام‌تر ولی با ابعادی مخرب‌تر و عمیق‌تر در انتظار این کشور بود. گویی این بار اهریمن با توجه به شکستهای پیشین خود روش خویش را بکلی دگرگون کرده و شیوه‌ای استادانه‌تر و حساب شده‌تر در پیش گرفته بود. این تاکتیک، حمله غیرمستقیم به هویت ما و به ارزشهای بزرگ آن از راه سیر انحطاطی بود که از آغاز قرن نوزدهم دامنگیر این کشور شد و صدوپست سال ادامه یافت، و در خلال آن وضع ملت ایران از تمام جهات سیاسی و اجتماعی و اقتصادی به‌چنان مرحله‌ای از ضعف و زوال رسید که شاید ویرانیهای وحشیانه مغول در برابر آن ناچیز



بود، زیرا این بار بنیاد روحی و معنوی هویت ایرانی و نه فقط وجود جسمانی آن بود که آماج قرار گرفته بود.

... و با این همه، چنانکه قبلاً گفتم، چهارمین و آخرین آزمایش بزرگ اهریمن نیز با شکست روبرو شد، و مسلماً ایران «تمدن بزرگ» که جلوه‌گاه پرشکوه پیروزی یزدانی خواهد بود دیگر هرگز فرصت تکرار آزمایشی را از این گونه نخواهد داد.

همچنانکه گفتم، «تمدن بزرگ» ما در عین اتکاء به این ارزشهای جاودان ملی باید فراگیرنده بهترین ارزشهای تمدنها و فرهنگهای دیگر نیز باشد، که طبعاً مهمترین آنها در عصر ما تمدنی است که جهان غرب عرضه کرده است. این تمدن مسلماً از جنبه مادی، نیرومندترین تمدنی است که تاکنون به‌دست بشر به‌وجود آمده است، و از نظر کیفیت فرهنگی و هنری نیز پدید آورنده قسمتی از عالیت‌ترین دستاوردهای آفرینندگی انسانی است.

ملت ما چه امروز و چه در آینده می‌باید در حد گسترده‌ای از دستاوردهای مادی و معنوی این تمدن پیشرفته در راه کمال خود بهره‌برگیرد. با این همه پذیرش یکپارچه این تمدن برای ما قابل قبول نیست، زیرا تمدن غربی در حال حاضر به‌همان اندازه که جنبه‌های مثبت و ارزنده دارد، دارای جنبه‌های منفی و نامطلوب نیز هست که اقتباس آنها نه تنها برای ما مفید نیست، بلکه خطرناک است، و جامعه ما باید با کمال هشیاری از این خطر



دور نگاه داشته شود.

در فصل اول این کتاب، من فقط به ذکر توضیحاتی درباره جنبه‌های ناسالم اقتصادی جهان صنعتی اکتفا کردم، زیرا مورد اقتصاد موردی است که مستقیماً با جامعه ما و با دیگر جوامع جهان ارتباط دارد و خواه ناخواه در وضع همه آنها اثر می‌بخشد. ولی در آن فصل به سایر جنبه‌های ناسالم این تمدن اشاره نکردم. زیرا جوامع غربی منطقاً می‌توانند بگویند که وضع اجتماعی آنها خوب باید به خودشان مربوط است، و مایل به گرفتن درسی از دیگران یا قبول انتقادی از جانب آنان در امور داخلی خویش نیستند.

بدین جهت ذکر این قسمت از توضیحات را (تا آنجا که از نظر ارتباط آن با «تمدن بزرگ» ایران لازم به نظر می‌رسد) بدین فصل موکول کردم، زیرا این بار موضوع دخالت در امور اجتماعی دیگران مطرح نیست، بلکه این موضوع مطرح است که ما بر اساس مصالح ملی خویش چه ضوابطی از تمدن امروز غرب را باید قابل اقتباس بدانیم و چه ضوابط دیگری را نامطلوب شماریم.

پیش از هر چیز باید تذکر داده شود که هرچند تمدن کنونی غرب از نظر سیاسی بر سیستم دموکراسی منکی است، خود این تمدن پدیده‌ای بنام «کمونیزم» به جهان عرضه داشته است که ایدئولوژی و دیدگاه‌های آن با اصول و ضوابط دموکراسی غربی به کلی متناقض است. البته واکنشهای جوامع غربی در ارتباط با



جنبه‌های ایدئولوژیک و حکومتی این پدیده و روشهایی که در این مورد برمی‌گزینند مربوط به خود آنهاست، ولی تا آنجا که با ما ارتباط دارد تذکر این واقعیت ضروری است که چنین ایدئولوژی از نظر جامعه ایرانی بکلی بیگانه و سرود است، زیرا این ایدئولوژی که صرفاً بر ماتریالیسم متکی است و اصول مذهبی و معنویات را مردود می‌شمارد با هیچیک از ارزشهای اصولی و زیر بنایی تمدن و فرهنگ ایرانی و هیچ کدام از عناصر ترکیب کننده هویت ملی و بافت اجتماعی و فکری و سنتهای تاریخ و حکومت و تمدن ما سازگار نیست، و همچنانکه یک بدن زنده پیوند یک جسم نامتجانس بیگانه را نمی‌پذیرد و آن را دفع می‌کند، ترکیب اجتماعی ایران نیز به هیچ وجه آمادگی قبول این عنصر ناهماهنگ را ندارد، و هر کوششی که در این راه صورت گیرد، به هر نحو و زیر هر عنوان که باشد، همانطور که در گذشته هم آزمایش شده است، مطلقاً محکوم به شکست است.

ولی در مورد خود دموکراسی غربی وضع بکلی فرق دارد، زیرا معیارهای اجتماعی و فرهنگی ملی ما آمادگی وسیعی را برای قبول بسیاری از ضوابط این دموکراسی داشته است و دارد، و اصولاً غالب این ضوابط از سنن و موارث تاریخی و فرهنگی خود ماست، اتکاء به همین ضوابط در سده‌های اخیر جوامع پیشرفته غرب را از موقعیت جهانی ممتازی برخوردار ساخت و برای مردم آنها حقوق مدنی و مزایای اجتماعی فراوان به ارمغان آورد، هر چند که تأمین این حقوق و مزایا با تبعیضهای



فراوان در سطح جهانی نیز همراه بود.

این تبعیضها زاده آن بود که دنیای پیشرفته غرب همه مزایای این سیستم مترقی را فقط برای خودش میخواست و لزومی نمیدید که هیچ قسمتی از آن بقیه دنیا را نیز - که قسمت بسیار بزرگی از آن مستعمره غرب بود - دربرگیرد. برای اروپای استعماری، دیگر تژادها و ملت‌های جهان غالباً مردمی دارای حقوق انسانی مساوی با مردم آن قاره به‌شمار نمی‌آمدند و نقش و وظیفه‌ای بجز آنکه منابع طبیعی و نیروی انسانی خود را در خدمت آنان گذارند نداشتند. به‌طور کلی دموکراسی شیوه بسیار خوبی بود، ولی این شیوه فقط برای یک اقلیت ممتاز از مردم دنیا ساخته شده بود.

این تبعیض حتی قشرهای مختلف خود جوامع غربی را نیز شامل می‌شد، زیرا در این جوامع غالباً دموکراسی فقط جنبه سیاسی داشت. حقوق افراد در برابر قانون مساوی بود، اما این تساوی جنبه‌های اقتصادی و اجتماعی را در بر نمی‌گرفت. در داخله کشورهای پیشرفته دموکراتیک، اکثریتی وجود داشت که مانند مردم مستعمرات - البته در حدی معقولتر و ملایمتر - فقط در خدمت مصالح اقلیتی ممتاز به‌کار گرفته می‌شد.

با همه اینها، این سیستم دموکراسی غربی از نظر اصول مترقی‌ترین سیستم حکومتی و اجتماعی جهان بود. به همین جهت کشور ما نیز آن را اقتباس کرد و پایه قانون اساسی خود قرار داد که یکی از ارکان سه‌گانه نظام ملی امروز و آینده ایران است.



در پرتو این سیستم، جوامع غربی از رشد آموزشی و فرهنگی و اجتماعی بیسابقه و از دانش و پیشرفت گسترده‌ای که آنها را در بالاترین سطح جامعه بشری قرار داد برخوردار شدند و این وضع تا عصر خود ما کمابیش ادامه دارد. ولی دگرگونی و تحولی اساسی، از پایان جنگ جهانی دوم به بعد بسیاری از ارزشها و ضوابط عالی این تمدن را متزلزل کرده است. این دگرگونی از اینجا ناشی شده که پیشرفت مادی فوق‌العاده و رفاه بیسابقه ناشی از بهره‌گیری روزافزون از دستاوردهای صنعت و تکنولوژی، در خیلی از موارد ارزشهای دیرینه اخلاقی و اجتماعی را به سود افراط در راحت‌طلبی و تنعم مادی سست کرده است. معافه‌کاری ناشی از این رفاه که هدف آن «حفظ وضع موجود» است، غالباً اجازه گذشت از منافع خصوصی را به نفع مصالح اجتماع به افراد نمی‌دهد، در صورتی که درست قبول چنین گذشتی شرط لازم آن تحول سازنده‌ای است که جهان پیشرفته صنعتی برای تطبیق وضع خود با شرایط جهان نوین بدان نیاز دارد. امروزه اساس کار بسیاری از جوامع جهان پیشرفته بر استفاده یکجانبه از مقررات دموکراسی، یعنی مسابقه گروه‌های مختلف سیاسی برای جلب آراء بیشتر، از راه دادن وعده‌های زیاده‌تر (و غالباً بسیار بیش از ظرفیت امکانات و منابع ملی) قرار گرفته است، که فقدان رابطه منطقی میان بازده کار و دستمزد یعنی دریافت پول زیاده‌تر در مقابل کار کمتر، نتیجه آن است. در چنین شرایطی ضرورت سازشهایی که لازمه حفظ یک اکثریت



ضعیف و غالباً لرزان پارلمانی است دست و پای مسئولان امور را در تار و بود مانورهای حزبی و سندیکایی می‌بندد و بدین ترتیب رعایت آرمانها و اصول ارزنده اخلاقی و اجتماعی بتدریج جای خود را به بی‌بندوباری و سهل‌انگاری می‌سپارد. این همان تراژدی اجتماعی عصر ماست که در تحلیل روشنی از آن، ژول رومن نویسنده و متفکر برجسته فرانسوی می‌گوید:

«اگر دوران ما و تمدن ما به‌جانب فاجعه‌ای می‌رود به‌خاطر عدم توجه به‌خطر یا نادیده گرفتن آن نیست، بلکه به‌خاطر راحت‌طلبی و فقدان شهامت اخلاقی برای رویارویی با این خطر است.»

اخیراً خانم فرانسواز زیرو وزیر سابق فرهنگ فرانسه نیز در کتاب خود به‌نام «کمدی قدرت» در همین باره نوشت:

«مشکل این است که در دموکراسی‌های ما غالباً مقامات مشول حاضر به بیان مطالبی که «مصلحت نیست» به‌مردم خود نیستند، در صورتی که درست همین‌ها مطالبی است که مصلحت ملی در گفتن آنهاست.»

مسئله در جنگ ویران کننده بین‌المللی، به‌خصوص جنگ جهانی دوم، با پیامدهای مخرب خود از عوامل مهم این دگرگونی بوده‌اند، زیرا درک این واقعیت که همه دستاوردهای مادی و معنوی یک اجتماع می‌تواند به‌آسانی در معرض نابودی قرار گیرد، و احتمال وقوع فاجعه‌ای بسیار بزرگتر که این بار می‌تواند نه تنها دستاوردهای جامعه بشری بلکه خود این جامعه را نیز



به‌همراه آنها به‌دست نیستی سپارد. این احساس را به‌طور غریزی در جوامع وارث جنگ پدید آورده است که می‌باید در شرایط موجود تنها با منطق دم غنیمت شمردن و بی‌اندیشه فردا از امروز بهره‌گرفتن، زندگی کنند، و طبعاً وقتی که نیروهای سازدارنده مذهبی، اخلاقی، معنوی و فرهنگی غرایز لگام گسیخته را مهار نکند، نیل بدین هدف از هر راه که حاصل شود مجاز به‌نظر می‌رسد. از نظر برخی از افراد، این منطق اجازه‌نامه ضمنی آدم‌کشی، ترور، آدم‌ربایی، باج‌گیری، استعمال مواد مخدر، انواع فساد و بی‌بندوباری اخلاقی، و برای اکثریتی بزرگتر پروانه توقعات روزافزون از جامعه در مقابل خودداری روزافزون از دادن عوض به‌همان جامعه تلقی می‌شود. بدین ترتیب است که به‌قول یک منتقد شوخ آمریکایی بسیاری از جوامع پیشرفته امروزی به‌صورت «سلف سرویس هرج و مرج» در آمده‌اند.

می‌دانیم که آنارشیت‌ها، نیهیلیست‌ها و دیگر گروه‌های افراطی که متأسفانه همواره مدافعانی در میان جوامع پیشرفته می‌یابند، مخلوق جهان روبه‌توسعه نیستند، بلکه آفریده خود آن جوامع هستند. برای اینان، هدف مشخصی فقط ویرانگری و از هم پاشیدن ارزشهای استوار اجتماعی است. برای چه؟ این پرسشی است که خود آنان نیز نمی‌توانند بدان پاسخی دهند، زیرا برنامه کارشان در همان قسمت منفی و مخرب پایان می‌پذیرد.

اخیراً کتابی به‌نام «بین‌الملل تروریستی» در اروپا انتشار یافت که حاوی بیان موحشی از توسعه روزافزون این آفت



اجتماعی عصر ما بود. در این گزارش با نقل شواهد فراوان، روشن شده است که چگونه ناپسامانی اخلاقی بسیاری از جوامع پیشرو و بی اعتبار شدن ارزشهای دیرینه آنهاست که مخلوق وحشتناکی را به نام تروریسم آفریده است و آن را به نحو روزافزونی پرورش می دهد. تنها در ده ساله اخیر، بیش از پنج هزار حادثه تروریستی در اخبار وسایل ارتباط جمعی جهان ثبت شده است. این فهرست شوم که قسمتی از آن مربوط به آدم کشی سیاسی، گروگان گیری، باج خواهی، تهدید و ارعاب و قسمتی دیگر به طور ساده مربوط به دزدی از بانکها و ربودن علنی پول دیگران و آدم کشی در روز روشن و در وسط شهرهاست، نماینده یک خشونت ساده و غریزی نیست، بلکه خشونتی حساب شده و منطبق با سیستم و تاکتیک منظم است. خشونت منظم یافته ای است که طبعاً پاسخهایی خشن تر را ایجاب می کند و بدین ترتیب همه جامعه را با «تصادد خشونت» مواجه می سازد. امروزه ترور در بسیاری از جوامع پیشرفته به صورت «علمی» درآمدی است که مانند کوره های آدم سوزی نازی ها بر اساس استفاده از تکنیک ها و شیوه های حساب شده استوار است. یک پدیده نامطلوب دیگر، به وجود آمدن «بین المللی» به نام معتادان مواد مخدر، هیپی ها، منحرفان جنسی و نظایر آنهاست. این پدیده که تقریباً همیشه قربانیان خود را از میان نسل جوان بر می گزیند چه ارمغانی برای بشریت همراه آورده است؟ نیروها، قریحه ها و استعداد های این جوانان که غالباً به سبب برخورداری



آنها از امکانات مساعد و گاه بسیار ممتاز خانوادگی و آموزشی حقاً می تواند در راه پیشرفت واقعی اجتماع به کار گرفته شود، در این شرایط جز انحطاط و زوال تدریجی تمدن چه حاصلی می تواند داشته باشد؟ و وجود اینها، گویای چه واقعیاتی بسجز سقوط ارزشهای معنوی دیرینه، بی بندوباری، هرج و مرج، آسان گیری و بی قیدی یعنی رواج آن «آلودگی اخلاقی و اجتماعی» محیط زیست بشری است که شاید به مراتب خطرناکتر از آلودگیهای فیزیکی این محیط زیست باشد؟

تمدن ها و فرهنگها، تحولات بزرگ سیاسی و اجتماعی تاریخ، معتقدات و اندیشه ها، و به طور کلی همه آن عواملی که مدنیت بشری بر پایه آنها استوار شده است، هیچ کدام زاده کار راحت طلبان و محافظه کاران نیستند، زاده اراده و ایمان مردمی هستند که از آرمانهای بزرگ برخوردار بوده اند. تاریخ، که بنا به گفته معروف همواره تکرار می شود، گواه آن است که اگر زیربنای اخلاقی و فرهنگی تمدنی مستحکم شود، قشر مادی آن هر قدر هم پر زرق و برق و چشمگیر باشد قادر به نگهداری بنا نخواهد بود.

این درس را تاریخ در مورد تمدن درخشان یونان، تمدن پر شکوه رم، تمدن کهن چین، تمدن قرون اولیه اسلامی، و در مورد دوره های متعددی از تاریخ کشور خود ما به ما آموخته است. امروز همه می دانیم که زوال این تمدن ها درست در هنگامی صورت گرفت که تنعم و رفاه مادی مردم آنها غالباً به اوج خود رسیده بود، حتی دانش و اندیشه و هنر و ادب آنها در سطحی



عالی بود، ولی دیگر از آن زیربنای اخلاقی که ارزشهای استوار آن این رونق مادی و فکری را پدید آورده بود اثری نبود. از زمانی که مونتسکیو تحقیق جالب خود را درباره «شکوه و زوال امپراتوری روم» انتشار داد، ارزش بررسیها و نتیجه گیریهای او تغییری نکرده است. بدین ترتیب، اقتباس نمودن امروز غربی به صورت الگویی یکپارچه، برای دیگر ملتهای جهان قابل قبول نیست، و هر کوششی نیز که از طرف جهان غرب برای تحمیل چنین امری انجام گیرد نمیتواند نتیجه مثبتی ببار آورد، زیرا این وضع عملاً نه تنها باری از دوش این جوامع بر نمی دارد، بلکه خود مزید بر دشواریهای موجود آنها می شود. در این باره دبیر کل سازمان ملل متحد، که به مقتضای وظیفه و مسئولیت خود برای اظهار نظر در چنین موردی صلاحیت دارد، می نویسد:

«غالباً جهان غرب فراموش می کند که جوامع بسیاری دارای مکانیسم هایی دموکراتیک هستند که با سنتها و روحیات مردمشان بسیار بهتر از مکانیسم هایی که در کشورهای غربی ساخته شده سازگاری دارند. در توجیه این عدم واقع بینی، به بسیاری از کشورهای جهان سوم ملامت می شود که حقوق انسان و آزادیهای اساسی را آنطور که باید احترام نمی گذارند. البته چنین وضعی شایان تأسف است. ولی فراموش نکنیم که اگر هم واقعاً وجود داشته باشد، این نقض حقوق محدود به جهان سوم نیست. فساد نیز در آفریقا یا آسیا، مسلماً گسترده تر از اروپا یا آمریکا نیست.» یکی از مظاهر بیعدالتی واقعی برای ملتهای روبه رشد، که



می کوشند تا زیربنای پیشرفت اقتصادی و اجتماعی خودشان را بر اساسی که جوابگوی شرایط و الزامات تاریخی و جغرافیایی و روحیات ملی و سنتهای اجتماعی و فرهنگ خاص آنها باشد پی ریزی کنند، این است که ببینند به بهانه رشد و توسعه، بنیادهای اجتماعی و فرهنگی آنها ویران می شود، در حالی که هیچ چیز اصیلی به جای آنها نمی آید. این کشورها باید خودشان شیوه های لازم و ممکن را برای استقرار تعادلهای تازه ای که با سنتها و یا محیط زیست آنها و در عین حال با ترقیات علمی و فنی جهان هماهنگ باشد بیابند، و به موازات آن از تطاولهای مادی و معنوی که قبول یکپارچه الگوی غربی با همه جنبه های نامطلوب کنونی آن برای آنها همراه می آورد دوری جویند.

بر اساس توضیحاتی که داده شد، می توان چهره کلی ایران عصر «تمدن بزرگ» را ترسیم کرد. دورنمایی که من از چنین ایرانی در برابر نظر دارم، دورنمای کشوری است آباد و آزاد، مجهز به صنعت و تکنولوژی پیشرفته با اقتصادی سالم و شکوفا، که در آن جامعه ای نیرومند و سرفراز، برخوردار از حد اعلای شرافت انسانی و از آزادیهای فردی و عدالت اجتماعی، و در عین حال آراسته به ارزشهای عالی اخلاقی و فرهنگی، با کوشش خلاقه خویش راهگشای اعتلای باز هم بیشتر خود و جامعه بشری در راه کمال — که راهی پایان یافتنی نیست — باشد.



در ایران عصر «تمدن بزرگ»، از عوامل مخرب و مسمی دیرینه یعنی فقر، جهل، بیسوادی، فساد، استثمار، تبعیض و امثال آنها نشانی باقی نخواهد بود. گسترش فعالیتها و خدمات بهداشتی حداکثر تندرستی و نیرومندی بدنی را تا آنجا که دانش و امکانات اجازه دهد برای هر فرد ایرانی تأمین خواهد کرد و تعمیم آموزش و دانش همین فرد را از حداکثر سلامت روحی و فکری، باز هم تا آنجا که امکانات اجازه دهد، برخوردار خواهد ساخت. هر ایرانی، در هر شرایط فردی و اجتماعی، از لحظه تولد تا زمان مرگ در زیر پوشش انواع بیمه‌های اجتماعی قرار خواهد داشت، دستمزدها و درآمدها، در مقابل کار شرافتمندانه (که برای همه کس وجود خواهد داشت)، در حدی خواهد بود که همه مخارج افراد را در حد کفایت تأمین کند. بسیاری از هزینه‌های افراد با کمکهای دولت سبکتر خواهد شد. تحصیل تا حد معینی به‌طور اعم، و پس از آن تا بالاترین سطوح دانشگاهی و تخصصی تحت شرایط معینی، برای همه رایگان خواهد بود. سطح زندگی در حدی قرار خواهد داشت که دیگر هیچ ایرانی معنی گرسنگی را نخواهد فهمید (و با وجود این دولت وظیفه خود را در مراقبت از کودکان نوزاد تا دو سالگی آنها انجام خواهد داد). هر ایرانی مسکنی مناسب خواهد داشت. محیط زیست مادی مردم محیطی سالم و پاکیزه و نیرو بخش، و محیط زیست فرهنگی و روحی آنان نیز محیطی منزه و کاملاً انسانی خواهد بود. اصل اشتراک اساس کوششها و برنامه‌ها



به‌شمار خواهد رفت، و بر مبنای آن کشاورز و کارگر و کارفرما، دانشجو و کارمند دولت و روشنفکر و هنرمند، و به‌طور کلی هر فرد از هر طبقه و در هر موقعیت اجتماعی، کار خود را با برخورداری از حداکثر حقوق انسانی و اجتماعی و اقتصادی، به‌صورتی سازنده و بر اساس همکاری و مشارکت، و نه دشمنی و رویارویی، انجام خواهد داد. کار مردم در حداکثر ممکن به‌دست مردم اداره خواهد شد و در هر مورد همفکری عمومی و راهنماییها و انتقادهای سازنده راهگشای پیشرفت‌ها خواهد بود. آگاهی وسیع سیاسی که حاصل آموزش گسترده حزبی است آموزش و پرورش را به‌معنای اعم آن تکمیل خواهد کرد. زوایج ایمان مذهبی به‌عنوان عالیترین مظهر معنویت در وجود همگان متجلی خواهد بود. کانونهای فرهنگی و هنری و ورزشی و مراکز تفریحات سالم به‌روی همه باز خواهد بود. و امکانات اقناع نیازهای روحی از قبیل کتابخانه‌ها و موزه‌ها و تالارهای کنفرانس و تئاتر و موسیقی، و به‌طور کلی هر چیز که به‌فرهنگ ملی و بین‌المللی مربوط می‌شود در دسترس همه قرار خواهد داشت. برای کهنسالانی که تنها باشند یا با وجود داشتن خانواده مایل به‌تنها زیستن باشند مراکز آماده وجود خواهد داشت. حداکثر تسهیلات برای پرورش و بروز استعدادها فراهم خواهد شد، تا هر قریحه و نبوغی در محیطی سالم و سازنده امکان شکفتگی داشته باشد و نه تنها در راه پیشرفت شخصی بلکه در عین حال در راه پیشرفت جامعه به‌کار افتد.

این دورنمای آینده — که در مورد خطوط کلی آن در صفحات بعدی توضیح بیشتری خواهم داد — با همه وسعت و جامعیت خود دورنمایی کاملاً قابل تحقق است، و اصولاً راهی بجز تحقق آن در برابر ما وجود ندارد. منتها خیلی روشن است که چنین موفقیتی را به‌طور رایگان و به‌عنوان یک هدیه آسمانی به‌کسی نمی‌دهند، و باید برای آن بهایی پرداخت که عبارت از تلاش همه‌جانبه و شبانه‌روزی و کوشش یکپارچه ملی است. البته زیربنای سیاسی و اقتصادی و اجتماعی این تمدن به‌صورتی استوار پی‌ریزی شده است و همه تلاشهای مربوط بدین امر بدون وقفه و قصوری ادامه دارد، ولی پیگیری این تلاش سازندگی کاری است که بر عهده خود مردم ایران است. اگر این کوشش فردی و ملی با آن قاطعیت که لازم است انجام گیرد نه تنها به‌هدف خواهیم رسید، بلکه حتی زودتر از مهلتی که برای خود تعیین کرده‌ایم بدان دست خواهیم یافت. ولی اگر در این کار سهل‌انگاری شود، به‌فرض آنهم که با شکست روبرو نشویم مسلماً دیرتر به‌مقصود خواهیم رسید. فراموش می‌کنیم که کار فضیلتی چنان بزرگ است که آیین مقدس ما با شعار «لیس للانسان الاماسمی» آن را اصولاً مرادف با اصالت وجودی بشر دانسته است. در ایران امروز و بالطبع در ایران فردا، کار نه تنها فی‌نفسه نجابت و شرافت ذاتی دارد، بلکه لازمه انکارناپذیر هر پیشرفت مادی و معنوی است. بدون کار منظم و پیگیر، آنهم با حداکثر بازدهی، نه تنها «تمدن بزرگ» ما تحقق نمی‌یابد، بلکه

چرخهای زندگی اجتماع نیز از گردش باز میماند. کشاورز ایرانی، کارگر ایرانی، صنعتگر ایرانی، بازرگان ایرانی، روشنفکر ایرانی و هرکس دیگر از هر طبقه و هر جنس و در هر موقعیت و شغل اجتماعی، باید عمیقاً درک و احساس کند که کلبه خوشبختی خود او و خانواده و فرزندان و جامعه و کشور او، پیش از هر چیز و بالاتر از هر چیز، کار است.

این واقعیت کاملاً روشنی است که مردم ما اگر در آن سطح عالی که مورد نیاز کشور است کار نکنند و دستاورد کارشان لااقل مساوی با دستاورد کار افراد ممالک متمدن نباشد، چطور می‌توانند توقع درآمدهای به‌اندازه آنان را داشته باشند؟ و اگر این درآمد بدان اندازه نباشد، چگونه می‌توان انتظار داشت که سطح زندگی و رفاه ایشان بدان میزان برسد؟ این امری است که از نظر قوانین اقتصاد، نه قابل قبول و نه امکان‌پذیر است.

اگر حاصل تولیدی کار یک کشاورز ایرانی مطابق زارع ممالک پیشرفته نباشد، سطح زندگی او به‌ناچار به‌همان اندازه پایین می‌آید. اگر بهره‌کار یک کارگر ایرانی به‌اندازه کار یک کارگر کشورهای متمدن نباشد، امکانات زندگی او نیز به‌همان تناسب کمتر می‌شود، و البته در این مورد تقلیل سود او از بابت سهام کارخانه و از بابت ۲۰٪ سود کارخانه مبحثی علیحده است. همین‌طور است در مورد هر شهروند و هر فردی دیگر از هر طبقه و در هر شغل و هر مقام. در چنین صورتی لازم خواهد بود که مملکت تمام یا قسمت اعظم مواد مورد نیاز خود را از خارج



وارد کند. ولی این کار را با چه سرمایه‌ای بکند؟ اگر در حال حاضر این اشکال به صورتی حاد وجود ندارد به خاطر تخریبی است که از راه عواید نفت و با خدمات مختلفی که دولت از این طریق می‌دهد، منظمأ به درآمد افراد می‌شود. اما مسلم است که این وضع قابل دوام نیست، زیرا همه می‌دانیم که درآمدهای نفتی ما دیر یا زود با خشک شدن چاههای نفت از میان خواهد رفت. در آن هنگام چگونه می‌توانیم نیازهای جامعه پیشرفته ایران را تأمین کنیم مگر آنکه به تناسب احتیاجات وارداتی خود صادرات داشته باشیم؟

رفاه کنونی ناشی از عواید نفت یک رفاه دایمی نمی‌تواند باشد و نباید هم باشد، زیرا این سرمایه‌گرانیهای خدادادی برای آن نیست که صرف زندگی روزمره افراد بشود، بلکه برای آن است که به برکت آن بنای عظیم صنعت و اقتصاد مترقی کشور پی‌ریزی شود، و برنامه‌های وسیع عمرانی و اجتماعی و آموزشی و همه فعالیت‌های دیگری که می‌باید کشور ما را به صورت یک مملکت کاملاً پیشرفته و جامعه ما را به صورت یک جامعه کاملاً مرفه و مترقی در آورد به نحو کامل انجام گیرد، به طوری که به هنگام پایان یافتن این ثروت خداداده کشور ما از هر جهت خودکفا باشد. اگر چنین نباشد، شاید همه کسانی که اکنون از نعمات و مواهب انقلاب ما سود می‌برند محکوم بدان باشند که دوباره به زاعغه‌های گذشته و به حصیر آبادها و حلبی‌آبادهای قدیمی بازگردند.



در هر جامعه متمدن اگر گردش امور بر محور کار و زحمت شرافتمندانه استوار نباشد آن جامعه محکوم به فناست. حتی با داشتن بیشترین درآمد و برخورداری از حداکثر رفاه، باید کار همچنان یک انگیزه فردی و یک افتخار انسانی و ملی باشد، به خصوص در ایران امروز، در برابر خدمات وسیعی که به همه مردم داده می‌شود و درآمد اضافی که بدانان می‌رسد، بازده کار یک تعهد ملی و اخلاقی و وجدانی است. باید همه مردم ایران توجه داشته باشند که ایران و ملت آن دایمی است و طبعاً نباید منابع و ثروت ملی تنها خرج رفاه و آسایش نسل امروز شود، زیرا ما در برابر نسل‌های آینده نیز مسئولیت داریم.

یادآوری این نکته ضروری است که در این مورد تنها کمیت کار مطرح نیست، بلکه کیفیت آن هم در حد اعلای اهمیت قرار دارد. در دوران ورود ملت ما به «تمدن بزرگ» هر کاری جنبه تخصصی خواهد داشت، زیرا تمدن جهان امروز اصولاً بر تخصص متکی است؛ بنابراین باید توجه کامل به بهره‌گیری از کاملترین دستاوردهای دانش و تکنولوژی بشری داشته باشیم، ولی در عین حال، همراه با متخصصان تکنولوژی مدرن و پیشرفته عصر کامپیوتر و الکترونیک انسانهایی را تربیت کنیم که دانش را در خدمت آدمی قرار دهند، نه آنکه خود بندگان علم و تکنولوژی باشند. آمیختگی وسیع و الزامی ما با جهان دانش و صنعت نباید به هیچ عنوان به شخصیت معنوی و اصالت فرهنگی و ارزشهای استوار اخلاقی و روحی ما آسیب رساند، زیرا این



فاجعه‌ای جبران‌ناپذیر خواهد بود.

چه امروز و چه فردا، باید کار مردم ایران، هم از نظر کمیت و هم از نظر کیفیت نه تنها برابر با ارزش دستمزد یا عایدی کار بلکه در حدی بسیار بیشتر و بسیار بهتر از آن باشد. اینجا دیگر تنها حساب اقتصادی مطرح نیست، حساب میهن‌پرستی و حساب شهامت و فداکاری ملی مطرح است. حساب سرنوشت همه نسل‌های آینده این سرزمین یعنی فرزندان و نوادگان ما مطرح است. کسی که کارش را در بهترین و بیشترین صورت ممکن انجام نمی‌دهد، در واقع نه وظیفه وجدانی خود را که کار شرافتمندانه در برابر دریافت دستمزد است انجام می‌دهد، و نه وظیفه میهنی خویش را که کمک به پیشرفت کشور و جامعه است ایفاء می‌کند؛ چنین فردی از هر دو لحاظ محکوم است.

میلیونها نوجوان ایرانی که اکنون به تحصیل اشتغال دارند به تدریج به بازار کار سرازیر می‌شوند و باید هر کدام از آنها با احساس مسئولیت کامل سهم خود را در پیشرفت امور مملکت به عهده بگیرند. اینها علاوه بر برخورداری از آموزش رایگان، تسهیلات دیگری برای زندگی دریافت می‌دارند. اگر کار این افراد از نظر کمیت و کیفیت در بهترین شرایط انجام نگیرد، چگونه می‌توان آینده پیشرفته مملکت را تأمین کرد؟

چنانکه قبلاً متذکر شدم، لازمه تحقق «تمدن بزرگ»، میهن‌پرستی بزرگ است. معنای چنین میهن‌پرستی این است که هر فرد، در هر مقامی، نه تنها کار خود را با وجدان و علاقمندی



انجام دهد، بلکه آماده آن باشد که بیش از وظیفه خود نیز کار کند. میهن‌پرستی بزرگ بدین معنی است که بیش از آنچه از میهن می‌گیریم به میهن بدهیم. فراموش نکنیم که هدف ما یک هدف واقعی و محسوس است، و نمی‌خواهیم به ظواهر فریبیده دل‌خوش کنیم. شاید آسان باشد که ما نیز طبق بسیاری از سرمشق‌ها، بر سر در کشور تابلویی نصب کنیم و بر آن بنویسیم که: «همه مردم این سرزمین مردمی مرفه و خوشبخت اعلام می‌شوند»، ولی آنچه ما می‌خواهیم این است که سرزمین ما واقعاً، و نه به صرف ادعا، سرزمین مردمی خوشبخت و مرفه باشد.

در این تلاش، ما فواصل زمانی معینی را بر اساس پیش‌بینی‌های حساب شده در برابر خود داریم. اگر همه کوشش‌ها مانند امروز پیشرفت داشته باشد، و امری غیرقابل پیش‌بینی و خارج از حدود اختیار ما پیش نیاید، ما در ظرف دوازده سال آینده زیربنای مطمئن مملکت را از نظر صنعتی و کشاورزی و تکنولوژی و عمرانی خواهیم ساخت و به سطح کنونی ترقی اروپای غربی خواهیم رسید. در آن موقع کشور ما ۴۵ تا ۵۰ میلیون نفر یعنی معادل ممالک بزرگ کنونی اروپا جمعیت خواهد داشت، و ما در آغاز عصر «تمدن بزرگ» خواهیم بود. سپس در یک دوران دوازده یا سیزده ساله دیگر با بهره‌گیری علمی از تمام منابع خود خطوط اساسی عمران و توسعه کشور را دنبال خواهیم کرد و امکانات جدیدی برای پرورش قدرت انسانی و اقتصادی و صنعتی مملکت خواهیم یافت و از این رهگذر در صف گروه



بیشرفته‌ترین کشورهای جهان قرار خواهیم گرفت. جمعیت ما در آن موقع طبق برآوردهایی که شده در حدود ۶۵ میلیون نفر یعنی بیشتر از فرانسه با انگلستان با آلمان و با ایستالیای امروز و تقریباً با همان توانایی بالقوه خواهد بود. این هنگام درست مقارن با پایان قرن کنونی و آغاز هزاره سوم است که دوران شکفتگی «تمدن بزرگ» ماست. البته این دوران یکجنا و نساگهانی فرا نمی‌رسد، بلکه ما مرحله به مرحله وارد آن می‌شویم. و این مراحل را امروز تا پایان قرن حاضر را شامل می‌شود. می‌توان گفت که در برخی از آنها از قبیل امور آموزش و بیمه‌های اجتماعی ما از هم اکنون این مراحل را آغاز کرده‌ایم.

زیربنای «تمدن بزرگ» طبعاً اصول انقلاب ایران خواهد بود که کلیات آن در فصل پیش تشریح شد. استقرار و گسترش منظم و پیگیر بن اصول، و اصول دیگری که ممکن است در آینده بدانها افزوده شود، ستانده نظام سیاسی، نظام اقتصادی، نظام اجتماعی، و نظام آموزشی و فرهنگی ایران در عصر «تمدن بزرگ» است که ذیلاً خطوط کلی هر یک از آنها و سیاستها و روشها و ضوابط حاکی بر آنها را شرح می‌دهیم و در این مورد طبعاً از ذکر جزئیات و نیز از تکرار آنچه در فصول پیشین گفته شده است خودداری می‌کنیم.



نظام سیاسی

نظام سیاسی ایران عصر «تمدن بزرگ» در زیر پوشش کلی نظام شاهنشاهی، بر سه پایه سیاست مستقل ملی، دفاع از امنیت و حاکمیت کشور، و سیاست جهانی صلح و تفاهات استوار خواهد بود.

در مورد نظام شاهنشاهی، نیاز زیادی به توضیح و تفسیر نیست. این نظام بعنوان روح و جوهر وجود و قدرت و حاکمیت و وحدت ملی، پایه استوار «تمدن بزرگ» ایران و نگاهبان نیرومند همه ارزشهای این تمدن، و تمام پیشرفته‌ها و دستاوردهای مادی و معنوی آن خواهد بود، و سرسخت ملت را در پرشکوه‌ترین دوران تاریخ آن پاسداری و رهبری خواهد کرد. به منظور استواری هر چه بیشتر یکپارچگی ملی و نیرومندی روحی و فکری ملت ایران در رویارویی با همه آزمایشهایی که ممکن است دگرگونیهای جهانی فرا روی مسیر «تمدن بزرگ» ما بگذارد، درک عمیق و بنیادی این نظام شاهنشاهی از همه جنبه‌های تاریخی، سیاسی، فلسفی، فرهنگی و عاطفی آن ضروری است. زیرا این ادراک، روح و دل ایرانی امروز و فردا را با قلب و روح نسلهای پیشمار گذشته این سرزمین پیوند می‌دهد، و میراث پرشکوه و جاودانی هرون را به صورت پشتوانه‌ای استوار برای پیروزی در تلاش سازندگی آینده در اختیار او می‌گذارد. درک و جذب هر چه کامتر معیارها و ضوابط تاریخی و معنوی



نظام شاهنشاهی ایران، در واقع جذب و درک هر چه کاملتر ارزشهای جاودانی تمدن و فرهنگ ایرانی است که این نظام در همه طول تاریخ ایران مظهر و نگاهبان و ادامه دهنده آنها بوده است، و دوران «تمدن بزرگ» نیز پرشکوه‌ترین آزمایش پیروزمندانه آن در ایفای همین مسئولیتها خواهد بود.

وظیفه شناساندن هر چه بیشتر آرمان شاهنشاهی ایران - که چنانکه در فصل گذشته تذکر دادم قابل قیاس با ایدئولوژی‌های هیچ سازمان حکومتی و سیاسی دیگر نیست و در تمام تاریخ جهان از این حیث وضعی استثنایی دارد - در درجه اول به عهده مراکز آموزشی، مراکز فرهنگی، رسانه‌های همگانی، و حزب رستاخیز ملت ایران است.

مراکز آموزشی کشور در تمام سطوح، باید این ایدئولوژی را بر اساس بررسیهای اندیشمندان و صاحب نظران، با توجه کامل به تاریخ و فرهنگ و اندیشه ایرانی، از راه کتابهای درسی، توضیحات آموزگاران و دبیران و استادان، کنفرانسها و سخنرانی‌های علمی، وسایل سمعی و بصری، و همه وسایل دیگری که دستگاه آموزشی در اختیار دارد، برای دانش‌آموزان و دانشجویان تشریح کنند.

مراکز فرهنگی کشور، می‌باید همین کوشش را از راه فعالیتهای هنری، تئاتر، فیلم، موسیقی، ادبیات، هنرهای زیبا، موزه‌ها، نمایشگاهها، جشنواره‌ها، سخنرانیها، کتابها و انتشارات و وسایل دیگری که دستگاه فرهنگی کشور در اختیار دارد انجام



دهند. همین رسالت، در قلمرو امکانات وسیع سازمان رسانه‌های همگانی باید از راه رادیو، تلویزیون، سینما و سایر وسایل کار این دستگاهها ایفاء شود. بدیهی است مطبوعات و سازمانهای مختلف هنری و علمی و ادبی کشور و نیز پژوهشگران، نویسندگان و هنرمندان به مقتضای وظیفه ملی خود ایفای سهم بزرگ و اساسی خویش را در این مورد به عهده خواهند داشت.

توضیح این نکته مهم را در اینجا ضروری می‌دانم که در ایفای این وظیفه ملی و میهنی از جانب همه دستگاهها و مراکز دولتی و خصوصی که بدانها اشاره شد، نظام شاهنشاهی ایران باید در کاملترین مفهوم آن مورد توجه قرار گیرد و نه تنها در محدوده معین امروزی آن، مفهوم این یادآوری، لزوم تحلیل وسیع همه ارزشهای اصیل ملی است که این شاهنشاهی پاسدار و نماینده آنهاست. تشریح دقیق و جامع این ارزشها و معرفی جلوه‌های تاریخی و فلسفی و اخلاقی آنها، آشنا کردن همه ایرانیان به خصوص نسل جوان با مفاخر تاریخی و با تجلیات گوناگون میهن پرستی ایرانی، معرفی آثار بدیع و خلاقه نبوغ ایرانی در قلمرو اندیشه و دانش و ادب و هنر و سایر زمینه‌های آفرینندگی، همه اینها آن اصول بنیادی است که می‌باید نیروبخش و الهام دهنده شخصیت روحی و فکری هر ایرانی در عصر «تمدن بزرگ» باشد.

مرکز بسیار مهم و اساسی دیگر از نظر ایفای این وظیفه حیاتی و ملی، حزب رستاخیز ملت ایران است که در واقع



فعالیت‌های دیگر مراکزی که بدان اشاره شد نیز در قلمرو کلی آن صورت می‌گیرد، زیرا بهر حال همه متصدیان و مسئولان انجام این فعالیت‌ها عضو حزبی هستند که جنبه فراگیر و سراسری ملی دارد. ولی آنچه اختصاصاً در حوزه وظیفه حزبی است، توسعه آموزش سیاسی است که آموزش ایدئولوژی نظام شاهنشاهی ایران مهمترین رکن آن است. در این زمینه حزب می‌باید از کلیه طرق این آموزش، بر اساس علمی و بر اساس گفت‌و شنود حزبی در همه مراکز خود، و در همه سطوح اجتماعی و مملکتی اقدام کند.

توسعه هر چه بیشتر آموزش سیاسی، از ضروریات نظام اجتماعی و ملی ایران عصر «تمدن بزرگ» است، که در آن می‌باید چنین آموزشی دوشادوش آموزش کلی افراد ایرانی پیش برود. حفظ دستاوردهای انقلاب، خنثی کردن توطئه‌های ضدانقلابی، آمادگی برای مواجهه با شرایط ناشی از رشد همه جانبه اجتماعی و اقتصادی و عبور آگاهانه از دوره انتقالی در راه وصول به یک تمدن برتر، بدون آموزش فراگیر سیاسی مقدور نیست. غفلت از چنین آموزشی موجب می‌شود که تجارب انقلاب اندیشه‌های ملی را چنانکه باید رهبری نکند و فلسفه و ایدئولوژی انقلاب در حال توقف بماند.

آموزش سیاسی که لازمه هر نهضت و پیشرفت آگاهانه اجتماعی است، طبعاً مرادف با تأیید بی‌قید و شرط همه آنچه مطرح می‌شود نیست، بلکه متضمن تحلیل و تجزیه آگاهانه مسائل است، تا از این راه موارد ضعف و اشتباه به‌طور مداوم تشخیص



داده شوند و مورد بررسی و انتقاد قرار گیرند، و اصلاح گردند. تحقق این نظر مستلزم شکل دادن به دیدگاه‌های متفاوت برای ابراز نظرها و سلیقه‌ها و عقیده‌های مختلف از طریق جناح‌ها و مقابله نظرها است. این فرض که آزادی برخورد اندیشه‌ها و عقاید متفاوت فقط در کادر یک نظام چند حزبی به‌شیوه غربی امکان‌پذیر است صحیح نیست، زیرا در این مورد شکل اهمیت ندارد، بلکه محتوای مهم است. نمونه‌های متعددی در برابر ماست که نشان می‌دهد در جوامعی احزاب مختلف وجود دارند بی‌اینکه آزادی در آن جوامع مفهومی راستین داشته باشد.

حزب رستاخیز ملت ایران، به‌عنوان یک حزب فراگیر ملی در نقش آینده خود یعنی در نقش راهنمای فکری و سیاسی ملت ایران در مسیر «تمدن بزرگ» باید بهترین نتایج نظام‌های چندحزبی را ارائه دهد بی‌آنکه ضعف انکار ناپذیر آن نظام‌ها را که غالباً به‌صورت چنددستگی و صف‌آرایی داخلی و دشمنی طبقاتی متجلی می‌شود پذیرا گردد. این جهت‌گیری از نظر حزب رستاخیز منطقی است، زیرا برای این حزب مسائلی از قبیل عوام‌فریبی و سازش با گروه‌های فشار برای حفظ قدرت یا رسیدن به قدرت که مسائل روزمره سیستم‌های چندحزبی است مطرح نیست، و در عین حال تحرک کامل فکری و سیاسی بر اثر گفتگو و برخورد سالم و سازنده جناح‌ها در آن وجود دارد.

فضای باز سیاسی که اکنون با گسترش آموزش سیاسی و با توسعه گفتگوی سازنده در حزب رستاخیز به‌وجود آمده است باید



پیش از پیش وسعت یابد تا سیر پیشرفت فکری و سیاسی ملی نیز به موازات پیشرفت اقتصادی و اجتماعی آن دنبال شود. یک جامعه مترقی حق ندارد در هیچ زمینه‌ای به اصطلاح از خودش عقب بماند، زیرا چنین جامعه‌ای همانقدر که با پیشروی شتابزده‌تر از حدود نیازها و امکانات واقعی خود دچار عدم تعادل می‌شود، با کندروی نسبت به آهنگ الزامی این امکانات و نیازهای واقعی به عدم تعادلی بیشتر دچار می‌گردد. بحث و گفتگو در همه زمینه‌ها که لازمه این فضای باز سیاسی است، بهترین نشانه تندرستی و شادابی روحی یک جامعه است. فراموش نکنیم که چه افراد چه احزاب سیاسی، و چه جوامعی که تنها با اندیشه‌های خودشان زندگی می‌کنند و آمادگی بحث و انتقادی را ندارند، خواه‌ناخواه زندانی خویش می‌شوند و این آغاز انحطاط است. در مسیر پیشرفت ملی به سوی «تمدن بزرگ» طبعاً نیازهای فوری و نیازهای دراز مدت‌تری در مورد مسائل و امور مختلف از نظر ارتباط آنها با اصول انقلاب مطرح خواهند شد که بایستی در شکل سیاسی خود مورد بررسی و توجه کامل قرار گیرند تا بهترین راه پاسخگویی بدانها یافته شود. در نظام سیاسی ایران آینده این کار باید در پویایی حزب رستاخیز انجام گیرد، بدین ترتیب که این نیازها در اجتماعات حزبی، از راه گفتگو و بحث در فضای باز سیاسی، و در برخورد سلیقه‌ها و اندیشه‌های جناحها به دقت بررسی شوند و شکل نهایی خود را به دست آورند، تا پس از آن به تأمین نیازها و جوابگویی لازم به آنها



پرداخته شود.

سیاست مستقل ملی ما، بر همان اساس کلی که در فصل گذشته تشریح شد، سیاست این کشور در دوران «تمدن بزرگ» خواهد بود. به پیروی از این سیاست، که تنها سیاست جهانی ممکن برای ایران پیشرو عصر انقلاب و ایران پیشرفته عصر «تمدن بزرگ» است، کشور ما با همه کشورها و ملت‌های جهان که خواستار دوستی و همکاری با ما باشند همکاری و دوستی خواهد داشت. ما از هیچ گونه سیاست توسعه‌طلبی و تجاوز و اعمال زور پیروی نخواهیم کرد، زیرا این سیاست را نه تنها با توجه به طرز فکر و آرمان‌های انسانی خود مطرود می‌دانیم، بلکه از نظر واقع‌بینی نیز در جهان امروز آنرا سیاستی خطرناک و در عین حال بی‌نتیجه می‌شماریم. ما از چنین خط‌مشی پیروی نخواهیم کرد، ولی اجازه اعمال چنین سیاستی را نسبت به خود نیز مطلقاً نخواهیم داد.

یک رکن دیگر سیاست مستقل ملی ما، شرکت فعالانه در مسائل و تحولات مختلف بین‌المللی، و ایفای نقش مثبت و مؤثر در پشتیبانی از صلح و ثبات و تفاهم جهانی است. در پرتو نظم و ثبات استوار داخلی و همبستگی یکپارچه ملی و قدرتمندی روزافزون سیاسی و اقتصادی و نظامی، امروز کشور ما از حیثیت بین‌المللی بی‌سابقه‌ای برخوردار است که به این کشور نقش



برجسته‌ای در مسائل و تحولات جهانی داده است. ما این حیثیت و نفوذ سیاسی و معنوی را پیوسته در راه دفاع از آرمان صلح و از تفاهم و همکاری بین‌المللی که آنرا تنها راه صحیح و منطقی برای جامعه بشری می‌دانیم به کار برده‌ایم، و مسلماً در ایران عصر «تمدن بزرگ» نیز نفوذ و حیثیت باز هم بیشتر خود را در همین راه به کار خواهیم برد. سیاست ما در این مورد کماکان این خواهد بود که هر اختلافی میان کشورها، در هر سطح و به هر صورت، می‌باید تنها از راه مذاکره و تفاهم و سازش دوجانبه یا بین‌المللی حل شود. در این زمینه طبعاً ما از کلیه کوششهایی که از طرف سازمان ملل متحد و هر مرجع جهانی یا منطقه‌ای دیگر صورت گیرد جانبداری و پشتیبانی خواهیم کرد.

سومین رکن سیاست ملی ما، کماکان تأمین قدرت نظامی نیرومند برای دفاع از استقلال و حاکمیت و منافع مشروع ملی ایران خواهد بود. همان‌طور که گفته شد، ما آرزومند خلق سلاح تضمین شده و کنترل شده جهانی هستیم تا از این راه هم از کابوس جنگ و ویرانی‌های یابیم و هم سرمایه‌های عظیمی را که در این زمینه صرف می‌شود به فعالیت‌های سازندگی کشور اختصاص دهیم. ولی تا هنگامیکه چنین خلق سلاحی عملی نشده باشد، به مقتضای واقعیاتی و براساس وظیفه تردید ناپذیر خود در دفاع از مرز و بوم خویش در تأمین نیروی دفاعی لازم کمترین



قصور می‌نخواهیم کرد، و در این راه نیز قبل از هر چیز به نیرومندی خودمان اتکاء خواهیم داشت. برای تضمین این نیرومندی نه تنها به کمیت تجهیزات توجه خواهیم داشت، بلکه بالا بردن سطح دانش و آموزش و تخصص نیروهای مسلح کشور نیز از مهمترین برنامه‌ها و هدفهای ما خواهد بود. در زمینه تجهیزات خواهیم کوشید که تا سرحد امکان خودکفا باشیم و بسیاری از سلاحها را در داخل کشور بسازیم، زیرا از این راه هم کار بیشتر به وجود می‌آید، هم پولی که به دیگران می‌دهیم در خود مملکت صرف می‌شود، و هم اتکاء بنفس بیشتری خواهیم داشت.

بدیهی است وظیفه دفاع ملی تنها شامل نیروهای مسلح نمی‌شود، بلکه این وظیفه‌ای است که به عهده فرد فرد افراد ایرانی است. در ایران امروز و ایران فردا هر ایرانی از مرد و زن و پیر و جوان، در هر شغل و مقام و از هر طبقه، یک سرباز بالقوه - و در هنگام لزوم بالفعل - برای حفظ استقلال و تمامیت و حاکمیت کشور است. این وظیفه دفاع از حاکمیت ملی، از شرافت ملی، از مقدسات ملی، اولین و مهمترین وظیفه هر ایرانی است، زیرا باید کشوری وجود داشته باشد تا جامعه‌ای در آن برای پیشرفت خود بکوشد. چنانکه بارها تذکر داده‌ام، وظیفه دفاع از وطن، وظیفه‌ای است که باید حتی در صورت نداشتن سلاح با چنگ و ناخن انجام گیرد.



نظام اقتصادی

نظام اقتصادی ایران آینده بر مبنای ادامه و گسترش صنعتی شدن کشور، توسعه کشاورزی مکانیزه پیشرفته، عمران و سازندگی سراسری مملکت، بهره‌برداری وسیع از معادن، توسعه صادرات صنعتی، افزایش سطح تولید و بهره‌وری کار، بهره‌برداری از منابع غیرنفتی برای تولید انرژی، جذب و استقرار تکنولوژی پیشرفته، و بالا بردن منظم سطح تخصص‌های فنی و سطح تحقیقات و ابتکارات علمی و صنعتی استوار خواهد بود.

رشد صنعتی و اقتصادی ما که در حال حاضر بالاترین نسبت رشد سالانه جهانی را دارد، علیرغم مشکلاتی که لازمه هر جهش و توسعه سریع اقتصادی است کماکان ادامه خواهد یافت و در مورد همه دشواریهایی که در جریان این توسعه پیش می‌آید راه‌حلهای لازم خواهیم جست. این توسعه شتابان طبعاً زاینده تورم نیز خواهد بود. ولی این تورم نوع قابل پیش‌بینی آن است که مهار کردن آن آسانتر از نوع خطرناک و ناسالم دیگر، یعنی تورم توأم با رکود است که امروز در بسیاری نقاط دیگر جهان وجود دارد. با تورم ناشی از پیشرفت اقتصادی و زیادی کار - که البته قسمتی از آن نیز مربوط به تورم وارداتی و ناسالمی اقتصاد جهانی است - می‌باید از راههای معقول و حساب شده مبارزه کرد و در مهار کردن آن کوشید.

برنامه‌های کوتاه مدت و دراز مدت توسعه صنعتی و اقتصادی



ما، همراه با امکانات طبیعی کشور و سلامت اقتصاد ملی، عوامل تضمین کننده ادامه رشد اقتصادی هستند که برای تأمین هدفهای توسعه ملی ما در دوران «تمدن بزرگ» ضرورت کامل دارد. سرزمین پهناور ما دارای منابع عظیم زیرزمینی است که ما باید همه آنها را در توسعه صنعتی کشور به‌کار گیریم، و بر این اساس صنایع بزرگتری را که در مواردی دارای اهمیت جهانی هستند پی‌ریزی کنیم.



توسعه عمرانی به‌همان اندازه توسعه صنعتی ضرورت اجتناب‌ناپذیر توسعه اقتصادی کشور است، و اصولاً این دو رشته ملازم یکدیگرند. در این زمینه کلیه برنامه‌های سازندگی کشور به‌صورتی منظم اجرا خواهند شد و گسترش خواهند یافت. راهها، راه‌آهن‌ها، بنادر، سدها، فرودگاهها، وسایل ارتباطی و مخابراتی، هموازات مجتمعهای مسکونی، مراکز مختلف آموزشی، بهداشتی، ورزشی، فرهنگی، هنری، تفریحی و نظایر آنها بدون وقفه ساخته یا تکمیل خواهند شد. در دو دهه آینده خطوط آهن ایران دوخطه و برقی خواهند شد و راه‌آهن‌های مدرن با استفاده از آخرین پدیده‌های فنی و صنعتی به‌وجود خواهند آمد. ظرفیت بندرها و کنش‌راهها به‌تناسب توسعه احتیاجات حمل‌ونقل منظم افزایش خواهد یافت. احداث شبکه وسیع مواصلاتی و ارتباطی کشور با استفاده از کاملترین پیشرفتهای فنی و مهندسی و در سطح



استانداردهای جهانی در این زمینه اهمیت اساسی خواهد داشت تا از این راه نارساییها و تنگناهایی که کشور در سالهای اخیر بر اثر افزایش سریع حجم واردات، کمبود راه، کشش محدود جاده‌ها و راه‌آهن، ظرفیت غیرکافی انبارهای بندری، کمبود وسایل حمل و نقل و نیروی لازم انسانی با آن مواجه بود، برطرف گردد. شبکه مخابراتی تلفنی و ماکروویو و ماهواره‌ای کشور در سطح مشابه کشورهای کاملاً پیشرفته توسعه خواهد یافت، و خدمات وسیع پستی و تلگرافی نیز به صورت مترقی آن سراسر شهرها و روستاها را تا دورترین و کوچکترین نقاط مملکت شامل خواهد شد.



ارتقاء منظم سطح تخصص‌های فنی، و سطح پژوهشها و تحقیقات علمی و صنعتی، از نیازهای اساسی کشور در راه رسیدن «به تمدن بزرگ» است. یک اقتصاد پیشرو و اصولاً یک تمدن پیشرو نمی‌تواند جز بر پایه تخصص و تبحر در کار و تحقیق و تتبع و نوآوری و نوآوری دایم پی‌ریزی شود. در ایران فردا باید هر کس، چه کشاورز، چه کارگر، چه پیشه‌ور، چه روشنفکر و به‌طور کلی هر فرد کشوری و لشکری، در کار خود تخصص داشته باشد. در عین حال کیفیت کار باید بر پایه مطالعات و تحقیقات مستمر به‌طور منظم بالا رود. رونق اقتصاد کشور و افزایش بی‌سابقه درآمدهای عمومی،



در عین آنکه رفاه روزافزونی را برای همه تأمین می‌کند، مسائلی را نیز در پیش می‌آورد که در مسیر «تمدن بزرگ» یک عامل انحرافی و منفی است. جامعه ایران اگر بخواهد در عین بهره‌گیری از امکانات خود برای زندگانی بهتر و مطلوب‌تر یک جامعه سالم و نیرومند باقی بماند، باید به شکل جامعه اسراف و تبذیر یعنی عامل اتلاف منابع طبیعی و انسانی درنیاید. باید بین مصرف و اسراف فرق گذاشته شود، زیرا مصرف صحیح نشان رشد و پیشرفت است، درحالی که اسراف به هر صورت مذموم و محکوم است. سرمایه و نیرویی که با اسراف به هدر می‌رود، نیرو و سرمایه‌ای است که حقاً می‌باید در راه یک کار مثبت و سازنده به کار گرفته شود. باید توقعات مصرفی به میزان معقول پایین بیاید و در عوض توقعات تولیدی افزایش یابد. دوری از تبذیر و تجمل‌طلبی افراطی می‌باید جزئی از ارزشهای اجتماعی ما باشد، و لازمه تعمیم چنین روحیه‌ای آگاهی هرچه بیشتر فکری و اخلاقی مردم است.

باید آینده ایران روی کار بهتر و تولید بیشتر قرار گیرد، زیرا نمی‌توان توقع داشت که مملکت همه چیز را به ما بدهد بی‌آنکه ما در عوض به مملکت چیزی بدهیم. البته فلسفه انقلاب ایران این است که همه مواهب و امکانات تا سرحد امکان برای همه مردم ایران تأمین شود، اما همیشه این سؤال مطرح خواهد بود که: «شما در مقابل به مملکت چه می‌دهید؟» کسانی که باید از امکانات و مواهب فوق‌العاده «تمدن بزرگ» بهره‌مند شوند، نباید



فکر کنند که مملکت به آنها چیزی بدهکار است، بلکه باید متوجه باشند که این آنها هستند که صد در صد به مملکت بدهکارند، زیرا همه چیز خود را، چه مادی و چه معنوی، از کشور خویش دارند، بنابراین باید آمادگی آنرا نیز داشته باشند که تمام نیروها و امکانات جسمی و روحی خود را در اختیار مملکت و جامعه خویش بگذارند.

فراموش نکنیم که سرمایه و نیروی کار کشور محدود است، در صورتی که برنامه پیشرفت و توسعه ما برنامه‌ای تقریباً نامحدود است. در این صورت باید با افزایش نیروی کار از محدودها تا سرحد نامحدود بهره گرفت، این وظیفه‌ای است که منطق و اخلاق و آینده‌نگری و میهن‌پرستی به عهده هر فرد ایرانی عصر انقلاب و دوران «تمدن بزرگ» گذاشته است.

نظام اجتماعی

نظام اجتماعی ایران عصر «تمدن بزرگ»، نظامی خواهد بود در حد اعلا انسانی و دموکراتیک که خطوط کلی آنرا آزادیهای فردی، عدالت اجتماعی، دموکراسی اقتصادی، اقتصاد دموکراتیک، عدم تمرکز، مشارکت گسترده و آگاهانه عمومی در همه امور، و فرهنگ بارور ملی، تشکیل خواهد داد.

آزادیهای فردی و اجتماعی که در ایران امروز به مفهوم صحیح و اصیل آن برای هر کس تضمین شده است، همراه با



توسعه کمیت و کیفیت آموزش و فرهنگ عمومی، قوامی به مراتب بیشتر خواهد یافت، و برخورداری کامل از مزایای دموکراسی در جامعه رشد کرده و مترقی ایران عصر «تمدن بزرگ»، حق مسلم هر فرد ایرانی به شمار خواهد رفت، ولی این آزادی مسلماً توأم با نظم و انضباط و نه با هرج و مرج و قانون شکنی خواهد بود، و حقوق هر کس تا حدی محترم شمرده خواهد شد که به حقوق حق دیگران تجاوز نکند. امکان کار خلاقه و فعالیت و بروز استعدادها برای همه به حداکثر وجود خواهد داشت. هر فرد ایرانی، از حداقل درآمد برای تأمین نیازمندیهای اساسی خویش برخوردار خواهد بود، اما به کلیه درآمدها به نسبت مقدار آنها مالیات عادلانه تعلق خواهد گرفت، و بدین ترتیب اجازه ثروت اندوزی از طریق فرار از پرداخت مالیات به کسی داده نخواهد شد.

هر فرد ایرانی از آموزش رایگان و بسیمه‌های گوناگون اجتماعی و پوشش وسیع بهداشتی بهره‌مند خواهد بود و فرهنگی سالم و سازنده در دسترس او قرار خواهد داشت.

در پرتو یک اقتصاد سالم پیشرفته و دموکراتیک، همه مردم ایران به نحوی در ثروت ملی سهم خواهند بود، و بدین ترتیب عموم افراد کشور با انگیزه فردی، اجتماعی، اخلاقی و میهنی در قبال پیشرفت هر چه بیشتر صنعت و اقتصاد کشور، هم ذی‌نفع خواهند بود و هم مسئولیت خواهند داشت، از نظر مشارکت سیاسی کار مردم تا حداکثر ممکن به دست خود مردم اداره خواهد شد، و شرکت آگاهانه ایشان در کلیه امور برقرار خواهد بود. همه



اینها نماینده عملی آن حس مشارکت است که در فلسفه انقلاب شاه و ملت و در «تمدن بزرگ» ایران مقامی ممتاز دارد.

اگر درآمدهای ناشی از اقتصادی شکوفا برای تأمین خدماتی که به ملت داده می شود کافی باشد — و البته این خدماتی است که امکان صرف نظر کردن از آنها نیست، زیرا همه آنها در نظام «تمدن بزرگ» جا می گیرند — در آن صورت نیازی به افزایش مالیاتها نخواهد بود، زیرا در چنین شرایطی هر کس از حداقل نیازهای حیاتی برخوردار است، اما اگر این درآمدها کافی نباشد، طبعاً مثل هر اجتماع مرفعی دیگر در بالا بردن آنها از راههای منطقی و بررسی شده اقدام خواهد شد. نباید فراموش کرد که هر ساله ده ها میلیارد ریال از بودجه دولت یعنی مالیه کشور صرف پایین نگاه داشتن بهای مواد غذایی اساسی و مورد نیاز عمومی می شود. بدیهی است این مواد را اکثریت مردم مصرف می کنند، و نه ثروتمندان، زیرا هیچ ثروتمندی نمی تواند بیش از احتیاج و امکان خود غذا بخورد. چه کسانی از مبارزه با گرانی سود می برند؟ باز هم اکثریت مردم، یعنی میلیونها افرادی که یا درآمد روزانه خود زندگی می کنند، به پسران و دختران دانش آموز تا سال هشتم یک وعده غذای رایگان داده می شود. اینها فرزندان چه کسانی هستند؟ فرزندان اکثریت مردم، و نه فقط فرزندان یک طبقه محدود. بدین ترتیب همه این کارهایی که میلیاردها ریال خرج آنها می شود برای عموم مردم کشور انجام می گیرد، نه برای توانگران، در عین حال با مقرراتی که به نفع عموم وضع شده است، نبوده



عظیم مردم هر روز کمتر مالیات می پردازند و ثروتمندان بیشتر. همه اینها اصولی است که در نظام اجتماعی ایران «تمدن بزرگ» شایسته تذکر است.

دو گروهی که در درجه اول از این مزایا و از سایر مزایای انقلاب و عدالت اجتماعی برخوردار می شوند و خواهند شد دو طبقه ای هستند که پایه های اجتماع و اقتصاد ایران به شمار می آیند: این دو طبقه کارگران و کشاورزان ایرانی هستند.

در پرتو تغییرات و تحولات انقلابی وضع کار و کارگری در ایران امروز، که خطوط کلی آن در فصل قبل تشریح شد، اکنون کارگران ما از مرفعی ترین قوانین کار، و اضافه بر آن از مزایایی که در هیچ جای دیگر سابقه ندارد برخوردارند، یعنی نه تنها در بیست درصد سود کارخانه ای که در آن کار می کنند سهیم هستند، بلکه در مالکیت اصل سهام نیز حق شرکت دارند، و این موقعیت خاص نقش آنان را برای نیل به دوران «تمدن بزرگ» به صورت یک نقش سازنده و بسنّیادی در آورده است. کارگری که با برخورداری از همه این امتیازات عمیقاً احساس می کند که هر پیشرفتی در امر سازندگی و تولید، پیشرفت صنعتی خود او و خانواده او و آیندگان اوست، طبعاً این تلاش سازندگی را تلاش شخصی خود نیز می شمارد و خویشتن را جزء فعال و مؤثر و محترمی از این نظام «کل» به حساب می آورد.

بارها گفته ام که ثروتهای طبیعی مملکت، که مهمترین و شناخته ترین آنها نفت است، بالاخره به پایان می رسد و بناچار باید



جای آنها را صنعت پر کند. بنابراین لازم است که نه تنها کارگران صنایع بلکه همه افراد ملت ایران به نحوی در پیشرفت صنعتی مملکت مؤثر و بدان علاقمند باشند، تا از این راه آینده صنعتی کشور تضمین شود. این آینده را ما براساس «مشارکت» پی ریزی کرده ایم که نه شیوه سرمایه داری و نه شیوه مارکسیستی است، بلکه راهی است که هم منافع کارفرما و کارگر را حفظ می کند، و هم بجای مبارزه طبقاتی و اعتصاب و فلج کردن یا کند کردن کار، پیشرفت سالم بهره وری را در محیطی آمیخته باتفاهم و همکاری باعث می شود. بدیهی است مثل هر کار تولیدی برای این امر نیز سرمایه لازم است، ولی فرق نمی کند که این سرمایه را افراد گذاشته باشند یا دولت، زیرا در نهایت هم سرمایه و هم حاصل کار بین همان مردم بخش می شود.

در سیستم مشارکت و همکاری دولت و کارفرما و کارگر که اساس نظم کار در عصر «تمدن بزرگ» خواهد بود، اصطکاکاتی بین کارفرما و کارگر متصور نیست، زیرا کارگر خود کارفرمای خویش نیز هست. خوشبختانه کارگران ما به خوبی این واقعیت را دریافته اند که در اقتصاد سالم ایران فردا باید درآمدهای صادرات صنعتی جای درآمدهای موقتی کنونی را بگیرد. اما اگر صنعت ایران از لحاظ مرغوبیت جنس و قیمت آن قابل رقابت با صنایع دیگران نباشد، برای کشور امکان صادراتی نخواهد بود و در نتیجه خود آنها قبل از هر کس زیان خواهند دید. کارگر ایرانی با روح میهن پرستی خاص خود احساس کرده است که شرکت او در



سود کارخانه و در مالکیت سهام آن نه فقط از نظر ارتباط مستقیمی که با حاصل کارآئی وی دارد مستلزم کار بیشتر و بهتر اوست، بلکه این اشتراک جنبه ای عاطفی و احساسی نیز به کاری می دهد که حاصل آن به نفع جامعه او و به نفع مملکت او خواهد بود. با این برداشت که ضابطه کار در ایران فردا است، کارگر ایرانی نه با اعتصاب کار را متوقف می کند و نه با غیبت و کم کاری عمدی وقت و پول کشور را به هدر می دهد، زیرا نفی در هیچیک از این دو مورد نمی بیند. وی می داند که هم آقای خودش است، زیرا صاحب سهم است، و هم در سود کارخانه و کارگاه شرکت می کند، یعنی استثمار نمی شود. ولی ما این هر دو وضع را در جهت عکس آن تقریباً در همه کشورهای صنعتی می بینیم، یا به طریق ممالک سرمایه داری غرب که در آنها اعتصاب برای درخواست حقوق اضافی یا به بهانه های مختلف دیگر به صورت امری رایج و روزمره در آمده است، و یا به طریق ممالک کمونیستی که چون در آنها حق اعتصاب وجود ندارد کارگر از کار واقعی طفره می رود و در نتیجه غالباً با عدم حضور یک نفر در موضع حساس یک ماشین تمام خطی که بدان مربوط است متوقف می شود. بدین ترتیب شاید ما نخستین مملکتی باشیم که توانسته ایم به راه حل واقعی این مشکلی برسیم که قرنهایست دیگران با آن مواجه هستند و هنوز هم به نتیجه مطلوبی نرسیده اند. همین ضابطه مشارکت، با همین مزایا و در نتیجه با همین روحیه سازنده، اساس کار کشاورزی ایران فردا خواهد بود، زیرا



کشاورز ایرانی که نه رعیت بلکه صاحب زمین است یا شرکت در واحدهای اقتصادی کشاورزی از یک طرف بابت کاری که در واحد مربوط به خود انجام می‌دهد دستمزد خواهد گرفت، و از طرف دیگر به نسبت سهام خویش سود دریافت خواهد داشت، و بدین ترتیب در انجام کار خوب و افزایش بهره‌وری آن مستقیماً ذینفع خواهد بود. این کشاورز، که در ایران امروز تنها در عرض پانزده سال از صورت یک رعیت استثمار شده جاهل و رنجور و نومید به صورت یک کشاورز آزاد، باسواد، متکی به نفس، و برخوردار از بهداشت و فرهنگ و تأمین گسترده اجتماعی در آمده است، در ایران آینده از کاملترین مزایای سیستم پیشرفته تعاونی، ییمنهای اجتماعی، پوشش بهداشتی و آموزشی، کمکهای فنی، برنامه‌های نوسازی، خانه‌های انصاف، خانه‌های فرهنگ روستایی، مهدهای کودک و از حقوق کامل مدنی برای تعیین آزادانه سرنوشت خود برخوردار خواهد بود و اضافه بر آن خواهد توانست بیرون از محدوده کار خویش نیز در فعالیت اقتصادی کشور مشارکت داشته باشد.

با برنامه‌هایی که به منظور ایجاد و توسعه قطبهای کشت و صنعت و مکانیزه کردن وسیع کشاورزی و راه‌سازی روستاها و بهبود محیط زیست و گسترش شبکه‌های پستی و ارتباطی و مخابراتی و رشته‌های متعدد دیگر در دست اجراست، کشاورز ایرانی در دوران «تمدن بزرگ» از شرایط عالی زندگی و کار در قلمرو خاص خود برخوردار خواهد بود. ولی باید در این مورد



نیز مانند مورد کار و کارگری، این کشاورز متوجه باشد که شرط برخورداری وی از این امتیازات افزایش بهره‌وری و تولید اوست، و اگر سطح این تولید در حد کافی نباشد اقتصاد مملکت در نهایت، تحمل نتایج آن را نخواهد داشت. این امر البته مستلزم استقرار و توسعه یک سیستم مکانیزه پیشرفته کشاورزی است، ولی به همان اندازه و حتی بیش از آن مستلزم افزایش کارائی و تخصص کشاورزانی است که باید از این سیستم بهره‌برداری کنند. تبصر و تخصص در رشته کشاورزی نیز مانند رشته کارگری و همه رشته‌های دیگر اقتصادی و اجتماعی کشور ضرورت اساسی جامعه ایران فرداست.

در نظام اجتماعی ایران آینده، اصل «عدم تمرکز» یکی از اصول بنیادی جامعه ایرانی خواهد بود.

نظام اداری ایران که پایه‌های آنرا مرکزیت و تمرکز تشکیل می‌داد حدود نیم قرن پیش پایه‌گذاری شده بود، و در واقع واکنشی در برابر اداره نامتمرکز امور در دوران قبل از آن به شمار می‌آمد، برای اینکه بتواند در ایجاد وحدت و یکپارچگی ملی نقشی مؤثر ایفا کند و با تضمین مرکزیت راه اقدامات اساسی آینده را هموار سازد. با تحکیم قدرت دولت و ایجاد امنیت و ثبات و استقرار نظام منتمرکز اداری و سیاسی، عوامل پویای اقتصادی و صنعتی و تولیدی و بازرگانی میدانی برای عمل یافتند تا به‌طور جدی ریشه



بگیرند و توسعه یابند. با آغاز فعالیتهای برنامه‌ای و اقدامات عمرانی کشور نظام اداری باز هم استوارتر شد و به تدریج مسئولیتها و وظایف خطیرتری به عهده آن گذاشته شد. ولی در شرایطی که بنابر ضرورت ملی و سیاسی، دستگاههای اداری بر مدار همه جانبه سازمان یافتند، همزمان با گسترش این «دیوان سالاری» نهادهای سیاسی لازم به وجود نیامد، و در نتیجه گسترش دستگاه بوروکراسی به تدریج تصمیم‌گیری سیاسی را در اختیار خود در آورد.

دهه اول انقلاب ایران با توجه به شرایط زمان و بنیانهای موجود، ادامه این نظام متمرکز را ایجاب می‌کرد، ولی هدف آن مسلماً حفظ این «بوروکراسی» نبود، زیرا یکی از اساسی‌ترین هدفهای انقلاب ایران مشارکت گسترده گروههای مختلف اجتماعی در مسائل مربوط بدانان است. خود من این موضوع را در آستانه اعلام انقلاب یعنی در مهرماه سال ۲۵۲۱ شاهنشاهی چنین تشریح کردم:

«ملتی که به رشد اجتماعی لازم می‌رسد قادر است کارهای روزمره و اموری را که با زندگی وی ارتباط دارد یا مستقیماً اداره کند و یا در اجرای آنها نظارت کند. ما این کار را در سطح روستا به وسیله انجمن ده شروع می‌کنیم و در سطح شهر به وسیله انجمن شهر، در سطح شهرستان به وسیله انجمن شهرستان و در سطح استان به وسیله انجمن استان ادامه می‌دهیم. عدم تمرکز کارها در پایتخت و محول کردن آن به استانها و



شهرستانها و شهرها و روستاها از سیاستهای قطعی و حتمی آینده ما، آنها آینده نزدیک ما خواهد بود».

در سیر تحول اجتماعی ایران اینک زمان تحقق این برنامه اساسی فرا رسیده است. مفهوم این برنامه این است که در همان حال که قدرت و جامعیت نظام شاهنشاهی در سطح بالا به صورت قاطع وجود دارد، در تحت لوای آن کارها براساس حداکثر عدم تمرکز اجرا شود و تا آخرین حد امکان کار مردم به دست خود مردم انجام پذیرد.

نظام شاهنشاهی ایران اصولاً همواره بر همین برداشت مبتکی بوده است، که نمونه بارزی از آن را در سازمان ساتراپی شاهنشاهی هخامنشی می‌توان دید. این نظام ساتراپی بر دو اصل موازی پی‌ریزی شده بود: حفظ یکپارچگی ملی از طریق وحدت فرماندهی در لوای نظام شاهنشاهی، و تصمیم‌گیری اجرایی ساتراپی‌ها همراه با مشارکت گروههای مختلف اجتماعی در زمینه مسائل مربوط به خود آنها. تشکیل حزب رستاخیز ملت ایران به صورت یک نهضت تجهیززی و مشارکتی، تبلور این اندیشه تاریخی در نظام شاهنشاهی ایران است. رسالت این نهضت ایجاد فضای مشارکت سیاسی در چهارچوب اصول حزبی به منظور نیل به هدفهای ملی است و محور اساسی این مشارکت گفت‌و شنود و آموزش سیاسی، و صحنه اجتماعی لازم برای تأمین بهترین نحوه این مشارکت سیاسی تشکیلات غیر متمرکز است.

وحدت فرماندهی مستلزم آن است که سیاستهای عمومی



کشور در ارتباط با هدفهای اساسی و بلند مدت، از طریق برقراری ارتباطی معقول بین مکانیسم‌های مرکزی و سازمانهای غیر متمرکز اجرایی اعمال گردد. برای نیل بسدین هدف باید برنامه‌های ملی و استانی به‌طور روشن و مشخص تنظیم شود و شیوه‌های لازم برای عملی ساختن آنها پیش‌بینی گردد. برنامه‌های استانی شامل آن دسته از اموری است که برد آنها در قالب سیاستهای ملی در سطح منطقه‌ای قرار داشته و از ابعاد متوسط اجرایی برخوردار باشند. این برنامه‌ها از نظر مشارکت و تجهیز منابع ملی جاذبه خاص دارند و در توسعه اقتصادی و اجتماعی منطقه نقشی اساسی ایفاء می‌کنند. طراحی و اجرای برنامه‌های استانی و شهرستانی در چهارچوب برنامه‌های عمومی کشور، در سطوح استان و شهرستان انجام می‌گیرد، و با توجه به اینکه بخش قابل ملاحظه‌ای از درآمد ملی کشور در پایتخت به‌دست می‌آید، در برنامه‌ریزیهای مربوط به برقراری نظام متمرکز بایستی عدم تمرکز در تخصیص منابع به‌دقت مورد بررسی قرار گیرد.

استقرار چنین نظام برنامه‌ریزی و اجرایی مسلماً موجب افزایش قابلیت نظامهای سیاسی، تشویق مشارکت و ایجاد فضای مناسب برای فعالیتهای سیاسی و حزبی، تقویت قدرت ابتکار و خلاقیت در نظام تصمیم‌گیری محلی، ایجاد سازمانهای خودکفا و متناسب با شرایط اقتصادی و اجتماعی در استانها، و ایجاد یک نظام سنجیده ارزشیابی و نظارت با تأکید بر جنبه بازدهی و



کارآئی خواهد بود. البته عملی کردن یک نظام غیر متمرکز به‌ر صورت که انجام گیرد ممکن است آثار و نتایجی به‌بار آورد که برای افراد و سازمانهایی که به‌تمرکز خو گرفته‌اند چندان خوشایند نباشد، مثلاً یک نهاد اداری یا اجتماعی در حوزه مسئولیت و صلاحیت خود تصمیمی بگیرد یا به راهی برود که از نظر علاقمندان به تجمع قدرت در مرکز استان نامطلوب باشد. مع هذا مفهوم واقعی عدم تمرکز به وجود آمدن همین تفاوتها و تنوعها زیر چتر هماهنگ کننده سیاستها و برنامه‌های ملی است. براساس این ضابطه، در عین آنکه هیچ نهاد غیر متمرکز نباید از حدود سیاستها و برنامه‌های ملی خارج شود یا از آنها تخطی کند، لازم است بنابه شرایط و امکانات حاکم بر هر فعالیت و هر منطقه و هماهنگ با انتظارات و علایق و سلیقه‌های مردم هر محل به تنوعها و تفاوتها اجازه بروز و شکوفایی داده شود، و آثاری که بر این امر مترتب است تحمل گردد.

در محدوده دستگاههای عمومی باید بین آنچه به حاکمیت دولت مربوط می‌شود با سایر تکالیف تفاوت گذاشته شود. به عبارت دیگر حوزه‌هایی چون سیاست کشور، تعیین ضوابط، کنترل و ارزشیابی را باید از قلمرو برنامه‌های عدم تمرکز خارج دانست. اما سایر امور اداری و اجرایی، برنامه‌های نوسازی، و آنچه به تجهیز و مشارکت ملی و ایجاد علاقه و مسئولیت در مردم مربوط می‌شود کاملاً در چهارچوب سیاست غیر متمرکز کردن امور قرار دارد. در هریک از این زمینه‌ها، براساس هدفها و



سیاستها و اولویتها و امکانات می‌توان درجات مختلفی از عدم تمرکز را با شتابی بیشتر یا کمتر عملی ساخت. از طرف دیگر، اجرای سیاست عدم تمرکز مستلزم تحول سازمانهای اداری و حقوقی و تغییر نحوه تقسیم منابع اعتباری و نیروی انسانی است. عدم تمرکز مسئله‌ای صرفاً جغرافیایی نیست، بلکه در درجه اول ناظر بر عدم تمرکز امور اجرایی و تجزیه و توزیع قدرت تصمیم‌گیری است. این کار باید در قالب سیاستها و برنامه‌هایی با ثبات و دقیق صورت گیرد. منظور آن است که فعالیتهای مولد و واقعی خصوصی تشویق شود، به‌صورتی که فعالیتهای به‌طریق مختلف منحصرأ به دولت و اعتبارات آن وابسته نباشد، و نیز زمینه رقابت سازنده و سالم به‌وجود آید. بدین ترتیب در سطوح استان و شهرستان باید بین نظام اداری و نظام مشارکتی مردم و انجمنهای ملی تعادل برقرار باشد، و از طریق رابطه و نظارت متقابل شالوده‌های خدمتگزاری نظام اداری تقویت گردد. تصمیمهای استانی و شهرستانی باید با همکاری نزدیک بین دستگاههای اداری و اجرایی و انجمنهای ملی مربوطه اتخاذ شود، و این همکاری باید صادقانه و مستظهر به پشتیبانی دولت باشد. انجمنهای ملی که پایگاه قانونی مشارکت مردم هستند همانند دستگاههای اداری جلوه‌گاه این مشارکتند. از سوی دیگر نقش حزب رستاخیز ملت ایران در این زمینه نقشی اساسی است، زیرا بدون ایجاد مبانی مشارکت حزب امکان برقراری این تعادل وجود ندارد. حزب رستاخیز باید بتواند نقشی اساسی خود را در این



میان ایفا کند، که نهادهای لازم برای انجام این مسئولیت در چهارچوب نظام حزبی پیش‌بینی شده است.

در مراحل آینده تحول تاریخی جامعه ایرانی، رابطه مشارکت و تأثیرگذاری آن را بر تصمیمها باید در روابط مردم با نظام اداری، در سطح استان و شهرستان و شهرداریها جستجو کرد. تنها بدین طریق است که حزب خواهد توانست عملاً تجلی‌گاه مشارکت مردم شود و قابلیت بسیج نیروهای ملی را پیدا کند و بر برداشتهای فکری و ذهنی گروههای اجتماعی تأثیر مطلوب بگذارد، و بدین ترتیب تواناییهای رشد و توسعه سیاسی مردم را افزایش دهد.



اصل بیمه همگانی و پوشش فراگیر ملی آن، که به‌حق افتخار انقلاب ایران است، جامعه ایران را در عصر «تمدن بزرگ» از مرفق‌ترین شرایط تأمین اجتماعی و زندگی امن و مطمئن برای هر فرد ایرانی برخوردار خواهد ساخت. هدف نهایی این تحول انقلابی چنانکه قبلاً تذکر داده شد، این خواهد بود که هر ایرانی در تمام مراحل زندگی خود زیر پوشش حمایتی تأمین اجتماعی قرار داشته باشد، و این تأمین به‌صورت بیمه‌های مختلف او را در موارد گوناگون یاری دهد.

در این زمینه اجرای برنامه‌های وسیعی که قبلاً بدانها اشاره شد در تمام مراحل ادامه خواهد یافت، زیرا جامعه ایران دوران



«تمدن بزرگ» براساس پیمه‌های اجتماعی و سازمانهای تعاونی استوار خواهد بود.

برخورداری از این تأمین گسترده و همه جانبه، که عالیترین جلوه عدالت اجتماعی است، بهر فردی در ایران فردا اجازه خواهد داد که با احساس کامل امنیت و با آرامش خاطر، استعداد و نیروی خلاقه خود را در هر رشته‌ای که امکان بروز آن باشد به کار اندازد و از این راه سهم خود را در پیشبرد بازمهم بیشتر جامعه مرفعی و کوشا و سازنده‌ای که بدان تعلق دارد به‌صورتی شایسته ایفاء کند.

موضوع بهداشت و گسترش هرچه بیشتر پوشش بهداشتی در سراسر کشور، از کوششهای اصولی ایران عصر «تمدن بزرگ» است، زیرا ایران چنین دورانی باید قبل از هر چیز سرزمین مردمی تندرست و کوشا باشد، مردمی که بهار دیگر نیرومندی معروف نژاد آریایی در آنها متجلی شده باشد. در ایران دوران «تمدن بزرگ» باید هدف این باشد که بیماری و رنجوری تا پایین‌ترین حدی که دانش بشری اجازه می‌دهد کاهش یابد، بهداشتی و بهزیستی تا دورافتاده‌ترین نقاط مملکت گسترش پیدا کند، مرگ و میر به‌خصوص در مورد کودکان به حداقل برسد و حد متوسط زندگی تا سطوح بالای جهانی آن بالا رود، و آگاهی عمومی در این زمینه هرچه بیشتر افزایش یابد.



برای این منظور باید برنامه‌های جاری بهداشتی، همراه با برنامه‌های انقلابی بهداشت را بگان و حمایت از مادران باردار و کودکان شیرخوار، تا آنجا که امکانات مالی و انسانی کشور اجازه می‌دهد منظمأ گسترش یابد و به موازات آن کیفیت و بازده کار و دلسوزی مسئولان امور بهداشت، پزشکان، پرستاریان، پرستاران، بهیاران، و همه متصدیان دیگر این رشته بالاتر رود. در این مورد واقعاً باید کوششی استثنایی انجام گیرد تا کمبود امکانات با افزایش کیفیت جبران گردد. توجه به اینکه کشور ما این تلاش را از کجا شروع کرده است و باید به کجا برساند، کافی است که مفهوم واقعی این الزام را برای کسانی که در این امر حیاتی، یعنی در زمینه‌ای که با زندگی و مرگ افراد بشر ارتباط دارد، مسئولیت انسانی سنگین و به‌همان اندازه مقدسی را به‌عهده گرفته‌اند، روشن نماید.

رشته دیگری که در برنامه‌های ایران عصر «تمدن بزرگ» واجد اهمیت خاص است موضوع مسکن است. حق برخورداری از مسکن، یکی از پنج حق اصلی است که از نظر حقوق انسانی بهر فردی تعلق می‌گیرد، و طبعاً از دیدگاه انقلاب ایران نیز چنین حتی باید بالمآل برای هر ایرانی تأمین شود. بدیهی است ما راهی طولانی و دشوار در این مورد در پیش داریم، زیرا نیل کامل بدین هدف مستلزم تحقق شرایط



سنگین مالی و فنی و انسانی برای مواجهه با مسائلی است که رشد منظم جمعیت و بالا رفتن سطح زندگی و بالتبع سطح توقع در مورد نوع مسکن، همراه با کمبودهای مادی ناشی از جهشی فوق العاده، از مهمترین آنهاست. امروز ما برای پاسخگویی به عطش بیسابقه ساختمانی، هم از نظر بسیاری از مصالح اصلی و هم از لحاظ کارگر کافی کمبود داریم. احتمالاً یک میلیون نفر کارگر خارجی اکنون در کشور ما کار می کنند. و با این وجود کمبود کارگر در همه جا محسوس است. بدیهی است دستگاههای دولتی بر حسب وظیفه خود کمال کوشش را در حل این مشکلات به کار می برند، و در عین حال با توجه به الزامات و نیازهای آینده طرحهای تکمیلی وسیعی تهیه می شود که می بایست در مراحل پیش بینی شده مورد اجرا قرار گیرد.

با این همه آنچه باید برای مواجهه با شرایط و نیازهای آینده در نظر گرفته شود ابعادی به مراتب بیش از اینها دارد. براساس محاسباتی که شده است، جمعیت شهری کشور در ده سال دیگر معادل ۳۸ میلیون نفر یعنی حدود شش میلیون خانوار خواهد بود. اگر بخواهیم از نظر هدفهای رفاه اجتماعی برای هر خانوار شهری یک واحد مسکونی در نظر بگیریم، با توجه به استهلاک واحدهای فعلی بایستی ۴۷۰۰۰ ر ۷۰۰۰ واحد مسکونی طی ده ساله آینده ساخته شود. اجرای برنامه ای با این ابعاد گسترده و حتی در حدودی کمتر از آن، مستلزم حداکثر تجهیز بخش دولتی و بخش خصوصی در این راه است، و محدودیت امکانات و منابع فنی و انسانی



نیز عامل دیگری است که مواجهه با آن به همان اندازه اهمیت دارد. سیاست آینده در این زمینه این خواهد بود که سهم دولت حتی المقدور به احداث واحدهای مسکونی ارزان قیمت و خانه های سازمانی محدود بماند و بیشتر فعالیت بخش عمومی به ایجاد تسهیلات و تأسیسات زیر بنایی معطوف گردد. مثلاً دولت بدین نکته پردازد که چگونه می توان محدودیت تعداد کارگران ساختمانی را برطرف کرد، یا به چه طریق و در چه مدت می توان سطح مهارت آنان را در رشته های مختلف بالا برد، یا ظرفیتهای تولیدی مصالح ساختمانی را از طریق کاربرد روشهای نوین مدیریت و اعمال مکانیزاسیون افزایش داد، یا چگونه هزینه ساختمان و سرعت انجام کارها را با استفاده از طرحهای پیش سازی به حد مناسب و مطلوب رسانید، و بالاخره چگونه زمینهای مورد نیاز را آماده ساخت و در اختیار سازندگان قرار داد؟ در زمینه خانه سازی کارگری، نظر اساسی ما این است که این خانه ها در مجاورت کارخانه ها ساخته شود و ایجاد آنها از طریق کمکهای لازم بخش عمومی از قبیل واگذاری زمین و سرمایه گذاری مستقیم کارفرمایان تأمین گردد. بخش عمومی همچنین می باید به تنظیم نرخ رشد فعالیتهای ساختمانی پردازد، بدین معنی که وقتی مسائلی از قبیل اشتغال میزان سرمایه گذاری در رشته های وابسته بدین فعالیتهای، و ایجاد تحرک و رونق در بازار معاملات کالاهای ساختمانی مورد نظر باشد، از طریق وضع خط مشی ها و مقررات لازم به تنظیم این نرخ و مهار کردن آن



اقدام کند. همچنین به مسائل کیفی نظیر بهبود استانداردهای بهداشتی، حفاظت و ایمنی مسکن، خودکفایی محیط مسکونی، حداکثر استفاده از عوامل تولید از قبیل استاندارد کردن ابعاد و نقشه‌ها و غیره بذل توجه بیشتری بشود. طرح بناهای متناسب با شرایط اقلیمی محلی و حفظ میراث‌های معماری ملی نیز از رئوس کوشش‌های آینده خواهد بود.

در زمینه امور اجرایی عمران شهرها، سهم عمده به طرح‌های خاص ناحیه‌ای و شهرداریها سپرده خواهد شد و سهم انجمن‌های دموکراتیک در اداره امور محلی در جهت برنامه‌ریزی مسائل محلی و ایجاد قوه محرکه عمومی افزایش خواهد یافت. تخصیص کمک‌ها و اعتبارات دولتی به طرح‌های خاص ناحیه‌ای برای امور عمران شهری منطبق با افزایش ظرفیتهای رفاه اجتماعی و سیاست تنظیم و تمرکز و تعادل منطقه‌ای خواهد بود.

با اجرای برنامه‌های مربوط به «تثبیت بهای زمین» از راه مبارزه با تورم کلی و اتخاذ تدابیر خاص مالیاتی و استفاده از زمین‌هایی که در اختیار دولت است برای ایجاد واحدهای مسکونی، فعالیتهای ساختمانی به‌خصوص در رشته خانه‌سازی صورتی بسیار سالم‌تر خواهد یافت و مسلماً این امر به ایجاد مسکن بیشتری در تمام کشور کمک خواهد کرد. همه اینها کوشش‌هایی است که باید در مسیر پیشرفت ایران با پیگیری و قاطعیت دنبال شود.



ایران عصر «تمدن بزرگ» باید ایرانی منزّه و عاری از فساد باشد. این اصلی است که رکن اخلاقی نظام اجتماعی ایران امروز و فردا به‌شمار می‌رود. مبارزه با فساد در جامعه انقلابی ما امری دایمی و تعطیل‌ناپذیر خواهد بود. زیرا این مبارزه با سلامت و نیرومندی همه جامعه ارتباط دارد.

منزّه بودن و پاکیزگی همه دستگاه‌های مملکت، شرط اساسی حسن گردش کارهاست. شاید بتوان فساد را در صورتهای مختلف آن، چه به‌صورت نادرستی و رشوه‌خواری، چه به‌شکل تقلب و اغفال، چه در قالب گرانفروشی، و چه در صورتهای دیگر آن بدترین دشمن هر جامعه و مملکت دانست. زیرا در صورت وجود فساد به‌خصوص در مراجع حساس به‌اصولاً روی هیچ مملکت و هیچ جامعه نمی‌توان حساب کرد.

در این مورد می‌باید به موازات اجرای شدید و قاطع قوانین دادگستری، اجرای اصول ناظر بر مبارزه با فساد در انقلاب ایران نیز به‌صورتی پیگیر ادامه یابد. و در عین حال دستگاه‌های نیرومندی که بر همین اساس در سطح بالا ایجاد شده‌اند از قبیل کمیسیون شاهنشاهی و بازرسی شاهنشاهی، کار خود را با قاطعیت کامل دنبال کنند. البته می‌باید همه این کوششها در عین قدرت بارعایت انصاف و عدالت کامل انجام گیرد. زیرا مارک فساد را نمی‌توان و نباید به‌طور سرسری به‌شخص یا سازمانی زد. البته فساد در جامعه و کشور ما از بسیاری از جوامع جهان، به‌خصوص جوامعی که عنوان «کاملاً پیشرفته» دارند زیاده‌تر نیست.



با این همه ما حاضر به قبول حتی حداقل فساد نیز در اجتماع خود نیستیم، زیرا ما جامعه‌ای برخوردار از ترقی مادی ولی آلوده به فساد نمی‌خواهیم.

اجرای پیگیر اصل انقلاب اداری چه از نظر حال و چه از نظر آینده ایران اهمیت فوق‌العاده دارد. این تحولی است که بدون انجام آن انجام سایر تحولات نیز دشوار یا غیرممکن خواهد بود. کسی که وارد خدمت دولت می‌شود البته باید توقع تأمین زندگی و برخورداری از حقوق مشروع خویش را داشته باشد، ولی نباید انجام وظیفه اداری و ملی را در گرو این توقع قرار دهد، چه برسد به اینکه باوجود تأمین این حقوق باز در حسن انجام این وظیفه تعلل و قصور کند. هرکارمند دولت باید این احساس را داشته باشد که اصولاً وظیفه او یک وظیفه مقدس، یعنی ایفای یک مسئولیت وجدانی در برابر هموعان خویش و افراد دیگر جامعه است که هریک از آنها حکم افراد خانواده او را دارند. انجام چنین وظیفه وجدانی را نمی‌توان و نباید سرسری گرفت یا در گرو مسائل روزمره از قبیل نارساختنهای شخصی و مشکلات مالی یا خانوادگی و نظایر آنها گذاشت.

شاید بتوان گفت که در مورد انقلاب اداری یک‌دور تسلسل خاصی وجود دارد، زیرا بخش دولتی قسمت مهمی از گرفتاریهای خود را از این بابت می‌داند که سروکارش با مردم بخش خصوصی است، و بخش خصوصی نیز قسمت مهمی از



گرفتاریهای خود را معلول سروکار داشتن با دستگاههای دولتی می‌داند. ولی اساس فلسفی «تمدن بزرگ» همین است که دولت و جامعه دو عنصر جدا از یکدیگر و رودرروی یکدیگر نیستند، بلکه مکمل همدیگر هستند. دولت به مردم خدمت می‌دهد، زیرا اصولاً برای خدمتگزاری جامعه به وجود آمده است. مردم نیز با کمک دولت در واقع به خودشان کمک می‌کنند. منطق جدایی ملت از دولت، و حتی کارشکنی و دشمنی نسبت به دولت، در دوران انحطاط ایران می‌توانست منطقی قابل قبول باشد، زیرا در آن دوران واقعاً دولتها متعلق به ملت و برگزیده ملت نبودند، بلکه منتخب سیاستهای خارجی یا طبقه حاکمه‌ای بودند که هیچ پیوند و رابطه واقعی با مردم نداشتند. ولی در ایران امروز و بالطبع در ایران فردا، که راه و روش دولت به‌طور کامل با ملت پیوسته است، و هدف نهایی آنچه انجام می‌گیرد تأمین مصالح ملی در همه زمینه‌ها است، این منطق منطقی ناشایسته و ناپذیرفتنی است. هم وظیفه کارمندان دولت و هم وظیفه عموم کسانی که سروکارشان با مراجع و سازمانهای دولتی است ایجاب می‌کند که با احساس مسئولیت کامل و با روح میهن‌پرستی و وجدان و آینده‌نگری، در پیشبرد انقلاب اداری و ایجاد و تقویت روحیه تازه‌ای بر اساس تعمرک و همکاری و حسن جریان کارها بکوشند تا سهم فردی، اجتماعی، اخلاقی و وجدانی خویش را در هدایت جامعه و کشور خود به‌سوی آینده‌ای بزرگ که نتایج آن بالمال عاید خودشان و فرزندانسان خواهد شد ادا کرده باشند.



بهبود محیط زیست یکی دیگر از مسائل مهم نظام اجتماعی ایران فرداست. زیرا این موضوع از لحاظ کیفیت واقعی زندگی جامعه ایرانی و از نظر سلامتی محیط و سلامتی فرد اهمیت حیاتی دارد. ما مایل نیستیم شهرهایمان فضای آلوده و روستاهایمان زمین فرسوده و آب غیر سالم داشته باشند و مردم کشورمان محروم از مواهب طبیعت باشند. داشتن محیط زیست سالم، یکی از الزامات دوران «تمدن بزرگ» است.

متأسفانه تا زمان حاضر کاری برای حفظ محیط زیست در این کشور نشده بود و پیشینیان ما در طول قرون متعددی کوششی برای حفظ زمین زراعتی و کشت آن نکرده بودند. البته من بدانها خرده نمی‌گیرم، زیرا در آن روزگاران اصولاً چنین مسائلی مورد آگاهی و بنابراین مورد توجه نبود. به عنوان مثال می‌توان تذکر داد که زمانی ما شانزده میلیون هکتار جنگل داشتیم و اکنون به خاطر قطع بیرویه درختان بیش از پنج میلیون هکتار آنها برایمان باقی نمانده است. به خصوص در دوران انحطاطی صد و پنجاه ساله اخیر ایران، روش رایج در همه کشور بریدن درختها و نابود کردن جنگلها و از بین بردن مراتع با چرای بیرویه احشام بود. فقط در سالهای اخیر بود که مسئله محیط زیست واقعاً مطرح شد و برنامه‌هایی از قبیل حفظ جنگلها و مراتع و آبها از طریق ملی کردن آنها، تثبیت شنهای روان و کاشتن درختها و بوته‌ها، احیای جنگلهای ویران شده، ایجاد جنگلهای تازه و سایر اقدامات



مربوط به حفظ و بهبود محیط زیست به مورد اجرا درآمد. با توجه به محدودیت منابع آبی و احتیاجات روزافزون کشور به آب بر اثر توسعه شهرنشینی و افزایش سطح زیر کشت و سطح مراکز صنعتی، در ایران فردا دیگر نباید از آبهای موجود فقط یکبار استفاده شود، بلکه از راه تصفیه فاضلابها و پساب و استفاده مجدد از آنها باید هم منابع آبی جدید تحصیل شود و هم از آلودگی محیط زیست جلوگیری گردد. به عنوان مثال با بهره‌وری دوباره از فاضلاب شهر تهران احتمالاً می‌توان همه نیازهای پالایشگاه نفت شهر ری و نیروگاه‌های این منطقه را علاوه بر احتیاجات جنگل‌کاری و انتقال آب به دشت ورامین، تأمین کرد. هدف بلندپروازانه من این است که همه مناطق کشور را که در گذشته جنگل بوده است دوباره بکاریم و به صورت جنگل درآوریم، و اضافه بر آن در مناطق بایر و کناره‌های کویر جنگلهای مصنوعی به وجود آوریم تا از این راه به پاکیزگی طبیعت و محیط و آب‌وهوای این سرزمین کمک کرده باشیم. باید سعی کنیم تا شهرهای دود گرفته ما در آینده فضایی پاک و سالم داشته باشند، آبها و خاکها از آلودگی در امان باشند، روستاهای ما تمیز و بارور باشند و به طور کلی محیط زیست مردم ایران محیطی پاکیزه و زیبا و نیروبخش باشد. این کار، به خصوص با توجه به صنعتی شدن روزافزون کشور و فشار تکنولوژی بر آب‌وهوا و افزایش تولیدات شیمیایی و توسعه شهرنشینی، مستلزم همان هشیاری و تلاش پیگیری است که در مورد سایر مسائل مربوط



به دوران «تمدن بزرگ» ضرورت دارد.

توجه به امور ورزشی و پیشرفت منظم در این رشته، از نظر نظام اجتماعی ایران فردا بسیار اهمیت دارد. در پرتو این توجه ما خواهیم توانست نژاد ایرانی را پیوسته نیرومندتر و شادابتر کنیم و در عین حال اعتماد بنفسی و غرور ملی را تقویت بخشیم.

در این زمینه مسلماً استعدادهای نهفته فراوانی در ملت ما وجود دارد، که سنن دیرینه قهرمانی و پهلوانی این ملت گواه آن است. سنت پهلوانی در طول قرون متمادی یکی از عوامل موثر بقای روح ملیت و سپر نیرومند پایداری ملی در برابر استیلای نیروهای ویرانگر بود، و این سنتی است که در آینده نیز ادامه این وظیفه را به عهده خواهد داشت. در سالهای گذشته ورزشکاران شایسته‌ای از کشور ما به موفقیت‌های فراوان در صحنه‌های بین‌المللی دست یافتند و حتی به مقام قهرمانی المپیک رسیدند. اگر این موفقیت‌ها در زمانی به دست آمد که هنوز وضع بهداشت و تغذیه در کشور به هیچ وجه رضایت‌بخش نبود، نسل‌های آینده که از این بابت در بهترین شرایط قرار دارند بیگمان به هنرنمایی‌های فراوانتر و چشمگیرتری توفیق خواهند یافت.

امروز زمینه پیشرفت‌های وسیع در امور ورزشی در کشور فراهم شده است، و استقبال و علاقه روزافزون عمومی نیز عامل بسیار مناسبی برای توسعه این پیشرفت‌هاست. استادبوم‌های بزرگ، مجتمع‌های ورزشی، باشگاه‌ها، مراکز فعال خصوصی، برگزاری



منظم مسابقه‌های ورزشی و شرکت مداوم ورزشکاران مادر صحنه‌های بین‌المللی ورزش، نوید ترقی پیگیری را در این رشته می‌دهد. ولی تذکر این نکته لازم است که در امر ورزش تنها توسعه کمی کافی نیست، بلکه به خصوص توجه به کیفیت اهمیت دارد. آنچه لازمه ورزش و قهرمانی است، روحیه ورزشکاری یعنی روح مردانگی و دلیری و نیک‌اندیشی و میهن‌پرستی است، که باید همواره با نیرومندی جسمانی همراه باشد. این اصلی است که به خصوص باید در جامعه ایران عصر «تمدن بزرگ» مورد توجه کامل قرار گیرد.

همین واقعیت در مورد پیشاهنگی، که آن نیز از عناصر اساسی و سازنده نسل جوان ایران امروز و فرداست باید دقیقاً مورد توجه قرار داشته باشد.

یک موضوع مهم دیگر توریسم داخلی است، که توسعه منظم آن چه از لحاظ اقتصادی و چه از نظر فرهنگی و فکری ضرورت دارد. مردم ایران از هر استان و از هر شهر و روستا باید نقاط دیگر کشور پهناور خود را از نزدیک بشناسند و با زندگی اهالی آنها و آثار تاریخی و هنری و زیبایهای طبیعی آن نقاط آشنا شوند، تا از این راه مرزوبوم خود و میهن خود را چه از نظر مادی و چه از لحاظ فرهنگی بهتر درک و لمس کنند. سرزمین ایران سراسر یک موزه زنده و یک نمایشگاه بدیع مفاخر تاریخی و هنری و در عین حال هر گوشه آن شاهد گویای



دلاوریها و جانبازیهای گذشتگان است. زیباییهای طبیعی ایران نیز با تنوع فوق العاده وضع اقلیمی نواحی مختلف این سرزمین، از بدیعترین نمونههایی است که در جهان می توان یافت. بهره گیری از این بدایع طبیعی و هنری نباید مخصوص جهانگردان خارجی باشد، بلکه به خصوص باید این امکان در دسترس توریسم داخلی گذاشته شود. این توریسم، به مفهوم وسیعتر آن، باید استفاده مردم ایران را از اوقات فراغت و از تعطیلات هفتگی و سالانه خود شامل شود. چنین بهره گیری باید عمومیت داشته باشد، نه آنکه منحصر به عده ای باشد که با داشتن اتومبیل شخصی می توانند هر موقع مایل باشند به سفر تفریحی بروند. باید وسایل کافی و در سطح شایسته چه از نظر هتلها و مهمانسراها و سایر مراکز مسافری و چه از لحاظ حمل و نقل در حدی که جوابگوی نیاز عمومی باشد فراهم شود، با این هدف که بیشتر مردم به همه آن چیزهایی که از این بابت احتیاج دارند در خود کشور دسترسی داشته باشند. فراموش نباید کرد که همه رشته های فرهنگی و اجتماعی، با وجود تنوع فراوان خود، بهم پیوسته اند و لازم و ملزوم یکدیگرند. پرورش فکری و ذوقی که لازمه یک اجتماع پیشرفته است، در آن واحد همه رشته های مربوط به اجتماع را شامل می شود، و نمی توان در این زمینه یک یا چند رشته را به طور گسترده توسعه داد ولی توسعه رشته های دیگر را نادیده گرفت یا اهمیت کمتری برای آنها قایل شد.



نظام آموزشی و فرهنگی

آموزش و پرورش وسیع در سطح عالی، چه از نظر کمیت و چه از لحاظ کیفیت، رکن بنیادی «تمدن بزرگ» ایران است. هیچ پیشرفتی در هیچ رشته حیات ملی ممکن نیست مگر اینکه عامل انسانی — که اساس این پیشرفت است — به دانش و پیش لازم مجهز باشد، و هر قدر سطح این آگاهی بالاتر باشد نتیجه رضایت بخش تر خواهد بود. جامعه ایران عصر «تمدن بزرگ» باید پیش از هر چیز جامعه مردمی تحصیل کرده و مطلع و برخوردار از آگاهی لازم برای چنین دورانی باشد.

با برنامه های گسترده ای که در امر آموزش ملی در حال اجراست، و با توسعه منظم و پیوسته ای که در این زمینه پیش بینی و طرح ریزی شده است، تمام افراد نسل جوان کشور که گردانندگان چرخهای «تمدن بزرگ» فردا خواهند بود در زیر پوشش آموزش و پرورش قرار خواهند گرفت، و در عین حال سطح کیفیت این آموزش نیز منظمأ بالاتر خواهد رفت.

با اجرای مقررات آموزش رایگان نسل آینده کشور نسلی صد درصد تحصیل کرده و آموزش دیده خواهد بود، و امید می رود که پیسوادی موجود نیز تا پایان دهه آینده ریشه کن شود. جوانانی که اکنون مشغول تحصیلند پس از پایان تحصیلات دانشگاهی یا تحصیلات حرفه ای و کارآموزیهای صنعتی خود عملاً با به آغاز دوران «تمدن بزرگ» خواهند گذاشت. در دهه آینده، جامعه ایران

جامعه‌ای خواهد بود که در آن هرکس باید در کار خود تخصص داشته باشد، و این الزام، هر فرد ایرانی را اعم از کشاورز و کارگر و پیشه‌ور و مدیر شامل می‌شود. همه این افراد می‌بایند نه تنها از آموزش کلی بهره‌مند باشند، بلکه در رشته و کار مخصوص خود تخصص داشته باشند. هدف ما این است که برای تأمین این منظور صدها هزار هنرآموز در مدارس حرفه‌ای و فنی — که طبعاً باید تعداد آنها به اندازه کافی افزایش یابد — داشته باشیم، و رقم دانشجویان خود را در دانشگاهها و مدارس عالی به نیم میلیون نفر برسانیم. در عین حال باید کوشش کنیم حداکثر ممکن از دانشجویانی که در خارج از کشور تحصیل می‌کنند برای خدمت به مملکت باز گردند. ولی سیاست کلی ما در این مورد باید این باشد که وسیله تحصیل همه جوانان ما در خود کشور تا عالیترین سطوح فراهم گردد، تا بدین ترتیب هم مملکت مخارج کمتری متحمل شود، و هم خطراتی که از زندگی و تحصیل در محیط‌هایی غالباً آلوده و پرانحراف متوجه جوانان ماست از میان برود.

هدف کلی آموزش این خواهد بود که از یک طرف وسیله تحصیل تا کلیه سطوح به عنوان یک حق مشروع و مسلم هر جوان ایرانی بدون هیچ مانع و تبعیضی برای او فراهم باشد، و از طرف دیگر کیفیت آموزشی در کشور ما به بهترین سطح جهانی آن برسد و آخرین و کاملترین اطلاعات علمی و تخصصی در دسترس هر دانشجوی ایرانی قرار گیرد. برای تأمین این منظور

برنامه‌ریزی وسیع و همه‌جانبه‌ای لازم است. در حال حاضر ما از نظر کمبود کادر استاد و معلم و کارشناس آموزش با مشکل بزرگی مواجه هستیم. تعداد دانشگاهها و آموزشگاهها و آموزشگاههای عالی و هنرستانها و سایر مراکز حرفه‌ای ما نیز کافی نیست، ولی ایجاد آنها مسلماً آسانتر از تهیه کادر ورزیده آموزشی است.

در امر ارتقاء کیفیت آموزش، ضرورت اساسی، به‌طوری که قبلاً نیز بدان اشاره شد مراقبت و سختگیری کامل در اصالت تحصیلات است. بدین معنی که هیچ دانش‌آموز یا دانشجویی بدون درس خواندن واقعی و بدون شایستگی ارتقاء به کلاس یا مرحله بالاتر امکان دریافت گواهی تحصیل نداشته باشد، زیرا در غیر اینصورت آینده مملکت از نظر پیشرفت صنعتی و تکنولوژیک با پیشرفت اجتماعی و فرهنگی به خطر می‌افتد، و چنین گناهی از طرف جامعه‌ای که به سوی «تمدن بزرگ» می‌رود قابل بخشش نیست. «تمدن بزرگ» ایران، تمدن دانش و پیشرفت و تخصص و آگاهی در عالیترین سطح جهانی آن است، و این حقیقتی نیست که بتوان با آن شوخی کرد یا آن را نادیده گرفت.

عامل فرهنگ به نوبه خود از اصول زیربنایی «تمدن بزرگ» ایران است، زیرا بدون پشتوانه استواری از ارزشهای فرهنگی هیچ تمدنی هر قدر هم از نظر مادی پیشرفته باشد، پایدار نمی‌ماند. البته منظور من از فرهنگ، مفهوم وسیع و جامع این کلمه است. در این مفهوم فرهنگ مرادف با همه ارزشهای معنوی، همه



فضایل و خصایص عالی اخلاقی، همه عواطف و احساسات والای انسانی، همه زیباییهای هنری، و بسالتر از همه روح میهن پرستی و فداکاری و گذشت در راه مصالح اجتماعی است. در مورد خاص تمدن ایران، عامل فرهنگ اهمیتی استثنایی دارد، زیرا این عامل از آغاز جزء لایتجزای تاریخ و تمدن ایرانی بوده و می توان گفت که روح و قلب این تاریخ و تمدن به شمار رفته است. این فرهنگ زنده و گسترده که به ارزشهای جاودانی آن در فصل گذشته این کتاب اشاره کردم، ضامن بقای تاریخی شخصیت و هویت ملی ما در فرازونشیب های چند هزار ساله، و پیوند استوار این سرزمین با مردم آن بوده است، و از برکت این پیوند است که ملت ایران به صورت ملتی شکست ناپذیر این نشیب و فرازها را پشت سر گذاشته است.

این ارزشهای فرهنگ ملی و سنتهای مربوط بدانها برای ما مقامی چنان والا دارد که آنها را با هیچ ثروت مادی و با تمام دستاوردهای تمدن غرب برابر نمی گذاریم. ما دانش و تکنولوژی غرب را جذب می کنیم و باز هم بیشتر و بیشتر جذب خواهیم کرد، ولی به هیچ پدیده ناسالم فکری که با اصالت فرهنگی ما سازگار نباشد پروانه ورود به اجتماع خود را نخواهیم داد. ما برای حفظ این سنتها و ارزشها که گرانبها ترین میراث نیاکان ما هستند می کوشیم و خواهیم کوشید، و سعی خواهیم کرد کودکانمان را نیز از نخستین سالهای دبستان با میراث فرهنگی خود آشنا کنیم و این آشنایی را در همه سالهای تحصیل و در



دوران زندگی اجتماعی آنان ادامه و توسعه دهیم. در دوران «تمدن بزرگ»، عامل فرهنگی عاملی سازنده و حیاتی است، زیرا این تمدن براساس انقلابی پی ریزی شده است که شالوده معنوی آن را نیک اندیشی و بشردوستی تشکیل می دهد. کوشش ما در تحقق اصول انقلاب، بر این پایه بوده است که از راه ترکیب متوازن توسعه اقتصادی با عدالت اجتماعی و با موازین اخلاقی و انسانی، مقام ارزشهای معنوی گذشته را در پی ریزی ترقیات آینده محفوظ داریم و ترکیب آنها را پاسخگوی شایسته ای برای نیازهای مادی و روحی اجتماع خود قرار دهیم. اصل احترام به شرافت انسانی بنیاد معنوی و اخلاقی همه تحولات ناشی از این انقلاب است، و طبعاً بنیاد «تمدن بزرگ» ما خواهد بود. این عامل فرهنگ، در عین حال نیروی بازدارنده ای در برابر خطر ظهور یک جامعه غول آسای مادی است که می تواند بر اثر صنعتی شدن روزافزون کشور به وجود آید، و می دانیم که این امری است که در جوامع صنعتی متعددی اتفاق افتاده است. در این جوامع تکنولوژی انسان را به فرمان خویش می گیرد و او را که آفریننده این تکنولوژی است به صورت یکی از اجزاء و عناصر خود درمی آورد. چنین وضعی البته رفاه و پیشرفت مادی غالباً فراوان به همراه دارد، ولی قادر به ارضاء نیازهای روحی و معنوی جامعه نیست و در نتیجه خلایی در این زمینه به وجود می آید که هیچ رفاه مادی نمی تواند آنرا پر کند. سرگشتگی مردم جوامع پیشرفته عصر ما، بخصوص نسل های جوان آنها، و پدیده های

نامطلوب این سرگشتگی که در آغاز این فصل بدانها اشاره کردم، حاصل منطقی همین خلاء معنوی است.

«تمدن بزرگ» ما مسلماً با این خطر اصولی روبرو نخواهد بود، زیرا ما از هم‌اکنون مراقبت کامل می‌کنیم که پایه این تمدن را بر توافقی مطلوب میان پیشرفت صنعتی و رشد معنوی استوار سازیم، و من ایمان دارم که بدین ترتیب در پرتو غنای فرهنگی و میراث ارزشهای اخلاقی و فرهنگ ریشه‌دار ملی خویش از سقوط در پرتگاهی که تمدنهای مادی و مادی‌گرا را تهدید می‌کند مصون خواهیم ماند.

برای اینکار، کوشش ما در برنامه‌ریزی فرهنگی باید معطوف بدان باشد که شخصیت معنوی ملت ایران و ارزشهای جاودانی فرهنگ ملی و لطافت روحی خاص ایرانی که از کشاکش قرون و اعصار سلامت جسته است، علیرغم خشونت زندگی عصر ما همچنان پای برجای بماند و حتی گسترش یابد. فرهنگ پیشرفته عصر انقلاب و دوران «تمدن بزرگ» باید همانقدر پاسخگوی نیازهای روحی هر ایرانی باشد که دانش و صنعت و تکنولوژی پیشرفته جوابگوی نیازهای مادی و جسمی اوست. ما از ارزشهای اخلاقی و معنوی این فرهنگ و از زیباییهای بیشمار آن در جلوه‌های گوناگون اندیشه و عرفان و ادب و هنر، پایگاهی استوار برای تمدنی که پی‌ریزی می‌کنیم خواهیم ساخت. سنتهای ارزنده ملی از قبیل علائق خانوادگی، عواطف انسانی، عشق به زیبایی در تمام جلوه‌های مادی و معنوی آن، نزدیکی با طبیعت،

لطافت احساس، جاذبه شعر و ادب، خوی بشردوستی، روح میهمان‌نوازی، و دیگر خصیصه‌های تمدن و فرهنگ کهن خود را پاسداری خواهیم کرد و از آنها برای ایجاد ارزشهای معنوی و اخلاقی تازه‌ای در دوران «تمدن بزرگ» — که دوران فرهنگ بزرگ نیز خواهد بود — الهام خواهیم گرفت.

میل دارم این مبحث را با حیاتی‌ترین مسئله مربوط به معنویت و فرهنگ، که اصولاً زندگی روحی هر جامعه بدان وابسته است، تکمیل کنم و این بحث را به عنوان حسن ختام با آن پایان دهم. این مسئله، ایمان مذهبی و لزوم تقویت هرچه بیشتر آن در همه قشرها و سطوح جامعه ایرانی است.

معتقدات مذهبی، روح و جوهر حیات معنوی هر اجتماعی است، زیرا بدون این پشتوانه استوار هیچ اجتماع هر قدر هم از نظر رفاه مادی پیشرفته باشد جز اجتماعی سرگشته و راه گم کرده نخواهد بود. ایمان واقعی بزرگترین ضامن سلامت روحی و استقامت اخلاقی و بالاترین نیروی پاسدار هر فرد انسانی در مواجهه با مسائل و مشکلات بزرگ و کوچک زندگی، و در عین حال تواناترین نگاهبان معنوی هر جامعه است. هیچ اجتماعی نمی‌تواند به بهانه هیچ اصل ایدئولوژیک خود را از این عامل الزامی قوام و دوام جوامع انسانی بی‌نیاز بشمارد، و هر تلاشی نیز که تاکنون در این راه صورت گرفته تلاشی بی‌نتیجه بوده است. ملت ما از این سعادت بزرگ بهره‌مند است که در لوای

مترقی‌ترین و عالین‌ترین اصول مذهبی، یعنی اصول آیین مقدس اسلام قرار دارد. این آیینی است که موازین و تعالیه عالیه آن کامل‌ترین پیشرفتهای مادی و معنوی بشری را دربر می‌گیرد، و در هر مرحله از رشد اجتماعی می‌تواند عالیت‌ترین راهنمای فرد و جامعه باشد. افتخار انقلاب ما، و راز توفیق کامل آن نیز در همین است که سراسر اصول این انقلاب از روح و جوهر تعالیه عالیه اسلامی الهام گرفته است.

بدیهی است مفهوم واقعی اسلام یا سوء استفاده مفروضانه یا عوام‌فریبانه و یا ارتجاعی از موازین آن سازگاری ندارد، و تمام تشبیهاتی که در این زمینه انجام می‌گیرد (و متأسفانه جامعه خود ما چه در طول تاریخ گذشته خود و چه در عصر ما بارها قربانی همین تشبیهات قرار گرفته است)، درست در جهت مقابل روح و مفهوم حقیقی اسلام است. آنچه هدف اساسی ما در ساختمان جامعه امروز و فردای ایران است، تعمیم و تسجیل هر چه بیشتر همین روح و مفهوم واقعی اسلام در این اجتماع است، تا بر اساس آن جامعه ایرانی عصر «تمدن بزرگ» یک جامعه واقعاً با ایمان، متزه، پاک و بحد اعنی برخوردار از معنویات باشد.

بدیهی است ما به همه عقاید بیروان مذاهب دیگری نیز که در کشور ما زندگی می‌کنند و جزء جدایی‌ناپذیر جامعه ایرانی بشمار می‌روند احترام می‌گذریم، زیرا هر ایمانی شایسته احترام است. آنچه شایسته احترام نیست جامعه‌ای است که ایمان را از خود طرد کرده باشد.

پیام ملت اسلامی



در فصول گذشته این کتاب، وضع کلی جهان امروز و خطوط اصلی نظامهای سیاسی و اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی ایران عصر انقلاب و دورنمای ایران دوران «تمدن بزرگ» را تشریح کردم، زیرا همچنانکه در دیباچه کتاب تذکر دادم، آگاهی کامل بر این مطالب را برای هر فرد ایرانی ضروری میدانم تا بدین ترتیب راه پیشرفت ما به سوی «تمدن بزرگ» با ژرف بینی و با همکاری گسترده ملی پیموده شود.

من این راه پرافتخار و شکوه آفرین سرنوشت را در برابر ملت خویش گذاشته‌ام، زیرا آن را تنها راه تأمین سرفرازی و نیکبختی این ملت میدانم، و چون بدین حقیقت ایمان راسخ دارم، به عنوان شاهنشاه این سرزمین و رهبر سرنوشت ملت ایران، و به عنوان پدر و مربی و دوست خیرخواه یکایک افراد این ملت، ابلاغ آنرا وظیفه خویش در ایفای رسالتی می‌شمارم که از این بابت به عهده دارم.

برای من چه انگیزه‌ای در این راه بجز عشق به ایران و آرزوی شکوه و سرفرازی آن، و تأمین خوشبختی و رفاه هر چه بیشتر ملت ایران می‌تواند وجود داشته باشد؟ رهبری ملت در مسیر «تمدن بزرگ» برای من مقام یا اقتدار بیشتری ایجاد



نمی‌کند، زیرا مقام من مقامی قابل ارتقاء نیست؛ قدرت من نیز چه از نظر قانونی و چه از لحاظ پیوند روحی خاصی که با ملت دارم در بالاترین حدی است که می‌تواند در این کشور وجود داشته باشد. در عوض این امر برای من مستلزم کار طاقت‌فرسای شبانه‌روزی و تلاشها و کشمکشهای سنگین بین‌المللی و رویارویی دایمی با تحریکات و توطئه‌ها و دشمنی‌هایی است که در غیر این صورت به احتمال قوی علتی برای وجود آنها نبود. اگر برای من فسق و آسایش شخصی و استفاده بی‌دردسر از امتیازات مقامی که دارم مطرح بود، سرمشق پادشاهان صدوپنجاه ساله گذشته سرمشقی جالتر از آن راه و روشی بود که پدرم و من از آن پیروی کردیم.

بنابر این انگیزه من چیزی جز کوشش در راه تأمین حداکثر شکوه و سرفرازی کشورم و حداکثر نیکبختی و رفاه ملت، نیست و نمی‌تواند باشد. سی و هفت سال است که با همه توانایی خود در این راه کوشیده‌ام، و مسلماً تا روزی که مشیت خداوندی ادامه این رسالت را به من محول فرموده باشد در همین راه خواهم کوشید. بعد از آن نیز براساس شالوده‌ای که ریخته‌ام، این راه با اتکاء به عنایات الهی ادامه خواهد یافت و هیچ عاملی، مگر ناپودی کلی تمدن جهانی، ملت ایران را از پیمودن آن باز نخواهد داشت.

من هدف نهایی این راه را رسیدن کشور و ملت به دوران پرشکوه «تمدن بزرگ»، و سپس زیستن در آن دوران و کوشش



در سرشاری و غنای باز هم بیشتر آن تعیین کرده‌ام، زیرا نه خودم به چیزی کمتر از این هدف قانع هستم، و نه چیزی کمتر از آن را شایسته ملت ایران می‌دانم. ما در آزمایش تاریخ پیش از آن اصالت و ارزندگی از خود نشان داده‌ایم که بتوانیم در عصر حاضر این سنت پیشگامی را به‌آسانی کنار بگذاریم. مردم ما نیز بیگمان در زوایای روح و دل خویش آماده آن نیستند که انسانهای درجه دوم و سوم جهان فردا باشند.

ولی اگر باید این راه پرشکوه سرنوشت تا به‌بایان پیموده شود، لازم است که همه ما آن را با یکدیگر درنورسیم. زیرا یک فرمانده هر قدر هم مصمم و مبارز باشد، به‌تنهایی نمی‌تواند کاری بکند، و مسئولیت او فقط رهبری صحیح و قاطعانه نیرویی است که در پشت سر وی قرار دارد. برای پیشرفت در مسیر «تمدن بزرگ» فردا می‌باید من و ملت به‌اتفاق یکدیگر و با آن همبستگی و یکپارچگی که لازمه هر پیروزی است در این راه به‌پیش برویم. شرایط این پیروزی، همانهایی است که در صفحات این کتاب تشریح کردم. این شرایط فقط شرایط مادی نیست، بلکه شرایط معنوی و اخلاقی نیز هست. همچنانکه یک سپاه برای پیروزی در پیکار، گذشته از سازوبرگ لازم به‌روحیه نیرومند و ایمان استوار نیازمند است، موفقیت ملی ما نیز در عین قدرت و توانایی اقتصادی و صنعتی و برخورداری از پیشرفتهای وسیع مادی، مستلزم داشتن روحیه قوی و دانش و آگاهی کامل است. همه این شرایط، تا آنجا که به‌مرکز فرماندهی شاهنشاهی ایران و



دستگاه مجریه آن ارتباط دارد، چه از راه قدرت اقتصادی پویا و پیشرو کشور و چه از طریق انقلاب اجتماعی شاه و ملت تضمین شده است. ولی پاسخگویی به‌شرایطی که مربوط به‌فرد فرد مردم کشور می‌شود به‌عهده خود آنهاست، زیرا هیچ وقت سرفرازی و رفاه را به‌هیچ کشور و ملتی به‌صورت هدیه‌ای آسمانی یا زمینی ارمغان نداده‌اند، و هرگز به‌گفته سخنور بزرگ ما، نابرده رنج گنج میسر نشده است.

با این همه، واقعیت گواهی می‌دهد که پیشرفتهای کشور و جامعه ما تا حدود زیادی حتی مشمول این اصل کلی نیز نیست، زیرا در سالهای گذشته جامعه ایرانی به‌آسانی از مزایا و حقوق برخوردار شده است که بسیاری از جوامع دیگر برای دستیابی به‌همانها تلاشها و مبارزاتی بس طولانی و دشوار کرده‌اند. قسمتی از مزایایی که در جامعه امروز ایران به‌کارگران تعلق گرفته است، حتی در کشورهای صنعتی بسیار پیشرفته و در کشورهای «کارگری» نیز نظیر ندارد. همینطور حقوق و امتیازات کشاورز امروز ایرانی به‌مراتب بیش از آن است که کشاورزان بسیاری از کشورها در طول قرنهای به‌دست آورده‌اند، و کشاورزان کشورهای متعددی نیز نه تنها در جوامع اشتراکی بلکه در بسیاری از دیگر جوامع جهان اصولاً از آنها محرومند. برقراری آموزش عمومی که در ایران تنها با اعلام یکی از اصول انقلاب تحقق یافته است، در کشورهای پیشرفته اروپا و آمریکا مستلزم صدوپنجاه سال کوشش و تلاش بوده است. برای به‌دست آوردن حق رأی و سایر

حقوق اجتماعی، زنان کشورهای مترقی بیش از صد سال مبارزه کردند، در صورتی که این حق تنها به موجب یک اصل انقلاب بهمه زنان ایرانی تعلق گرفت. همین نکته را می توان در مورد اصول دیگر انقلاب، به خصوص اصل بیمه های اجتماعی همگانی، که با وجود سابقه تلاشهای طولانی و دشوار جوامع پیشرفته، کشور ما امروز از غالب آنها در این زمینه قرا تر رفته است، تذکر داد.

بدین ترتیب اکنون جامعه ما از امکانات عالی مادی و معنوی در بهترین شرایط ممکن برخوردار شده است، و اگر خواسته باشیم مفهوم و وسعت واقعی این موفقیت را دریابیم، کافی است به وضع جامعه خویش تنها در پنجاه سال پیش و حتی در مقیاس محدودتر پانزده یا بیست سال پیش بیندیشیم. چنین بررسی به ما نشان خواهد داد که نیروی شکفت آور نظام شاهنشاهی ایران و حیثیت معنوی فرماندهی این شاهنشاهی و پیوستگی عمیق و خلل ناپذیر شاه و ملت در جامعه ما چگونه اعجازی را تحقق بخشیده که در هیچ کشور و جامعه دیگر امکان تحقق آن به صورتی چنین سالم و انسانی نبوده است.

اگر این نیروی شگرف ملی توانسته است ما را در شرایطی بسیار پایین تر و محدودتر از شرایط امروز ایران از آن نقطه آغاز به مرحله کنونی برساند، چگونه تردید می توان داشت که همین نیرو، با برخورداری از شرایط بسیار مساعد کنونی خواهد توانست ما را به دوران «تمدن بزرگ» نیز رهبری کند؟

پیروزی در این راه، تنها مستلزم بسیج همه جانبه امکانات و نیروها و ارزشها و منابع ملی است. این ضرورتی است که این کتاب را با تذکر آن آغاز کردم، و با تذکر دوباره آن پایان می دهم. ما باید این بسیج را به کاملترین صورت آن، چه در زمینه مادی و چه در زمینه معنوی تحقق بخشیم، و چنین تلاشی مستلزم واقع بینی و آگاهی کامل ملی و مبارزه با عوامل منفی و مخرب در عین تقویت هرچه بیشتر عوامل مثبت و سازنده است. نباید کوشش ما در تمام این موارد کوششی صحیح و حساب شده و بی نقص باشد، زیرا فرصتی برای اشتباه کردن و برای تصحیح اشتباه نداریم. شعار اصلی و تعیین کننده ای که من برای این پیروزی در برابر شما می گذاریم، کار، کار بیشتر و کار باز هم بیشتر است.

در این راه پرشکوه سرنوشت، من تا آخرین روز ایستای رسالت خود پیشاپیش شما خواهم بود، و بیگمان خداوند بزرگ همه ما را راهنمایی و پشتیبانی خواهد فرمود.